و در طلب آخرت کوشیده‌اند و این معنی بتبعیه ارباب مجاهده است که آیینهٔ دل را
بترک مخالفت و نفاق و ملازمت بر طاعات رحمان و مداوم ذکر و تلاوت
قرآن و یاد کردن مرگ بالاهان صیقل کرده‌اند و معنیان عالم غیب را
می‌بینند و در وی می‌بینند و دل بدین دنیا نمی‌نهند و چنان رفتن آن
عالم را منتظر بودند که هر نمازی را که گذارند چنان دانستند که این نماز آخرین
نماز تمامی عمر ایشان است و هر نماز دیگر را نخواهند رسید و این صفات از
غایت حضور دل آن مردان بود بی حصال بودن صفت اهل صفا
است و این روش خواجگان ما قدس الله ارواحهم در حقیقه باطن است
و صوفی عبارت از آن معنی است که باطن رونده صافی شود و علامت صفای
باطن آن است که ظاهر وی مأمور شرعی بود زیرا که ثمرهٔ کشادگی باطن
نگاه داشتن شریعت حاصل می‌آید مصطفی پرسیده شد که رسول الله
گفته است که الموت تحفة المؤمن یعنی که مردن
تحفهٔ مؤمن است و آنچنان بهار انجماست پس چرا رفتن آن عالم را
گریزانیم شیخ قدس الله سره بودند که طبع آدمی چنین است که از معمور بخراب
رفتن خوش نباید از آنجهت که ویران بود پس هر که آخرت را به معمور یافته

بلا برا از نعمت بلا و راحت با بهره بوده اند کان این راه نیز بر پنج درجه اند

اول بر بلا صبر کردن درجه مومنان است دوم در بلا رضا دادن درجه

عارفان است سیوم در بلای شادی کردن درجه محبان است چهارم

در بلای بلا را نعمت شمردن درجه ابدالان است پنجم در بلا لذت

و راحت یافتن درجه پیغمبران است پس حقیقت صبر آن بود که در

بلا هم صابر باشد و هم شاکر بود و هم راضی باشد او بقدر این [illegible] صابر راضی بود

[illegible] درویشی پرسید که علامت مرد عالم چیست و علامت مرد زاهد

چیست و علامت مرد عابد چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که

علامت عالم آنست که امتثال اوامر حق تعالی بود از نواهی شرع

دور باشد و علامت مرد زاهد آنست که هر چیزی از اشتغال دنیای را

که از حاجت اصلی او زیاده باشد ترک آن گوید و علامت مرد عابد آنست

که رفتن راه آخرت را ساخته کند و استعداد مهمات را مهیا کند

و توشه راه آماده دارد زیرا که انبیای که بدلایل قاطعه شک و ریب را

از حریم ایمان مبرا کنند و حق را از باطل جدا کردن می دانند و نظر باطن

در عواقب دنیا نظر کردند مآل حال دنیا را بر فنا دیدند بقوی از روی گردانیدند

ودرالد

دنیا فانی را پس انداخته و در طلب آخرت باقی آورده و همت را
همه با ستعلام امور آن عالم مصروف داشته چون وقت رفتن
آید چنان رود که عزیزی مدتی از وطن خود غایب بوده باشد
و اهل و فرزندان و دوستان غایبی او بزمان شده چون بیاید
اهل و فرزندان برسیدن او شادمان شوند و او نیز با آمدن
در فرح باشد و هر کرا رفتن آن عالم بدین صفت بود هر آینه
هر آینه موت را جویان بود و از رفتن آن عالم گریزان
نبود پس هر کرا باید تا بدان نفس آخر کار او همچو آن غلام
گریخته بود و با هزار نفس حسرت و خجالت بعذاب
و عقوبت در نماید امروز که فرصت هست و امکان عذر
خواستن هست عذر گناه بخواه که تربیت بعذری عمری
از معاصی سوء درمیگذرد و بعد مسکنت و بیچارگی بر آستانه
غفلت و کبر پادشاهی او نزد این ساعت را که یافته غنیمت
دارد و عمری را که بدین از وی بیچاره نامی از ز دو در بندگی خداوند
صرف کن و در تحمل شدائد شرع بر نفس صبر را کار فرما که چند روزی

خراب کرده بود و دنیا را عمارت کرده بود و روزگار را ضایع
کرده بود هر آینه از معمور بخراب رفتن او را خوش نیاید و این احوال
کسی را بود که در اوقات عمر لطیفه شریف و روزگار کسب خیرات و سعادت
نکرده باشد و کارهای بیحاصل دنیا را پیش گرفته بود و بارهای گران
از حساب قیامت بر خود نهاده باشد چون وقت رفتن آن عالم
اندیشد با بار گران گناه و با عمر ضایع شده روی بران عالم آرد حال او
چون حال آن غلام بود که از خواجه خود گریخته باشد و مدتی مدید
بطبع خود گشته که ناگاه قاصدان خواجه او بیایند و آن غلام گریخته را
بنزدیک خواجه او بیارند آن غلام چگونه ترسان بود از عذاب خواجه خود
و بیمار از خوف و حسرت و خجالت بباید مردن عاصی روزگار ضایع کرده
و فرمانهای خداوند تعالی را اتلاف کرده چنین بود پس کسی را که مردن
او برین وجه باشد هر آینه رفتن آن عالم را گریزان بود اما مردان
بندگان صالح که اوقات خود را عزیز داشته باشد و امتثال کرده
هر فرمانهای خداوند تعالی را و انفاس عزیز را ضایع نکرده بود و عمر خود را
کار نکو را سپرده و عالم آخرت خود را بطاعات و عبادات معمور گردانیده و

چنان داند که این بلیات از دوست رسیده است و بدیده
دل در بلا میلی را بیند آن بلا را برضایش آید که علامت بندگی
اینست شیخ قدس الله روحه سه چیز فرموده‌اند که این راه را برو
نگشاده‌اند اول آنست که علم راه دین نداده باشند زیرا که
علم دین دانستن از لوازم راه است دوم آنست که چون
بودش توفیق عمل نه بودش زیرا که علم بعمل از لوازم راه است
سوم آنست که اگر عمل کند آن عمل او بریا بود و از اخلاص
دور بود هر دو احتیاجست هر چه آید هر دو ما را از عذاب و عقوبت
بسبب یکی ازین سه کار بود که بی علم در راه آمده باشند
و هر که بی علم درین راه رود همچو آن نابینائی بود که در میان
درختان بود هر چند کوشد نتواند که براه بیرون آید و اگر
چیزکی از راه علم را معلوم کند توفیق عمل از وی باز گرفته باشند
زیرا که از علم بعمل درجات حاصل می آید و از درجات
محروم است و اگر آن اندکی عملی که از وی در وجود آید حق تعالی
اخلاص را از وی باز گیرد زیرا که در اخلاص امید خلاص است

بیش نخواهد بود و درین چند روزه که هر چگونه بود بر مشقت دنیا توان
صبر کردن و رنج کار آخرت را از برای نعیم باقی و آن کشیدن پس
بر کار باش که خداوند تعالی نیکان را منزل پیدا کرده است و بدان را
نیز جایی معین کرده است که اِنَّ الأَبرَارَ لَفِی نَعِیمٍ وَ اِنَّ
الفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ خداوند تعالی خبر باز داده است که نیکان
در جنت و نعمت باشند و بدان در دوزخ و عقوبت بوند پس
خنک آن بختیاران که بمدد فضل حق ترک دنیا گفتند
و بر زیادتی از حاجت اصلی مشغول نشدند و روی دولت را
ازین جهان بر محنت کرده اند و باسباب و اموال دنیا
التفات نکرده اند لاجرم در دنیا سلطان ازیشان خراج نمی
طلبند و در آخرت سبحان با ایشان حساب نکند
پرسیدند که رضا چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که
رضا خشنودی بود یعنی که هرچه از حق به بنده رسد از بلیات
و محنت بنده باید که چنان بغایت خشنودی پیش آید که
ظاهرا و باطنا در آن بلیات اعتراض نکند زیرا که بنده

وایشان را منصور کرد انزم بد و جبرائیل علیه السلام که ناصر او شدی است
و بد ازم ایشان را در بوستانهای بهشت که صفت آن بوستانها
این است که در زیر درختان او جویهار روان باشد و ایشان
درین بوستانها جاوید باشند و خداوند از ایشان خشنود باشند
و چون درین عالم بحکمهای ما خشنود بوده باشند دران عالم نیز بیافت
درجات و سعادت راضی باشند که ایشان گروه خدائیان اند
وگروه خدائیان هر آینه رستگاران باشند و همین جماعت را اند
جانی دیگر میفرماید که اولئک هم خیر البریه یعنی
که این گروه مقبولان این جماعت برگزیده ترین آفریدگان اند
بدان معنی که ایشان بحکم ما راضی بودند لاجرم جزای این طاعت را
بعبدیت حوالت میفرمود که جزاؤهم عند ربهم باشد یاد دار
این گروه نیز دیده ور دگار ایشانست این صاحب دولتان را
این همه سعادت بدین معنی حاصل آمد که از بیم فراق حضرت
صمدیت ترسان باشند که ذلک لمن خشی ربه
پس این صفات حمیده و خصال پسندیده هر نیکان را روی نماید

و وی از اهل اخلاص فی شیخ قدس الله روحه میفرمودند که درویش
می باید که آن مقدار از علم شرعی که در راه خداوند تعالی بدان
محتاج است حاصل کند تا رفتن راه بر وی آسان بود و اگر
آن علم حاصل شد بدان علم عمل کند و بجوید مشایخ تمسک
کند تا اخلاص در عمل حاصل آید و چون درویش قدم ترتیب
دارد و منازل راه قطع کند بصفت رضا موصوف گردد چنانکه
خداوند تعالی درین معنی فرموده است اُولٰئِکَ کَتَبَ فِی
قُلُوبِهِمُ الْاِیمَانَ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ
وَیُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَ
نْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا رَضِیَ اللّٰهُ عنهم و
رَضُوا عَنْهُ اُولٰئِکَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ خداوند تعالی ذکر طایفه از بندگان خود را
که بر وقت قبول خود شان مخصوص کرده است بدین عبارت
اختیار معتبر باید که بر دلها ایشان یعنی که بر صحایف ضمایر
ایشان نقش محبت خود نقش ایمان از فضل خود ثبت کرده ام

آنرا منکشف گردد سالک را که بر سر الم یعلم بأن الله یری
واقف شود و بحکم آنکه میفرماید ان الله تعالی لا ینظر الی
صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر
الی قلوبکم و نیاتکم بنگاه داشتن
عالم ظاهر و پاس داشتن عالم باطن مشغول شود
و بمراقبت احوال ظاهری و باطنی بر دوام آنچه شرایط
و آدابی که در مراقبت است بجای آرد و خداوند تعالی بنظر
عاطفت خود مراقبت احوال او فرماید که و کان الله
علی کل شیء رقیبا یعنی که خدای تعالی بر شما
بر هر چیزی نگاهبان و رقیب احوال احوال شما ام که فالله
خیر حافظا و هو ارحم الراحمین یعنی که خداوند
تعالی بهترین دارندگان است و بخشاینده ترین بخشایندگان
پس چون سالک محافظت اوقات خود کند و نگاه داشتن
احوال را بر خود لازم دارد خداوند تعالی او را بنوعی خود مزین
گرداند که از آنجا بجانب خداوند رقیب بهشت ورونده

زیرا که هر که امروز ترسان بود فردا ایمن باشد و در نفس آخر

نیز بشارت لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا کسی را می شنوانند

که در حیات از خالق ذو الجلال ترسیده بود و غم آخرت بسیار خورده

باشد اما کسی که در حیات غافل بیکار بوده باشد و غم نفس آخر

بر خاطرش نباشد در آن زمان که حیات او بآخر رسد

سیاست لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ بگوش او

فرو خوانند ربنا بعزت آن گوشی که کلام بی واسطه شنود

که ما را و جمله مسلمانان را در آن ساعت آخر از شنودن این سیاست

نگاه دار و بعزت آن زبانی که بی واسطه با تو سخن گفت که در آن

نفس آخر زبان ما را بگفتن کلمه شهادت گویان دار و بعزت

آن مردی که هرگز بهوای خود سخنی نگفت که مَا يَنطِقُ عَنِ

الْهَوَىٰ که ما را در آن خاک جواب با صواب کرامت فرما

الهی بحرمت آن عزیزان که درین راه راست رفتند عاقبت کار ما را

بخیر گردان یا الله العالمین و یا خیر الناصرین

مسلمان را میسر نبود باشد او را که تا تمام این سخن گوید و بکار
خود مشغول نشود که راه این اندیشه هست و پرسیده که مراد
با کسی داشتن التماس است که یکبار بگذارد و دلی نهاد ایشان
او فانست تا ضایع نشود زیرا که محققان از حال را گفته اند که دو دیده را
طرفة العین غایب نشود که مدارج و مقامات همه قطع ظاهر و باطن
حاصل میشود شیخ قدس الله روحه میفرموده که آن طایفه که مراقبان اند
بر سه قسم اند یک قسم از ایشان آنها اند که از مراقبت احوال نظر
ایشان بر وقت و حالت باشد یعنی از مجاهده و مراقبه مقصود
ایشان آن بود که وقت خویش را نگاه دارند که وقت و حالت
ملک سالک نشود و روز بروز را در وقت و حالت اختیاری هست
و یک قسم دیگر آنها اند که مراقبت احوال نظر ایشان بر عاقبت
بود یعنی از ریاضات و مراقبه مقصود ایشان آخرت بود که بر خیر
و سعادت تمام شود و یک قسم از ایشان آنها اند که از مراقبت احوال
نظر ایشان بر حقایق حال بود یعنی از مجاهدات و ریاضات و مراقبه
مقصود ایشان آن بود که هستی بکلی فانی شود و روح از حجاب

راه را دشمنان بسیار اند چون نفس و شیطان و هوا و دنیا و دیگر
دشمنان جنی و انسی که این همه موانع راه اند پس چون رونده
مراقب احوال خود قیام نماید خداوند تعالی این همه را نگاه میدارد
رساند که وکان الله علی کل شیئ رقیبا آنگاه آن دشمنان
دست ازدامن این مخلصان کوتاه کنند و اگر تا سیر لکا الا شغل
حق بودی سالک باین مدارج و مقامات کجا توانستی
رسیدن و خواجگان ما قدس الله ارواحهم ما کی ستر را مراقبه
گفته اند که تا سر رونده پاک نشود مرتبه مراقبه حاصل نیاید
پرسیدند که رونده راه را که سر او پاک شده باشد
علامت او چه بود شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون رونده را
راه را که سر او پاک شود علامت او آن بود که زلت دیگران
تاویل صواب کند یعنی که هر قولی و فعلی که از مسلمانی سر زند که آن قول
یا فعل آن مسلمان بمیزان شریعت راست نبود آنرا تاویل
صواب کند و در حق آن مسلمان تصرف نکند و باطن خود را
بران سهو آن مسلمان مشغول نکند و گوید که شاید که این

پس ادب پیش اهل باطن ظاهری آن بود که ترک معصیت کند و دیگر
بظاهر ترک معصیت نمیکند از دو وجه بیرون نبود یکی آنکه اعتقاد
او آن بود که خداوند تعالی او را نبیند و هر که اعتقاد چنین کند
کافر شود دیگر آنکه اعتقاد او آن بود که خداوند تعالی او را بیند
و همچنان معصیت میکند از غایت بیخوفی بود و هر که او از خداوند
تعالی ترس نبود وی نیز گناه بود پس ادب ظاهری آن بود که از
خداوند تعالی ترسد و ترک معصیت گوید و حق این ادب آن
بود که جمله اعضا و جوارح خود را در حفظ شریعت دارد
و حواس خود را امور شرعی گرداند که تا این مرتبه را بدست
نیارد مقام مراقبه مر رونده را روی ننماید پس مرتبه رونده را
ادب قوی تر از مرتبه مراقبه آمد اما ادب باطنی آن بود که
جمیع صفات ذمیمه از باطن رونده محو شود و باطن را که نظرگاه
پادشاه است پاک گرداند و بظاهر و باطن در سر و علانیه بحق
مشغول شود که الادب مع الله فی السر و علانیه
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که بسا کسی که در نشستگاه مربع نشسته باشند

نفس خلاص یابد که حقیقت حال اینست هر رونده نیز تواند که تمامی

مراقبت اجمال بود مقام شهود این مسئله پرسیدند که مراقبه فاضله

بود یا مرتبه ادب شیخ قدس الله روحه فرمودند که مراقبه

نگاه داشتن انفاس است تا بغفلت نگذرد ولیکن نگاه داشتن اوقات

تا بیکار نگذرد این مرتبه رونده را دایم می باید که بود و این مرتبه

مراقبه که دایم حاضر بودن است بی اخلاص وی معتبر نیست

و ما ادب را محققان مغز اخلاص داشته اند یعنی که عبادات

باخلاص معتبر است و اخلاص با دب معتبر است پس مقام ادب

قوی تر از مقام مراقبه است مسئله پرسیدند که ادب چیست وحقیقت

ادب چه شیخ قدس الله روحه فرمودند که ادب بر دو نوع است

یکی ادب ظاهری است دیگر ادب باطنی ادب ظاهری آنست

که ترک معصیت کند زیرا که اگر کسی در نظر مردمان معصیت کند

همه کس او را گویند که نه ای بی ادب آدمی که در نظر مردمان معصیت

میکند و شرم نمیدارد پس چون در نظر مخلوقات منادی میکنند او را بی

ادب میگویند پس هر که در نظر خالق که آفریدگار همه است اگر معصیت کند

خواجه بزرگ عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه بازهیچکس مرتبت
دارد و آن مرد آگاه و آن رونده این راه و آن برکشیده اله و آن
برگزیده پادشاه و آن مقبول الله و رجال الله شیخ الملة و الدین
قدس الله روحه و نور ضریحه که قدم متابعت در راه روش خواجه بزرگ
خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه طیب الله ثراه ثابت داشتند
در نگاه داشتن خاطر در غایت الامکان کوشیدند و ظاهر و باطن خود را
از کل صفات ذمیمه پاک کردند و بدوام مراقبه بودند و از فتنه نفس
صافی گشته و دل ایشان بذکر خداوند جهان آرامیده بود و از غیر او رمیده
و بدین صفت موصوف گشته که الا بذکر الله تطمئن القلوب
و این اوصاف آن مرد بالغ است که بمدد خداوند تعالی و حق سنت رسول
و پس روی روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه محبت
این جهان بد مهر را چنان از باطن پاک کرده بودند که اثری از آن کدورت
در باطن منور ایشان باقی نمانده بود و هیچ دقیقه این راه که از امیر
المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه رسیده است فرو نگذاشتند و
بتمامی این راه کوشیدند و در صحبت سه کرت جمله خاطر

از

و وی با ادب بود و شرح این معنی چنان بود که اعتبار نزدیک

محققان باطن راست که اکابر بود بحق تعالی که مراد از ادب اینست

که باطن رونده از غیر حق تعالی پاک شود که دوام مراقبه اینست

و اگر بظاهر در بارگاه وی باشد و خدمت میکند که باطن وی از حق تعالی

غافلست وی بی ادبست اگرچه بزبان ذکر گوید زیرا که خداوند تعالی

فرموده است که من قال الله بقلبه غافل عن الله فخصمه

فی الدارین الله معنی آنست که هر که گوید الله بزبان و دل او از

خداوند تعالی غافل بود خصم او در هر دو جهان خداوند تعالی است پس کسی

که بزبان ذکر گوید و دل وی از مذکور غافل است اینچنین وعیدست مر ورا

پس خواجگان ما قدس الله ارواحهم بنابر این معنی اعتبار باطن را داشته

اند و کوشش در تصفیه باطن کرده اند زیرا که فاضل ترین [illegible] احوال

در روش نگاه داشتن باطن و پاس داشتن اوقات و پاکی سر و دل است

از محبت دنیا تا از این سعادات که دوام مراقبه است و ادب در طاعات

و نگاه داشتن خاطر بی بهره نمانند پس هر کرا باید تا بدین سعادات برسد

باید هم بود و دنیا با صفا بود باید که قدم در متابعت مشایخ که از خاندان

عالیه رسیده پس هر که صاحب دولت و سعادت بود دست ارادت

خلیفه این مخدوم زند و حق متابعت روش ایشان نگاه دارد و هر آینه

ازین دو تیمار بی نصیب نماند و هر روز مراتب این راه را تمام

سلوک کند و مقام را قطع کند و بدرجات عالی برسد و فردا نیز ازین

جماعت جدا نماند و از شمار این صاحب دولتان برآید که من تشبه بقوم

فهو منهم رسول الله فرموده است که هر که خود را بقومی مانند کند

وی از ایشان بود پس آن مردانه که در متابعت روش این خواجگان کوشیده

باشند و قدم ثابت و استوار آینده فردا با ایشان خواهد بود مسئله پرسیدند

که محاسبه صحبت شیخ قدس الله روحه که محاسبه حساب کردن بود یعنی رونده

راه را باید که اندیشد که در عمر من چه رفته است آنچه تقصیرست بمیند

عذر خواهد و آنچه توفیق یابد شکر گوید و این حال باید که در هر شبانروزی

دو وقت بود یکی بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب بر جای نماز

بنشیند و فکر کند که دوش بر من چگونه گذشته است اگر در شب چیزی

رفته باشد که بشریعت ناشایسته بود باستغفار آن مشغول شود تا

خداوند تعالی نیز او را در گذارد و اگر توفیق طاعتی یابد شکر آن گوید تا خداوند تعالی

برآورده بودند و در کمال احوال انبیا خداوندگار که ابا و طریقة العلیه

باطن ایشان غایب نبودی و هر علمی از علوم باطنی که علم شناختن

خاطر است و علم بازگشت است و علم معرفت دل و صفات دل و اطوار

دل و احوال دل است و علم تزکیه نفس است و علم تبدیل اخلاق و علم فرق

میان خاطر رحمانی و خاطر ملکی و خاطر شیطانی و خاطر نفسانی و علم مشاهدات

و علم مکاشفات و علم معاینات و علم مقامات و علم اخلاص و علم

روحانی که این جمیع علوم بواسطه جبرئیل علیه السلام از غیب الغیب

در مقام او ادنی در حال لی مع الله وقت رفقه

میان خواجه عالم می‌گردند که فاوحی الی عبده ما اوحی

دارد ولایت نبوت جرعه از آن جامهای مالامال بر جان سوخته

عالم طالب امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌بخشید که ما

في صدري شيئا الا صببته في صدر ابي بكر رضي الله عنه

پس این همه علوم را این سالک مسالک طریقت و ناسک مناسک

حقیقت و آن کشاف مشکلات علم لدنی شیخ الشیوخ سعد الملة

والدین حاصل کرده بودند و به تمامی این علوم کوشیده و مجاهدات و درجات

و بعقوبت پادشاه گرفتار شود و سهل باشد عقوبت او چوب
بود یا شمشیر اما هر که مرتبه محاسبه را در شبانروزی در این دو وقت
رعایت نکرده باشد و دفتر عمر را که نامه عملست و کراماً کاتبین که مسابه
شب و روز اند بر تو می‌نویسند که کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون را است
نکرده باشد و محاسبه این دو ساعت مطالعه نکرده باشد و تقصیرات را
بعذر و استغفار از دفتر عمر محو نکرده باشد چون بحضرت پادشاه حقیقی
رود که عبارت از آن حال موتست و محاسبان که بر وی موکل اند اعمال
با تقصیر او و تقصیرات محض را که بر وی نوشته اند بحضرت پادشاه عرضه
دارند بنده بیچاره خجل شود و حسرت نزدیک مستولی گردد در آن زمان
ندامت پیش سود ندارد و پشیمانی در آن ساعت دست نگیرد بیچاره
با هزار حسرت و غرامت و ندامت بعذاب خداوند تعالی در ماند و
بعقوبت پادشاه حقیقی گرفتار شود پس این عزیزان که عزیز
کرده خداوند تعالی اند این مرتبه محاسبه را رعایت کرده اند و شعار
خود را این صفت فرموده اند تا در شبانروزی این دو وقت را بحساب
عمر خود صرف کردند و نامه اعمال را از تقصیرات پاک کردند تا چون بدان

آن نعمت توفیق را یاد کرده اند و یکی بعد از نماز دیگر بر جای نماز بنشیند

عذر خواهد در آنچه توفیق نیابد شکر گوید و این حال باید که در نماز استغفار زند

دو وقت بود یکی بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب بر جای نماز بنشیند

و فکر می کند که دوش بر من چگونه گذشته است اگر در شب چیزی رفته باشد

که به شریعت ناشایسته بود باستغفار آن مشغول شود تا خداوند

تعالی آن را از وی درگذارد و بعد از نماز دیگر بنشیند بر جای نماز تا فرو رفتن

آفتاب و آن اندیشه کند که امروز بر من چگونه گذشته است اگر توفیق طاعت

یافته باشد و از مخالفت فرمان خداوند تعالی دور بوده باشد مرد بنده

توفیق را شکر گوید و اگر تقصیری بیند توبه کند و از خداوند تعالی آمرزش

خواهد و بر آن تقصیرات استغفار کند که مرتبه مراقبه مر رونده را دائم

می باید و مرتبه و محاسبه در این دو وقت که شیخ قدس الله

روحه میفرمودند که هر که به نزدیک پادشاه مجازی رود که دفتر

تصرفهای راست نکرده باشد و بر آنچه در دفتر محاسبات نوشته اند و

نشود و دفتر را مطالعه نکند در آن ساعتی که در نظر پادشاه حساب

خواهندش و دفتر راست ناکرده پریشان بود بدان حساب در ماند

هر آینه باید و عقل این تقاضا کند که خانهٔ ملک تو در اینجا بیشتر عمارتی
کنند از آن خانهٔ عاریتی پس بیقین آن خانهٔ دنیا در دست تو عاریت است
و خانهٔ گور ملک تست و هر آینه این خانهٔ عاریتی دنیا را نخواهی ماندن
و بدان خانهٔ ملک گور خواهی رفتن باید که عمارت این خانهٔ گور کنی
که ملک تست تو بدانجا خواهی بود پس تو کار را بر عکس میکنی و همه
عمارت در این خانهٔ عاریتی دنیا میکنی و آن خانه را که وطن اصلی
تست و آن خانهٔ گور است خراب میکنی و هیچ عاقل چنین نکند
پس باید که عملی کنی که از بعد مردن ترا سود دارد چون از پای در آئی
شما را از دست گیری کند و در وحشت آباد گور مونس شما بود
که هر که در دنیاست مهمان است و آنچه در دست اوست عاریت است
و یقین آنست که هر آینه مهمان رفتنی بود و هر آینه نیز عاریت را
بصاحب او سپردنی بود و هر آینه هر که در دنیا آمده است او را شربت مرگ
چشیدنی بود و هر آینه جزای هر عملی دیدنی بود فمن یعمل مثقال
ذرة شراً یره و من یعمل مثقال ذرة خیراً یره
پس چون دانستی که جزای هر عملی بتو خواهد رسیدن در عمل صالح کوش

عالم روند از حساب دشوار در امان بوند و از عقوبات ایمن باشند

و همی سبه بار گناه را بر خود سبک کردانیده تا چون بعرصات رسند سبکبار

بوند چون برق از صراط بگذرند و بنعیم ابد پیوندند و بکرامات و سعادات

برسند و بمشاهده خداوند تعالی مشرف شوند پس شما نیز بر کار باشید و عمر

عزیز را در عمارت دنیا خراب مکنید که خداوند تعالی حکم کرده است بخرابی

وی و حکم مبرم است و قضای محکم که این کلبه احزان را و این خانه پر غم را

بعدم باز برد و این رباط هردم خوار را از لم قیامت خراب کرداند

شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این دنیا سرای خرابست و خرابتر دل

کسی است که عمر عزیز را در عمارت او خراب کند و بهشت سرای معمور است

و معمورتر از وی دل کسی است که همت بران عالم مصروف دارد که وطن اصلی

آن عالم است چنانکه رسول الله فرموده است حب الوطن من الایمان

یعنی که دوستی آنجهان از ایمانست پس هر کرا محبت آن عالم در دل

متمکن شده باشد و بعمارت عبادات وطن آخرت را معمور کرده بود

دوست دارد رفتن آن عالم را شیخ قدس الله روحه میفرمودند که کسی را

که خانه بود که ملک وی بود و باز خانه باشد که در دست وی بعاریت بود

بتکلیف کنند که نفس مرکبی حرون است و وقتی برتاض نشود که از شهوات
که علف اوست کم کنی و بر طاعات که بار اوست بیفزایی تا نفس سرکش
لقدام نشود و ترا بسلامت بمنزل الکادحین که موعود ارسست برساند
و مجاهده وره من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
مشرف و مکرم گردانند کدان مجاهدان که بار گران مجاهده و ریاضت بر مطمئنه
نفس نهادند و چون ازین دامگاه دنیا بسلامت گذشتند منازل علیین
و مساکن خلد برین نزول کردند چنانکه خداوند عالم از ان حالت این خبر
فرمود که ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها بسلام
آمنین ربنا تا بتب روی این عزیزان که ما مسکینان را از ان منازل
و مقامات برسان یا اله العالمین ویا خیر الناصرین ۝

باب چهاردهم در محبت و صدق

بدانکه عبادت دل محبت است و آن معنی را با ین شرط حواله فرمودند قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی که خداوند
تعالی میفرماید که یا محمد که بگو این امتان خود را که اگر شمارا محبت خداوند تعالی
می باید و او را دوست میدارید متابعت من کنید تا خداوند تعالی شمارا دوست دارد

تا جزای نیکو بخود رسد که ثمره از نیکو عمل نیکو می باید و عمل نیکو آن بود که اخلاص

با ادب آراسته بود که محققان این راه گفته اند که ادب در طاعت قوی

تر از طاعت است و عمل بی اخلاص عمل بی ادبان است و این مرتبه

ادب بدوام مراقبه حاصل می آید پس چون رونده راه باین مراتب برسد

منظور نظر پادشاه شود و خداوند تعالی ناظر و رقیب احوال او گردد

پس هر آئینه رونده در نظر خالق جز در مقام ادب نتواند بودن

و چون ادب را مشایخ چنین گفته اند من لم یستعمل الادب

فی کل احواله و انفاسه مع الحق سقط عن درجات

العارفین یعنی که اگر روندگان راه در کل احوال خود و انفاس خود

ادب را رعایت نکنند و در عمل ندارند با خداوند بیفتند از درجات

و مقامات عارفان پس رونده باید که در کل احوال بتصفیه باطن

و نگاهداشتن ادب و دوام مراقبه مشغول باشد و در هر نفسی

بحق بازگشت کند و خار خار سکون با اغیار را از باطن محو کند

و کار را در مشغولی را خواهد بود و اهوال و افزاع قیامت بغایت صعب است

در پناه عمل صالح گریزند و نفس را در مواظبت خیرات و ملازمت بر طاعات

دار

وفي الآخرة يعني که چون بنده دوستي ما در دل او متمکن شود

و آن جز بفضل ما نبود پس ما ايم که دوست شماييم در دنيا و آخرت و دوستي

ما شما را در دنيا آن بود که بتوفيق اقامت اسباب دوستي خويش مزين

کردانيم و در آخرت جزاي اين دوستي را بشما رسانيم که او ليک الذين

انعم الله عليهم من النبيين والصديقين

والشهداء والصالحين وحسن اولئک رفيقا

يعني که دوستان ما اين جماعت اند که ذکر ايشان را درين آيت بيان

فرمود و هر که در متابعت ايشان ثابت بود او نيز از ايشان است

و اوليا را ابدال ازان ميگويند که ايشان بدل کرده اند ازمعران

و در حديث ميفرمايد قال النبي صلي الله عليه وسلم ثلث من کن

فيه وجد حلاوة الايمان من کان الله ورسوله

احب اليه مما سوي الله ورسوله وان يقذف

في النار احب اليه من ان يجري کلمة الکفر علي لسانه

وان يحب المرء لا يحبه الا لله رسول الله ست و بوده

که سه چيزست که در ان سه چيز لذت ايمانست و نه نزديک محققان

که شرط دوستی خداوند تعالی اتباع سنت رسول الله است پس

باقامت سنت رسول عمل را به دوستی حق تعالی ثابت باید کردن

که چون این عبادت از دل سالک در وجود آید یحببکم الله جزای

او شود و یحبهم و یحبونه خود دلیل قاطع است و رسول الله

در معنی یحببکم الله چنین فرموده است قال النبی صلی الله

علیه وسلم من احب رسول الله احبه الله یعنی هر که رسول خداوند را

دوست دارد خداوند تعالی مر آن بنده دوست دارد و دوستی خداوند

به نزدیک بنده باید که از همه چیزها زیاده بود چنانکه میفرماید والذین

آمنوا اشد حبا لله یعنی آنانکه ایمان آورده اند دوستی ایشان

با خداوند نیکو استوار است تا بغایتی که بسیاری از بندگان خداوند تعالی

بدلالت این آیت قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم

انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت

ان کنتم صادقین از برای محبت و صدق در دوستی او از سر جان

برخاسته اند پس چون در سالک عمل دل که محبت است پیدا شود

جزای او این باشد که نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا

و فی

وتقوی بهمین معنی وارد دوست الهی است که میفرماید انَّ اللهَ

مع الصادقین بدرستی و راستی ما که خداوند جهانیانیم یعنی آثار فضل و کرم

ما با طایفه راست گویان لاحق است پس چون سالک بدین مرتبه رسید

سنت الهی موصوف شود بحکم تخلقوا باخلاق الله الکاه [illegible]

بهار شود چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است علیکم

بالصدق فان الصدق یهدی الی البر یعنی بر شما باد براستی که راستی

راه نماینده است مر رونده را ست گوئی راستکار را به نکوئیها و در حق یار غار

رسول الله چنین فرموده است قال النبی علیه السلام انی احب ابابکر

لا بکثرة صلوته ولا بکثرة صیامه ولا بکثرة نفقاته

ولکن بشیءٍ وقع فی قلبه الصدق یعنی که رسول میفرماید

که بدرستی که من دوست دارم مر ابابکر را و آن دوستی با ابابکر را نه برای

آنست که نماز بسیار میگذارد و نه از برای آنست که روزه بسیار میدارد و نه

از برای آنست که صدقه بسیار میدهد ولیکن دوستی من مر ابابکر را بسبب

آن چیزیست که در دل او در آمده است و آن صدق است شیخ قدس الله

روحه میفرمودند که رونده راه باید که محبت خداوند بصدق عقیدت ظاهر کند

حقیقت ایمان محبت خداوندست و هر که خداوند تعالی او را

دوست دارد همه چیز نماند الا دعوی محبت او شود و علامت دیگر آنست

که اگر محب را در آتش اندازند دوستتر از آن دارد که کلمه گوید که رضای

محبوب او در آن شود و هیچ چیزی را حقیقت دوست ندارد مگر

خداوند را و چون سالک را این مرتبه محبت غالب شود داعیه جهد

و جهد در طلب محبوب پیدا شود و دل در محبت حق راست گردد

و بر آن عهد اول که عهد الست است ثابت قدم باشد چنانکه در آن

روز خطاب الست بربکم بارواح آدمیان رسانیدند همه

گفتند که بلی و بعضی آن عهد را خلاف کردند و فرمان او را امتثال

نکردند اما صدیقان از عهده آن عهده بیرون آمدند و راستی آن

قول را بوفا رسانیدند چنانکه میفرماید رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا

اللهَ عَلَیْهِ یعنی مردانی اند که راست کردند آن عهد را که با خداوند بسته

بودند آیتی دیگر میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اللهَ وَکُوْنُوْا مَعَ

الصَّادِقِیْنَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزکاری کنید و با راست

گویان باشید و راستی گوهر و بهاست که کاری باید کشف حقیقت ایمان

اشد البلاء على الانبياء ثم على الاولياء ثم الامثل

ثم الامثل البلاء كنز من كنوز الله تعالى لا يعطيها

الا ولي الله ... پرسیدند که محبت بر چند نوع است شیخ رضی الله

عنه چنین فرمودند که محبت بر سه نوع است یکی محبتی است که بنده مر خدای را

دوست دارد دوم محبتی است که خداوند مر بنده را دوست دارد و سیوم

محبتی است که مر دوستان خدای را دوست دارند و هر یکی ازین

دوستی ها را علامتی دارند که بدان علامت محبت معلوم شود

که هست باید اول علامت آنکه بنده مر خداوند خود را دوست دارد

آنست که دایم بذکر او مشغول بود اوقات خود را بیشتر بذکر

مصروف دارد و هیچ ساعتی را بی یاد محبوب نگذارد چنانکه

رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است من احب شیئا اکثر ذکره

یعنی هر که هر چیز را دوست دارد او را بسیار یاد کند پس علامت

دوستی بنده مر خداوند را آن بود که ذکر بسیار گوید دوم علامت آنکه

خداوند مر بنده را دوست دارد آنست که بنده را بتوفیق طاعت

و عبادات آراسته گرداند و بر خیر و طاعتی که بعضی اند

و در این مرتبه دوستی ثبات قدم باید و هر چه از محبوب

بلایا رسد به طوع و رغبت قبول کنند که این مقام محبان است

چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است ان اشد

البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل

فالامثل رسول فرموده که سخت ترین بلاها بر پیغمبران است

باز بر اولیاء الله که دوستان خداوند اند و باز بر کسانی که

به درجه فروتر باشند شیخ قدس الله روحه میفرماید

مومن که به هر روزه که بلای خداوند بوی بیشتر

رسد و روزگار او در متابعت سنت رسول الله

گذرد درجه او اولیاء الله بیش بر وی [illegible] حق

بود زیرا که به پیغمبران میماند یعنی از پس ایشان

پیغمبران میماند و وی از اهل محبت باشد و بلیات نصیب

اهل محبت است پس اینجا یکی از تحمل بلیات و محبت

بدانت چاره نبود زیرا که بلا بها خداوند [illegible] است و

گنجها از عطا انبیاء مگر دوستان خود چنانکه رسول الله فرموده است

با دعوی محبت حق کند آن دعوی او نا راست بود اما محبت عام
آن بود که رسول خبر داده است که ایمان یکی از شما درست نشود
تا آنگاه که خداوند و رسول او را دوستتر از خود و مال خود و کل
فرزندان خود ندارد علامت این محبت عام آن بود که اگر در مقابله محبت
خداوند و رسول او نقصان تن و مال و اهل و فرزندان او شود این
همه را روا دارد و ذره نقصان بجانب محبت ایشان روا ندارد
و بار محبتی است که مر اهل حق را بود و آن محبت خاص بود که چون
خداوند تعالی بنده را مرتبه محبت خود مخصوص گرداند علامت وی
آن بود که آن بنده را چنان بخود مشغول گرداند که بسا شب در
نتواند که سر بر بالین نهد زیرا که خواب بر دوستان او حرام است

عَجَباً لِلْمُحِبِّ کَیْفَ یَنَامُ کُلُّ نَوْمٍ عَلَی الْمُحِبِّ حَرَامٌ

و مهمات دنیای او بی سعی او کفایت شود و همه عنایت آن
بنده را دایم بر آن دارد که رای خود دارد و دل او را بر طاعات خدای
را رام بخشد که از ناگاه ورد وی از وی فوت شود چنان که مگر معصی
گردیستی شیخ قدس الله روحه بسیار می فرمود که خداوند تعالی و تقدس بر اهل

توفیق اداء طاعات و خیرات باید تا از وی آن عبادات

فوت نشود و خواجه [illegible] علیه وسلم فرموده است المؤمن

شیء عن ربه لا یعطی الا بقدر حوائجه یعنی مؤمن

چیزی عزیز است عطا نه هم این چیز عزیز ندارد اگر به بنده عزیز کرده

باشد پس ناچار هر که عزیز بود از اهل محبت باشد علامت

آنکه بنده مر دوستان خداوند را دوست دارد آنست

که آنچ از دنیا باشد که در دست وی است در خدمت دوستان او

ایثار کردن دریغ ندارد زیرا که رسول حرمت مال

مومن را همچو حرمت خون وی فرموده است

علیه السلام حرمة مال المؤمن کحرمة دمه پیغ

امبر که عزت مال مسلمان همچو عزت خون وی است پس

هر چیز را که عزت مال وی با خون وی برابر بود در خدمت

عزیزان خرج کردن دریغ نباید پس معلوم شود که

دوستان او را دوست میدارد و اگر این سه علامت

اندر وجود باشد وی را دوستی دوستان حق گشته

سبب آنکه باطن او در کار آخرت بغایت غافل شده بود و حرص طلب
دنیا که ما شدند آب شور است که هر چند بیشتر خورد تشنگی او غالب
شود و چون شهوت است که چندین او [illegible] نزیر گردانند و چون
غالب او هلاک میکند کما الحیوة الدنیا الا متاع
الغرور مشغول گشته اند پس هر که را محبت دنیا در دل راه یابد
بدین صفات ذمیمه موصوف گردد و رسول صلعم است که گفته
شاد دنیا شده اند این حیات دنیا که چگونه روزگار را بخورشی میکذرد
وی اند شنیده که اسرافیل صور بر دهان نهاده است و گوش گشاده
در امر پروردگار را و چشمی بر جبین اندوخته و منتظر شده که کدام
از حق تعالی خطاب آید تا در دمد اصحاب گفتند که یا رسول الله صلعم کار
کنیم تا سلامت یابیم و ایمان سلامت با خود بریم رسول الله صلعم فرمود
که این کلمه را بسیار گوئید که حسبنا الله ونعم الوکیل نعم
المولی ونعم النصیر پرسیدند که حقیقت محبت
چیست شیخ قدس الله سره فرمودند که حقیقت محبت آن بود که محب
محبوب را بر صحبت جان غالب شود که کل صفات او در مشاهده

دوستان خود را از آسیب دنیا نگاه میدارد و نمی ماند تا دلهای ایشان
بدنیا میل کند تا وقتهای صافی ایشان بمحبت دنیا مکدر نشود و نمی پسندد
که دوستان او با دشمن برشته او بیاویزند حقیقت محبت این
آیت جمال میدهد که لِکَیلا تَأسَوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتیکم میفرماید که خداوند تعالی شمارا در بوته بلا در آورد و مهر دنیارا
از صحیفه دل شما دور گرداند تا بر فوت این دنیای فانی غم نخورید و بیافت او
شاد نشوید که هر که محبت این دنیای بی حاصل را در دل خود راه دهد و مهر این
جهان بد مهر را در سینه خود وطن سازد و آن دل را خداوند تعالی به
خصلت مذمومه مخصوص گرداند اول آنکه دل را چنان بدنیا مشغول
کند که از آخرت یاد نیارد و پیوسته برنج و مشقت جست و جوی او
در مانده بود و آنچه را که طالب بود نیابد دوم آنکه درویشی را در جسم او
تعبیه کند تا دایم از بیچیزی ترسان بود و هر چند که مال او بیشتر شود
نتواند که از مال خود چیزی بکسی دهد و هر چند که از مال دنیای زیادت
شود ترس او نیز از درویشی زیاده تر شود سوم آنکه امل دراز
در نفس دارد و از مرگ هیچ یاد نکند و در عاقبت کار خود هیچ فکر نکند

چنان نگاه دارد که یکی از شما بیمار شود در از آب نگاه دارد پس مرد را

نمی باید تا برین دولت و سعادات برسد در صحبت آن مردان باشد

که ایشان از رعونت نفس و صورت هستی رسته اند و از آن

اوصاف ذمیمه خلاص یافته پس صحبت آن عزیزان کیمیا و سعادت

که هر مس صفات ذمیمه بوی رسد زر خالص صفات حمیده گردد

کر نتوانی زخود بریدن در پهلوی پهلوان ما باش آن پهلوانان

این مردان اند که صفت ایشان را در باید که تتجافی جنوبهم

عن المضاجع یعنی که ما را ایشان اند که صحبت با خواب

زنان دیده شست و شب پهلوی ها را ایشان بر خوابگاه

آرام نمی یابد این عزیزان این مجاهده برای نفسهای خود از برای رضای

ما نهاده اند و از برای طلب راحت آخرت را چنانکه رسول الله

و مودة الطلب فرحها لا حزن فیه لحزن لا

فرح فیه سفر باید سفر باید که طلب کنند فرحی را اگر در وی

هیچ اندوه نیست باید شی که در وی با هیچ فرح نیست یعنی

که طلب کنند شادمانی را که در آن شادمانی هیچ غم نیست

محبوب فانی گردد و محب را از صفات خود هیچ خبر نماند و داد

محب کسی که در مراد محبوب مغلوب گردد و هر الم و زخمی که از محبوب

بمحب رسد او را خبر نبود و این معنی که نظر باطن محب بمشاهده

محبوب مشغول بود و هر بلائی که از محبوب بمحب رسد محب آن بلا را

عطای بزرگ شمرد و چون محب بلای محبوب را عطا داند بصبرش اگر

و بقضای او راضی بود چنانکه زنان مصر را چشمهای ظاهر ایشان

بمشاهده جمال یوسف مشغول بود از زخم کارد خبر نشد ایشان

اگر کسی را که محبت خداوند حقیقی بود و نظر باطن او بمشاهده

محبوب حقیقی روشن گشته باشد هر آینه باید که از الم زخم بلای محبوب خبر نبود

دو علامت آنکه محب را محبت در دل متحقق گشته باشد آن

که هم محبت دنیا از دل او بیرون رود و آزار خلق بروی چون شکر

شود و هم اندوه راه حق تعالی بر دل او چون رطب گردد اگر هم

رونده را از محبت حلاوت بیابد شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که هر صاحب دولتی را که خداوند تعالی بر شربت محبت خود

کرامت کند مراتب عبادت بر صائم و الذین دنیا و عقبات

اندک آبی کردی و چون بنده ازین پنج سوال کند در هر یکی را جوابی باید
و هر یکی را که در دنیا ترک کرده باشد عقابی بوی رسد پس بدین
سرای دنیا مغرور مشوید که این دیار ابرار را دولت و دیگر نمی
دهد اما دار السلام را جز اهل اسلام نمیبینند در مقعد صدق جز موحد تعالی
را راه نمیدهند و مقام امن منزلگاه اهل ایمانست و هیچ
بیکار را در آن بهشت راه نمیدهند پس برکار باشید و خود
را گرفتار غرامت مکنید و اگر توفیق طاعت می یابید شکر
خود گویید و اگر توفیق طاعت نمی یابید غم خود خورید که دو گیاه از
زمین بر می آید بر یکی گل میدهد که بوستان افروزست و بر یکی
خار بر می آید که افروزنده تنورست پس خنک آن صاحب دولتی
که توفیق طاعت یابد و بر عیب خود بینا شود که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده است که طوبی لمن شغله عیبه
عن عیوب الناس یعنی که خنک مر آن صاحب دولت را
که مشغول کرداند او را دیدن عیب خود از عیبهای مردمان یعنی
که چون بینایی عیب خود شود دیده دل او روشن گردد و عیوب

و آن بهشت است و لقاء رضاء خداوند پس آن فرح دائم را طلب کن تا بهیچ

که در آن غم و هیچ نشاید که در هی نهایت و آن زندگانی دنیاست که دوی

ر نج نه شادمانی نیست پس کسی را که پیش غم سوال گور بود فراموش شده

نامه خواندن در پیش بود و رانده سر بر راه در خاطر باشد و خوف (سخن)

سنجیدن اعمال در دل باشد و از گذشتن صراط ترسان بود در

زندگانی که این چندین غم در اندوه در پیش بود از این زندگانی چه فرح

و شادمانی حاصل آید شیخ قدس الله روحه سفر مودند که فردا

قیامت هر وجودی را نگذارند تا قدم از قدم بر گیرد تا آنگاه که از

عقده جواب پنج سوال بیرون نه آید سوال اول آنست که جوا (نهد)

رسیدن که سرمایه عمر را که هی از وی بخواهی از زود در چه کار صرف

کردی سوال دوم آنست که جوانی را که عنفوان زندگانی و بهار

عمر است بخزان پیری و ناتوانی در چه شغل رسانیدی و سوال سوم (آنست)

که مال دنیا را که جمع کردی از کجا کسب کردی و در چه کار صرف

کردی و سوال چهارم آنست که علم که خواندی و در دنیا چه

عمل کردی و سوال پنجم آنست که بندگان خدا را و خدمت کردند

وقبول خداوندست پس در تحصیل این اوصاف حمیده بی تقصیر بشتابید
کردن که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خیر الناس من ینفع
الناس وشر الناس من یضر الناس یعنی رسول الله میفرماید
که بهترین آدمیان آنست که از وی منفعت بمسلمانان رسد و بدترین
آدمیان آنست که از وی ضرری و زحمتی بمسلمانان رسد پس مرا باید
که محقق بود تا از همین نکته او را این معلوم شود چون رسول الله
دو راه بیان فرمود یکی راه بهترین و یکی راه بدترین آن مردی
که دیده باطن او روشن بود هر آینه راه بهتر اختیار کند و اگر خواست
آن باید که بهترین آدمیان بباشد که انگه دست از آزار مسلمانان
کوتاه کند آن نیز عین منفعت مسلمانان بود شیخ را پرسیدند که کمال
محبت طالب شیخ قدس الله روحه فرمودند تا که مرید را
مرتبه محبت بکمال رسد که خداوند دوست او شود و نور معرفت باطن
او را منور کند و از صفات ذمیمه پاک گرداند بعد از آن اشارات
غیب به وی پیدا گردد و در آن مقام قرب بدانش دهند که
سخن گوید از حق گوید و اگر خاموش کند برای حق بود و اگر راه رود

نفس خود مطلع گردد و بعد از آن داند که با سباع هم خانه بوده است

و با حیات و عقارب هم خواب گشته چندان عمر جان خود بخشش‌ها

آیدش که بعیب دیگران ندهد و آن سباع و حیات و عقارب صفات

ذمیمه نفس شیطان است که هر کرا خداوند تعالی بینایی باطن کرامت

فرمود که این اوصاف را ببیند هر آیینه بتصفیه این اوصاف

مشغول شود که هر وجودی عیب خود را بیقین ببیند و در عیب

دیگران بشک است و آنکه کم ثابت نشود و اگر هزار عیب در دیگران

بود ترا زیان ندارد و اگر یک عیب در تو بود دمار از تو برآید پس کوشیدن

تا این عیوب از باطن رمیده پاک شود تا مقبولان این درگاه

و علامت محبان این پادشاه است و سیرت اولیاء الله است پس آن

بختیاران که نفس خود را در تحمل امور پروردگار رام گردانند و مطمئنه

نفس ایشان مرتاض گشته بوده خلق ایشان با خلق خداوند تعالی

نیکو شده بود و احوال نهانی خود را باصلاح آورده و شر خویش را از

خلق او دور کرده و دست شفقت بر مسلمانان گشاده که اجتماع

این خصال پسندیده و اخلاق مرضیه در وجود ایشان دلیل قربت

دوم

دنیا بر خواهد بود و این حیوة را موت بر اثر است و این بقا را فنا
منتظر است و این هستی را نیستی در کمین است و با این جهان جهانی دیگر است
و با امروز فردا است و با این دار ابتلا دار آخرت است و هر چیزی را حساب
کننده است و هر کاری را رسنده است چنانکه میفرماید و کفی بنا حا
سبین و شیخ قدس الله روحه میفرمود که این دنیا بر مثال
بازار است و آنچه بنهاده این بازار دنیا گوئی دیدی و آدمیان چون خریداران
و عمر چون سرمایه و فرشتهای مردی نیکیهاست و شیطان دلال بدیهاست پس
مرد عاقل آن بود که بسرمایه عمر متاع معصیت نخرد که این متاع در بازار
عرصات رواجی ندارد و هر که ازین متاع بر چه که معصیت است در بازار قیامت
زیان بسیار کند پس مرد بازرگان که بولایتی برود باید که اندیشه کند که در آن
ولایت کدام متاع را شود بیشتر است از آن متاع برد تا فاید حاصل
آید پس هیچ متاعی آدمی را فردا قیامت در آن محشر اکبر با فایده تر
و سود او بیشتر از متاع عمل صالح نیست که فایده او بسیار است
و ثمره او بیشمار و ذره ازین متاع ضایع نمیشود که خداوند تعالی میفرماید
ان الله لا یضیع اجر المحسنین چون معلوم شد که این

برضای خداوند بود و در جمیع حرکات و سکنات او برای رضای خداوند تعالی

باشند تا چنانکه موت چشیدن از زوال حیات است مر عام را و حیات بقی حیات است

مر عام را ایشان را حیات وصال محبوب باشد و موت ایشان فراق او و محب

تا زنده بود خلق او را زنده دانند اما از بیم فراق محبوب را ایشان از شمار

مردگان باشند و چون جان از تن ایشان جدا شود بحکم وصال آن روز

زنده شوند که بدوست رسند و تا در دنیا بوند علامت دل ایشان

اندوه بود نه اندوهی که از برای طلب دنیا بود و اندوه ایشان

از برای طلب رضا مولی باشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فر

موده است ان الله تعالی یحب کل قلب حزین

که بدرستی که خداوند تعالی دوست میدارد دل اندوهگین را یعنی دلبرا

که دائم که در اندیشه آن بود که آخر خاتمت او بر خیر و سعادت شود

پس همه کل اوقات خود را بدین اندوه مصروف دارد و علامت انس

بود دیگر که حین مبین او نگاه کند در باطن او از حق آگاهی بود

آید آن عزیزان این مرتبه از آن یابند که وقت را عزیز داشتند

و دل منور بود در این جهان منکر دیده داشتند که هر آینه این جهان را

قنا

نیکو باشد و ترا بسلامت به بهشت برساند و آن عمل صالح است
که اگر آن عمل که با آدمی رود عمل فساد بود آن عمل مر آن بنده را با عقوبت
و ندامت بدوزخ سپارد که مصنف میفرماید یوم تجد کل نفس ما
عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء
تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا یعنی
بیند آن روز را که بیابد هر نفسی آنچه را کسب کرده است از نیکی
و بدی و چون مضرت آن عمل فساد را ببینند آرزو برند که میان وی
دور بودی میان او و آن عمل شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که چون بنده صالح را در خاک نهند ملائکه عذاب از جانب سر او
در آیند روزه که در گرما برای رضاء خداوند تعالی داشته بود آن
فرشتگان را گوید که شما را ابو [illegible] راه نیست که او از برای رضاء خداوند
گرسنگی و تشنگی بسیار کشیده است آنگاه از سوی دست در آیند
صدقه گوید او را اجابت کننده گوید که این بنده از برای رضاء
آفریدگار بسیار مال خود را بذل کرده است آنگاه از راه پایان
او در آیند نماز گوید که البعد عنه فلا سبیل لکم علیه

بسیار
متاع را که اعمال صالح است رواج بسیار دهد جهد کنید که ازین متاع
الله
برگیرید که در آن روز جز اینجا عملیست که سود می دارد و نتیجه قال النبی
رفیق
رحلت میسر بود که این دنیا یکی از مومنان که روی بسفر آرد سه رفیق
نست
او را متابعت کنند یکی رفیق تا بدم آخرینش همراهی کند و آن مال
که شب و روز در طلب او عمر بسر برده و اوقات نماز را ضایع کرده و در ربا
و آنکه
وکر مال از حلال و حرام حاصل کرده چون سر بر بالین می نهی بحکم شریعت جدا
آن مال از دست تو بیرون میرود چون جان ازین مفارقت کرد کل مال
تو نبود و باز گشت و دیگر رفیق دیگر تا در خانه بیش با تو همراهی نکند
همت
و آن اهل خانه است که از برای دنیای ایشان عمر را ضایع کرده و حساب دنیا
کشند
بر خود جمع کرده همین که خواجه را بر جنازه خوابانند و در آن
اهل خانه تا در خانه بیرون آیند و باز گردند و یکی رفیق دیگر تا سر خاک بیش
همراهی کنند و آن فرزندان و دوستان تو اند که تا سر خاک همسایه جنازه
بیایند و خواجه را آنجا بخاک تسلیم کنند و باز گردند و یکی رفیق دیگر آنست
که در جای باقی با تست و چون ازین دنیا روی هم با تو رود و در خاک
بهشت
نیز با تو خواهد بودن و از خاک با تو بیرون آید و در عرصه نیز با تو بود و در

از مقام توکل بود هر آنکه [illegible] او را به خود اختیاری نماند گاهی
خود را به حق سپارد چنانکه خداوند تعالی فرموده است وَأُفَوِّضُ
أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ یعنی
بگو یا محمد که کار خود را باز گذاشتم به خداوند خود که بینش
به بندگان است خداوند تو بی نیاز است بحال بندگان و چون بنده
بشرایط بندگی به بندگی قیام نماید و بکلی خود را و کارهای خود را
بما که خداوند جهان و جهانیانم تفویض کند به بخودی خود کار او را
بی منت خلقان بسازم شیخ قدس الله روحه
می فرمودند که در ابتدا از راه حکمت تعلق می کردم بدان مقدار
که کفاف حال من بودی و بعد از آن می گفتم که خداوند رساننده
روزی تو کیست و اگر بسبب اشارت است القیا و را همین مقدار
بس بود و باقی الرزق علی الله یعنی که رزق بر خداوند است
این مناجات می کردم و با دایی وظایف عبادت مشغول
می شدم و باقی روز هر که رزق آوردی می گفتم دانستم که مشغول خدا
بوده است که من لا اله له کلا او را دله یعنی که هر کرا و ر

فقد اطال في القيامة الله تعالى گوید دور

شوید که این بنده بسیار تقدم نماز و مقام نماز ایستاده است

آن ملائکه دیدند هنالك خنك مر ترا که پاک و خوش زیستی

و پاک و خوش رفتی در پی از بهشت در گور را و گشاده شود

و منازل او را از جنات باو نمایند ملائکه گویند که مترس

که از مخافت گذشتی غم مخور که از مکاره رستی شاد باش

که کرامات و سعادات یوسفی بشیخ قدس الله

روحه منور بود که هر کرا باید که نکو میرد باید که نیکو زید

که رسول علیه السلام فرموده است کما تعیشون

فکذلک تموتون یعنی هر که بهر چگونه زید پس بهمچنان

بمیرد پس هر کرا باید که تا مسلمان بمیرد باید که مسلمان زید و مسلمان

زیستن آن بود که زندگانی بر وجه سنت کند تا سعادات

برسند ربنا ارنا توفیق زندگانی مسلمانان کرامت فرمای یا الله العالمین

و یا خیر الناصرین ○ باب در تفویض و تسلیم

بدانکه تفویض کار خود را گذاشتن بود بیکی و خوش سالک

برآنچه از حکم و قضای او که رسنده آید بعد از آن بر آن حکم

و قضای او اعتراض نکنند نه بظاهر و نه بباطن که تسلیم

این بود و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون رونده

راه را مقام تسلیم روی نماید باید که نفس خود را اگر عطا داده

خداوندست در عوض رضای خداوند بحکم و قضای او تسلیم

کند که چنانکه خداوند تعالی مر خلیل خود را فرمود که اِذْ قَالَ

لَهٗ رَبُّهٗ اَسْلِمْ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ

یعنی که گفت ابراهیم خلیل که تسلیم کردم مر حکم پروردگار

عالمیان را که حکم خداوندست در حق من و این تسلیم را بر سایر

انبیا دهیاتم و آنچه حق تسلیم است از ابراهیم خلیل در کل احوال

ظاهر بود اما در دو حال که نفس و دل عزیز آن تعلق

میداشت حقیقت اسلمت را ظاهر کردند یکی در آن حال

که آن قوم بی باک که متابعان شیطان بودند آن قصد

بد کردند که گفتند حَرِّقُوْهُ وَانْصُرُوْا اٰلِهَتَکُمْ

یعنی که نمرود و گروه او علیه اللعنة که باتفاق شیطان قصد

ورد بنبت وارد بنبت پس سالک باید که امور خود را که بکلی

بحضرت وی سبحانه و تعالی تفویض کند و ترک اختیار خود نماید

و چون در کارهای حکم خداوند برسد بکل وجود به تسلیم پیش آید تا که

سالک بمرتبهٔ تفویض وقتی برسد که به تمامی از نفس

خود و افعال خود نومید گردد و در کل احوال التجا بخداوند

تعالی کند و برسیدن مکاره غمناک نشود و برسیدن فتوحات

شادمانی نکند و در همه حال باطن او بر یک حال باشد در اختیار

خود را بکلی از میان برکشد و خود را به تمامی تسلیم حکم او

کند چنانکه در سر سالک هیچ اندیشه نماند از این احوالی

که بر وی گذرد [illegible] پرسیدند که تفویض چیست و تسلیم چیست شیخ

قدس الله روحه فرمودند که تفویض با آن

تقدیر است بدانچه نیامده است یعنی که رضا دادن پیش

از آنکه قضا در او نیامده باشد یعنی که هنوز حکم خداوندی

نرسیده باشد که رونده راه کار خود را با آن گذاشته بود

که تفویض این بود اما تسلیم آن بود که دست باز دارد

خطاب نمود یا نار کونی بردا و سلاما و سلاما
علی ابراهیم خطاب حضرت عزت با تش شد که یا
آتش سرد شو و سلامت شو بر خلیل ما و اراد و به کیدا
فجعلناهم الاخسرین. یعنی باز گشتند آن
طایفه آن طایفه غدر و مکر ایشان و کردانیدیم ما ایشان را از زیان
کاران و یکی دیگر آن حال که ابراهیم خلیل را علیه السلام بیچ
فرزند فرمودند چنانکه خداوند عالم فرمود یا بنی انی اری
فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری یعنی
که ابراهیم خلیل را علیه السلام در خواب نمودند که فرزند را قربان کن
چون با فرزند گفت که ای فرزند من دیدم در خواب که ترا ذبح
میکنم و این امر از خداوند است پس نظر کن تا چه می بینی یعنی
که و تسلیم این امر خدا چگونه می یابی ابراهیم خلیل علیه السلام
این سخن را با فرزند خود تمام کرد اسماعیل گفت که یا ابت
افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله

کردند که ابراهیم خلیل را علیه السلام بسوزند آتش بزرگ کردند وهیچ

توانستند که ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در آتش اندازند ابلیس

علیه اللعنت آن گروه بدبختان را منجنیق وادوات

آن تعلیم کرد آن گروه آن ادوات را ترتیب کردند و

ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در انجا رسانیدند و در

آتش رها کردند چون وجود ابراهیم از منجنیق جدا

شد جبرائیل علیه السلام رسید و گفت هل لک حاجة

یا ابراهیم هیچ حاجتی داری ابراهیم خلیل علیه السلام

گفت اما الیک فلا یعنی که یا جبرائیل حاجت دارم

ولیکن بتو نی جبرائیل علیه السلام گفت یا ابراهیم با کسی

که حاجت داری بخواه ابراهیم خلیل الله علیه السلام گفت

که حسبی من سؤالی علمه بحالی یعنی که بسنده است

علم او مرا از خواستن که علم خداوند بحال من محیط است

مرا بخواستن حاجت نیست پس چون ابراهیم خلیل الله

علیه السلام حقیقت تسلیم را رعایت کرد خداوند داد [illegible]

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ
رَغْبَةً وَرَهْبَةً لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَاءَ وَلَا مَفَرَّ
مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي
أَنْزَلْتَ وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ تا اگر ناگاه
متقاضی روح باشد باری در مرتبه تفویض و تسلیم باید و
رسول الله علیه السلام که هر مومنی که در خواب گاه
آید باید که این دعا را بخواند الگاه سر بر بالین نهد شیخ
قدس الله روحه سو فرمودند که در امر خواب که محض
غفلت ست بعضی را الزمان صاحب شریعت تسلیم و تفویض
واجب ست پس بدین طریق استدلال معلوم میشود که در سیر
و سلوک راه دین تفویض و تسلیم از لوازم باشد
پرسیدند که تسلیم بر چند نوع ست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که تسلیم بر سه نوع ست یکی تسلیم
تدبیر ست و آن توکل ست بنده را باید که در هر حالی که
بود اعتماد بر خدا وند تعالی کند و یکی تسلیم حکم ست و آن

مِنَ الصَّابِرِيْنَ. یعنی که ای پدر من بکن آنچه فرموده شده که زود بود که اگر حق تعالی خواسته باشد مرا از صابران یابی پس ابراهیم علیه السلام در آن حکم پسر را فدا کرد و اسماعیل علیه السلام از برای حکم و قضا او سر خود را فدا کرد و در هر دو تسلیم فَلَمَّا اَسْلَمَا ظاهر شد خداوند تعالی و تقدس هر دو را فرح داد و فدا فرستاد وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیْمٍ و هر دو را از آن غم نجات داد پس این دولت ایشان را برکت آن حاصل شده که آن قول اسلمت بحقیقت فعل رسانیدند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که سالک باید که در بلیات خود احیان تسلیم کند که ظاهری و باطنی اعتراض نکند و در آن بلیات برضای باطن و تسلیم ظاهر پیش آید و در سلوک راه دین و وصول بعالم یقین تسلیم و تفویض برای خود لازم دارد و در همه احوال این دعا را ورد خود سازد که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْلَمْتُ نَفْسِیْ وَاَهْلِیْ وَمَالِیْ وَاَوْلَادِیْ وَاَزْوَاجِیْ اِلَیْکَ

رضا بقضاست که بنده باید در همه حالات بقضاء خداوند تعالی
رضا دهد و یکی تسلیم تقدیر و آن تفویض است که بنده باید که پیش
از آمدن بلا حکم او را تسلیم کرده باشد که دو پیش آن اقتضاء
نکند که هر چه از دوست رسد بنده گران اعتراض نبود
بقول و فعل چنانکه با بو فتوح یکی بود با بلاء نیز یکی باشد و اگر
دهندش ایثار کند و اگر ندهندش اعتراض نکند بقول و فعل
راضی بود [illegible] پرسیدند که خدمت چیست و حرمت چیست
شیخ قدس الله روحه فرمودند که خدمت جنبیدن است
بفرمان او و آرمیدن دل نیز در فرمان یعنی که خدمت سببی است
که بنده را به بهشت میرساند و حرمت سببی است که بنده را بحق
میرساند و خدمت طاعت است و حرمت راسخ شدن
اطاعت یعنی که طاعت بی رواج قیمتی ندارد و طاعت بی حرمت
نیز رواج ندارد پس هر خدمتی را حرمت باید که لازم بود
تا آن خدمت مقبول باشد [illegible] پرسیدند که مجاهده چیست
و مشاهده چیست و مکاشفه چیست شیخ قدس الله

و هر که با خلق آرامد امید حلاوت عبادت نیابد و هر که با هوای نفس
آرامد امید از حق تعالی محجوب ماند پس آنگاه که این حجاب برخیزد
نور معرفت در دل راه نیابد و چون ازین حجاب همی
بیرون آید آنگاه نور معرفت در دل راه یابد و کل صفات
بشری را بسوزد زیرا که آن نور معرفت نار محبت است
که در هر باطن که او فرود آید هر چیز را که غیر اوست همه را
گرداند آنگاه نور سر او از عرش در گذرد که علامت نور
معرفت اینست که بنده بکلی از ماسوی الله فارغ گردد
پرسیدند که خوف قوی ترست یا هیبت شیخ
قدس الله روحه فرمودند که خوف همی بود که در دل آید
که آن همه تن را سبک گرداند و هیبت همی بود که در دل آید
آن همه تن را گران گرداند یعنی که خوف تن بنده را از معصیت
سبک گرداند و هیبت تن بنده را بطاعات گران گرداند
یعنی که خوف بنده را از معصیت باز دارد و هیبت بنده را
بطاعات آرد و خوف از حق تعالی بود و از خلق نیز بود

و حقیقت همت است و سر آن بود که کسی بر وی واقف نشود

مگر همان و حقیقت آن بود که هیچ کس واقف نشود بر وی مگر خداوند

تعالی حضرت پرسیدند که حجاب چیست و واسطه چیست شیخ قدس الله

روحه فرمودند که حجاب آن بود که بنده را از مولی باز دارد

و واسطه آن که میان بنده و مولی در آید پس دنیا حجاب است

و آخرت واسطه یعنی که دنیا حجاب ایمان است و عقبی حجاب

توحید است و تن حجاب معرفت است و خلق حجاب طاعت است

و شیطان حجاب دین است و نفس حجاب حق است پس

نظر دل از دنیا بردار تا حجاب ایمان برخیزد و نظر همت

از عقبی بردار تا حجاب توحید برخیزد و نظر از تن بردار

تا حجاب معرفت برخیزد و از صحبت خلق پرهیز کن تا حجاب

طاعت نماند و شیطان را خلاف کن تا دین از حجاب برون

آید و هوای نفس را مقهور کن تا حجاب که میان بنده و حق است

برخیزد و هر که با دنیا آرمید از عقبی باز ماند و هر که با شیطان

که دشمن است بساخت آرام دین او در حجاب و خلل افتاد

و چون بلا را بیند که بگریزد تا دوست معلوم از دوست محقق پیدا
شوند عاشق صادق از عاشق کاذب جدا شود که پیغمبر
علیه السلام فرموده است که المرء مع من احبه یعنی
که فردا قیامت هر که هر کرا دوست دارد با او بود تا آنجا
که باشد اگر بت پرستان دوست داشته باشند آن بت
پرستان آن شان جدا نگشند و با همان بتان بدوزخ حشر شوند
شیخ قدس الله روحه فرموده اند که چنانکه او بکس نماند
کار هم را او نیز بکس نماند اگر مخلوقی کسی را بدوستی گیرد هم کسی نخواهد
که الم باو رسد ولیکن هر کرا خداوند تعالی بدوستی گیرد بلاها برو
نازل گرداند و از جان و مال پراکنده گردانند و در تمام ادیان اندازد
پس آن صدیقان که این معنا بدرستی فهم کردند بلای او بجان قبول
کردند و در دنیا چو نگر دوست آرام نیابند و در آخرت جز
بلقای خداوند تعالی قناعت نکنند هر رسیدند که نماز را
چگونه گذارد عم که با خلاص [illegible] باشد شیخ قدس الله روحه

اما هیبت جز از حق تعالی نباشد خوف چنانکه از دل بود و از تن
نیز بود اما هیبت جز از حق تعالی نباشد پس هیبت قوی
تر از خوف بود مسئله پرسیدند که نماز میگذاریم و حلاوت نماز
نمی یابیم سبب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که آنرا
دو سبب است یکی آنکه امل دراز در پیش نهاده است و دیگر آنکه
محبت دنیا در دلها متمکن گشته است و در هر دلی که ذره محبت
دنیا بود حلاوت عبادت در آن دل راه نیابد پس امل دراز
پیش دور کنید و اجل بر خود نزدیک بینید تا دنیا بر دل شما
سرد شود و محبت او از باطن شما پاک شود بعد از آن لقمه
حلال خورید تا نوری در باطن شما پدید آید تا بدان نور صفات
قبیح از باطن محو شود و بعد از آن در عبادت حلاوت یابی
و چون آن حلاوت حاصل شود پس سر از آستانه کبریا
او بر نداری مسئله پرسیدند که بلای خداوند تعالی جز دوستان
او بسیار میرسد آنرا سبب چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که سبب آنست که هر بی مایه دعوی دوستی او نکنند

آن نماز آن بنده را قبول کند شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که هر طاعتی را که خداوند قبول فرماید نشانی آن بود که بعد از تمامی
آن عمل دید تقصیر از آن عمل در باطن او پدید آید یعنی که چون
عبادتی از بنده در وجود آید که با اخلاص آراسته بود آن عبادت را
بجز منت قبولیت حق رساند آن آورنده عبادت چیزی نه بیند
از عبادت خود و دید تقصیرات پیدا شود و باستغفار مشغول شود
دیگر آنکه عبادت او را رد کنند چون از عبادت فارغ شود دیدن آن
عبادت چند عجب آرد پس دید تقصیر دلیل قبولیت بود و دید عمل
دلیل رد عمل باشد پرسیدند که درویشی چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که درویشی آنست که مرد راه تواند که از سر دنیا
درگذرد و جمیع اسباب دنیا را جمع اسکند و بر بست قناعت
بنده و در منجنیق صدق بنده و در نومیدی اندازد و در کنج دل
خویش معتکف نشیند و قدم صدق در طلب راه دارد تا
گاه در آن طلب قدم او بگنج فرو رود و در آن گنج گوهری یابد
که آنرا محبت گویند پس هر که آن گوهر را یافت بحقیقت درویش

فرموده‌اند که چون وقت نماز شود برخیزید و طهارت ظاهر بجای آرید

بآب و وضو و باطن نیز سازید بتوبه و آن شرایط توبه نگاه دارید و چون

بمسجد روید ترسان باشید از بی‌نیازی او و چون روی سوی

کعبه آرید با خضوع و خشوع باشید و چون تکبیر گوئید بهشت را

بر دست راست خود بینید و دوزخ را بر دست چپ خود و ایدون

و صراط را در زیر قدم خود دانید و ملک الموت را در قفای خود

انگارید و دل بخداوند تعالی سپارید و قیام آرید با حرمت و قرائت

خوانید با هیبت و رکوع آرید با تواضع و سجود آرید با تضرع

و قعده آرید بحلم و سلام دهید بشکر توفیق آنگاه روی

نیاک نهید و گوئید که رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ وَلَا تَضْرِبْ بِهِ وُجُوهَنَا

يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ و نماز مسند نی بگوی که آنچه در وسع

بشریت است بجا آوردم باقی قبول و رد را تو میدانی

چون نماز بدین وجه ادا کنند امید آن بود که خداوند تعالی

آن نماز

بدین کار از نادیدن تقدیر باشد و نادیدن تقدیر خداوند تعالی
کفر باشد و یکی حسد کردن بر مسلمان بدانچه خداوند تعالی ایشان را
داده باشد و این حسد کردن از نادیدن قسمت خداوند بود و نا
دیدن قسمت از خداوند کفر باشد و یکی آنکه در جمع کردن مال
حرام کوشد یا خود حلال بود که در جمع کردن کوشد از برای آنکه
مال حلال را حسابست و مال حرام را عذاب و آنکس که از حلال و حرام
جمع میکند و از حساب و عذاب قیامت نمی اندیشد این از نا
دیدن حساب قیامت بود بر خود و از نادیدن حساب عذاب
بر خود کفر باشد چهارم ایمن بودن از عذاب قیامت بدان معنی
بود که نادیدن قدرت خداوند بود و نادیدن قدرت او کفر باشد
پس بر شما باد که ازین چهار سخن دور باشید و هر کاری که کرده
شود بحکم تقدیر اوست و بران کار اعتراض مکنید و بر برادر مسلمان
حسد مبرید و از حساب قیامت بیندیشید و از عذاب او بترسید
هر کرا عذاب کند عدل کرده باشد ظلم نبود و اگر عقوبت کند برین
که مارا مستحق آن کنیم و اگر بیامرزد و فضل کرده باشد میل

اوست ... پرسیدند که درین راه از همه اوصاف کدام بهتر است

شیخ قدس الله روحه فرمودند که من خود را در همه وادیها

انداختم و تن را باتش غیرت در بگداختم و بر اسب طلب نشستم

و در فضای هر صحرایی بتاختم به از نیاز صیدی نگرفتم و به از عجز

خبری نیافتم روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی

سخنی نشنیدم در سرای سکوت ساکن شدم دریچه از فرح در سینه

من کشادند و مرا از تجرید و توحید زبانی دادند لاجرم زبانم

از لطف صمدانیت و دل از نور ربانیت و چشم از صنع یزدانیت

که بمدد او میگویم و بقوت او میگیرم و بفضل او میدانم و ازین

عبارات معنی آنست که درین راه عجز و نیاز و خاموشی میباید

تا راه را بر رونده کشایند ... پرسیدند که از سخن کدام سخن را

نقصان بیشتر است شیخ قدس الله روحه میفرمودند

که چهار سخن از جهلست و بکفر نزدیکست یکی آنست که ملامت

کردن بر کاری که کرده شده باشد از جهل بود از برای آنکه

هر کار هیچ که کرده میشود بتقدیر خدای تعالی بود و ملامت کردن

خدمت نفس و حب جاه میگویند چنانکه ایشان از برای
آخرت میگفتند اهل زمانه از برای طلب دنیا میگویند چنانکه ایشان
از برای رضای خداوند تعالی میگفتند اهل زمانه از برای رضای مخلوقات
میگویند لاجرم هیچ دلی نمی رسد و گویند کان زمانه همه شب
میخسپند و چون روز میشود عمامه راست میکنند و هزار حیله نماز
بامداد را در می یابند و هر سخنی که میگویند عمل نمیکنند چنین
سخن بدلها کجا رسد پرسیدند که چه عمل آن هم که رضای خداوند
تعالی را دریابم شیخ قدس الله روحه میفرمودند که در
هر عملی که اخلاص حاصل بود رضای خداوند تعالی را دریابم و اگر
در عملی که اخلاص نبود از آن عمل رضای خداوند تعالی حاصل نیاید
و شرایط اینچنین عمل گفته شده است پرسیدند که علامت
مرد عاقل چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که علامت
مرد عاقل آنست که ترک دنیا گوید پیش از آنکه دنیا ترک او گوید
و خانه خود در آنجا ساختن گیرند که چون بدانجا رود محتاجی
کمتر بود یعنی خانه گور را آباد یابد که چون مرد بدانجا رسد آنخانه

و اگر این طاعات که با سهو و نقصان ما را قبول فرماید بکرم و رحمت او

باشند نه آنکه طاعات ما را استحقاق آن قبول [illegible] پرسیدند که سلامت

در دنیا چه باشد و عاقبت چه شیخ قدس الله روحه

فرمودند که سلامت در دنیا آنست که بدانی که یکروز از بامداد تا

شب نگاه بر تو کنند که در آن روز خلاف فرمان خداوند تعالی بر تو نرود

و عاقبت دنیا آنست که وجود تو مامور امور شرعی شود و در لفظ

تو چیزی نرود که در شرع راست نبود تا عاقبت و سلامت یابی

و سلامت و عاقبت آن عالم آن بود که از نفس آخر بسلامت

گذری و از صراط بسلامت گذری و عاقبت آن بود که بحساب

در بهشت درآئی و از مخاوف گذری پرسیدند که سخنهای

حق بدلهای ما اثر نمی کند از سبب چیست شیخ قدس الله

روحه فرمودند که سخنهای سلف که میگفتند از برای رضای

خداوند تعالی میگفتند و از برای نجات نفس خود و خلوص خلقان

از عذاب نیران اما سخنان اهل زمانه بر خلاف این معاملت

چنانکه ایشان از برای حرفت دنیا میگفتند اهل زمانه از برای

از دنیا

خداوند تعالی آن دل را از احوال و انواع ایمن کرداند و در بهشت
درارد مسئله پرسیدند که علامت صدق چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که علامت صدق سه چیز است یکی آنست
که از محبت دنیا در باطن اثری باقی نمانده باشد و زر و نقره بنزدیک او
با خاک برابر شده باشد و یکی آنست که از صحبت خلق چنان گریزد
که کسی از گرگ گریزد زیرا که فساد گرگ بر جان میرسد و فساد صحبت
خلق بر ایمان میرسد و یکی آنست که دشنام خلق و نواخت ایشان
در باطن ایشان یکسان بود بمرتبه صدق رسیده باشد مسئله
پرسیدند که فراست روندگان خطا شود یا نی شیخ قدس الله روحه
فرمودند که هر روندہ که آرزوهای نفس را پس پشت انداخت و ترک
شهوات گوید و چشم از حرام نگاه دارد و درون را در متابعت سنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم را م کرداند و حلق را از لقمه حرام و شبهه
نگاه دارد هرگز فراست او خطا نشود مسئله پرسیدند که استقامت
درویش چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که استقامت
درویش آنست که در دنیا زندگانی چنان کند که گوئی در غرباث

آن جاده معمور بود و مطلوبشان را از خود راضی کردند پس از آنکه فرمودند
که هر که چنان کند او مرد عاقل بود مصرعه پرسیدند که علامت در
درویشی چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت
درویشی سه چیز است یکی آنست که منفعت بخلق خداوند تعالی رسانی
بهر طریقه که باشد و اگر آن دست ندهد باری مضرت نرسانی
و آن نیز منفعت مسلمانان است و یکی آنکه شادی بدل مسلمانی در آری
بهر طریقه که بود و اگر آن دست ندهد باری غم نرسانی که آن نیز شادی است
بدل ایشان و یکی آنکه تا توانی مسلمانان را نیکو گوئی بهر طریقه که بود و اگر آن
دست ندهد باری مسلمانان را بد نگوئی آن نیز عین نیکو گفتن است
[illegible] پرسیدند که ثمره خوف حق چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که ثمره خوف از خداوند آن بود که جمله اعضا را
از طاعت مشغول کند و از معصیت گریزان بود زیرا که سبکترین منزل
الیسه خوف است و زینت عبادت خوف است و علامت خوف
کوتاهی امل است و هر که در دنیا ترسکارتر است فردا ایمن‌تر است
ایمن‌تر باشد زیرا آنکه در هر دلی که خوف حق جا گیرد فردا ...

بود چگونه بود شیخ فرمودند نکو بود اگر آن صبر او حقیقی باشد آنچ

او آن درویشش پرسید که صبر حقیقی کدام است شیخ قدس الله

روحه فرمودند که صبر حقیقی را سه علامت است یکی آنست که

ترک شکایت گوید از حق پیش دوم آنست که هر چه از حق بوی

رسد نجاست رضا پیش رود سیوم آنست که قضا خداوند را

با دل خوش قبول کند اگرچه مکروه طبع او بود که علامت صبر حقیقی

آنست باین صفات موصوف باشد [illegible] پرسیدند که راه خدا

وند تعالی چگونه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که راه خدا

وند دو ست یکی راه خاص است و یکی راه عام است راه خاص

آنست که در خلق گمان نیک بری و همه کس را بهتر از خود

دانی زیرا که هر که در حق بندگان خداوند گمان بد برد و خود

را بهتر از دیگران داند و در بندگان خداوند نقصان نظر کند او

نقصان شود مگر در گمان کسی بود [illegible] پرسیدند که عقوبت

مرد عالم در دنیا چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند

که مرد عالم بطلب دنیا مشغول شود و از طلب آخرتش باز ماند

نهایت در موقف حساب ایستاده است و فرشتگان گرد بر گرد او

در آمده باشند و او را حساب میکنند و او مستغرق حال خود شده

باشد که کار این بکجا رسد پس هر گاه رونده خود را چنین انگارد

آنگاه کار او باستقامت رسد و هر که در راه باستقامت برسید

بچهار چیز مشرف شود اول آنکه در راه حق کشش دهار یابد دوم

از لطایفی که درین راه است با بهره شود سیوم آنکه از حقایق

این راه نصیب تمام یابد چهارم آنکه در دقایق این راه بحد کمال برسد

مسئله روزی شیخ قدس الله روحه سفر میرفتند که در راهی میرفتیم

درویشی بر راه نشسته بود و همی نالید و پرسیدند که این نالیدن

تو از علت آن درویش گفت که نالیدن من از بی برگی حال

نیست شیخ فرمودند که ای درویش تو ندانستی که فقر سری است

از اسرار حق نزد بنده هر آن بنده که سر حق را ستر دارد او مرد

امین بود و اگر آن سر را ظاهر کند و با خلق شکایت کند از خدا

تعالی پس هر سری از اسرار خداوند خیانت کرده باشد اسم فقر

از وی برخیزد چنین کس درویش نبود آن درویش گفت که اگر فقر نبود

آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله
ان تقولوا ما لا تفعلون و این سخن را در دل خود جای ده
و آنچه از علم میدانی عمل کن و آن اعمال را از ریا نگاه دار و ترک
هوای نفس بکو و جاه خلق را یکسو نه که هوای نفس بت است و جاه
خلق زنار است تا از بت توبه نکنی و زنار را نبری بمقصود نرسی
آن دانشمند گفت که قبول کردم و در خدمت شیخ نماز میکرد
تا از سالکان این راه شد پرسیدند که خشوع در نماز چیست
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که خشوع حقیقی در نماز آنست
که اگر کسی نماز گذارنده را کاردی در روی خلد او را خبر نبود
که با خبر بودن در نماز از بیخبری بود زیرا که آن صفت یقین
که از احوال باطن ایشان خون نیست از غایت خوف
و خشیت حق که بی نیاز است بطاعت مطیعان حاجت ندارد
و از معصیت عاصیان زیانی و نقصانی بحضرت جلال او راه نیابد
باید و قبول او را طاعت حاجت نیست و رد او را معصیت
حاجت نیست و بنده عاجز را کار با چنین بی نیاز است

خداوند تعالی آن عالم را در دنیا عقوبت کند و آن عقوبت این

بود که حلاوت عبادت را از باطن او باز گیرد تا بهیچ طاعتی و عبادتی

اثر حلاوت آن عبادت را در باطن خود نیابد و در آخر دین طاعات

کاهل شود و بسبب آنکه از عبادات و طاعات باز ماند بعقوبت آخرت

مبتلا شود که رسول الله در حق چنین عالم میفرماید قال النبی علیه السلام

الویل لعالم سبعین مرة وللجاهل مرة یعنی که

مرد نادانرا فردا یکی بار وای بود و مرد عالم را هفتاد بار یعنی که

ویل وادی است در دوزخ که عقوبت آن وادی از کل عقوبات

دوزخ سخت ترست پس عقوبت آن وادی مر نادان را یکی

بار بود و مرد عالم را که بعلم عمل نکرده باشد هفتاد بار روزی

عالمی از شیخ قدس الله روحه فرمودند که اگر ترا میباید که سخن تو

در دلها خلق راه یابد جهد آن کن که سخن حق را در دل خود راه

دهی که میفرماید که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ

أَنْفُسَكُمْ یعنی که شما آدمیان را بکار نکو میفرمایند و نفسهای

خود را فراموش میکنند و جای دیگر وعید میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ

آنصاحب دولتان بار بار بهد که بعض اوقات بود مرا صد جهان

با کم که صحبت لی مع الله وقت وارد که دران

وقت آنصاحب دولتان قابل تصرفات جذبات الوهیت

کردند دران حال یک نفس ایشان بمقابله اهل آسمان و زمین برابر آید

کم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین و

ایچ ازان حال نصیب شود مرآن عالی همت را که خدمت این

طایفه کرده بود اهل مشرق و مغرب حساب آن سعادات

نتوانند کردن پس کسیکه درین دنیا که دران باندک خیری که بکند

این عزیزان خیری میکند انچندین ثواب و کرامت بیابد

اگر کن کار خود کرده باشد اگر نکند در کار خود تقصیر کرده باشد

و سعادات خود را فوت کرده باشد و رسول الله ع م

مرا این حال دنیا را بر مثال نردبان فرموده است که بدین نردبان

هم با علی علیین توان بر آمدن و هم با سفل السافلین توان

رفتن یعنی که مال دنیا را هم وصلت درجات بهشت

و قربت حق تعالی میتوان ساختن و هم وصلت درکات

چه جای با خبر لیت و چون وقت نماز در آمدی جوش باطن [illegible]
را بخشند و بسبب راه شنودندی پس مارا با خبر بودن از چیزی [illegible]
[illegible] پرسیدند که فراغت دل چیست شیخ قدس الله [illegible]
سره فرمودند که فراغت دل آن بود که از مشغولیهای دنیا آزاد بود و آنچ
از دنیا که در دست وی است و در دل نبود یعنی که محبت آن در
دل او راه نیابد زیرا که رسول الله عم فرمودند که فَإِذَا
فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ
یعنی که یا محمد چون دل از همه موجودات فارغ کنی آنگاه
بخدمت ما مشغول شو پس خداوند تعالی مر آن مردان را که دل
ایشان بهیچ چیزی مشغول نشود از ذکر خداوند تعالی مردی [illegible]
ایشان را اثبات میفرماید که رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ
وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اگر تو خواهند که از آن
طایفه باشید آن سعادت را تنها نبود اگر آن قدم نه دارید
پس دل خود آن طایفه را خدمت کنید و اسباب جمعیت
خاطر ایشان و فراغت قلب مهیا دارید تا بر [illegible]

[illegible]

آنست که حال اسباب دنیا در دست تو بود و نه در دل باشد

تا فردا او را با حساب کار نبود سبکباری اینست پرسیدند

که زکوة عقل چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که

زکوة عقل اندوه دایم است یعنی که چون بعقل بکثرت کنند و در امور

آخرت بمیند شود و تقصیرات خود را مشاهده کنند چندان غم و اندوه

دم آخر بر وجود او غالب شود که پیش او را با وی کار نبود تا نفس آخر در

همان اندوه بود پرسیدند که در دنیا چیست که از همه عجب تر بود

و در عقبی چیست که از همه عجب تر باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند

که در دنیا خندیدن دنیا عجب تر است و در آخرت گریستن از همه عجب است

یعنی که چنانکه در بهشت گریستن عجب است در دنیا خندیدن بهزار

باران عجب تر است زیرا که آدمی را چندین مخاوفت در پیش

و از هیچ حال خبر نی که چگونه خواهد بود اول حال نعش آخرت است

که در آن حال منکر اند یا نکیر اند دوم حال نفس نفس است

که در آن حال سوال گور است یا جواب و صواب

تواند گفتن یا نی سیوم حال برخاستن از گور است که روی او

دوزخ و بعد از حضرت عزت میتوان کردن چنانکه خداوند تعالی
بدین کیمیاگری سعادت این اشارت فرمود که وَابْتَغِ
فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ
نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا یعنی که آنچه ترا داده ایم از مال و
نعمت دنیا نصیبهٔ خود فراموش مکن و بدین مال درجات آخرت
طلب کن که ازین دنیا نصیبهٔ تو آن مقدار است که در راه خدا
وند تعالی صرف کنی نه آنکه بهوا خرج کنی که آنها که مال خود را بهوا
نفس نا جایگاه خرج میکنند برادران شیطان اند که حق تعالی
فرماید إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ
پس عاقل کسی بود که خود را برادر شیطان نسازد و تا از سعادت
محروم نماند پرسیدند که سبکباری کدام است شیخ قدس الله
روحه فرمودند که در سبکباری دو قول است یکی قول آنست که مال
و اسباب دنیا در دست نیست اگر محبت آن در دل نباشد مانع راه
نشود این سبکباری بود اما اهل تحقیق گفته اند که سبکباری آنکس
بود که فردا قیامت بی حساب به بهشت تواند رفتن و آنرا شرط

دو

باشیم در نظر خداوند تعالی معصیت کند و فرمان او را خلاف کند
سؤال پرسیدند که هر چند دعا کنیم اجابت نمی یابیم سبب
چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خداوند را
می شناسید و فرمان او را خلاف میکنید و رسول او را
میدانید و حق متابعت او بجای نمی آرید و قرآن را می
خوانید و باوامر و نواهی او عمل نمیکنید و نعمت حق را شکر
نمیگوئید و میدانید که بهشت آراسته از برای بندگان
مطیع است در طلب او سعی نمیکنید و میدانید که دوزخ
با عقوبات از برای عاصیان است از و حذر نمیکنید و
میدانید که شیطان دشمن شماست گفته او را خلاف
نمیکنید و میدانید که نفس نیز دشمن شماست با وی
سازید و در آرزوی او میکوشید و میدانید که مرگ حق است
و هر آینه خواهد بود آن روز را ساختگی نمیکنید و از کسب

سپید خواهند بود یا سیاه چهارم حال نامه خواهند نشست که نامه او را

بدست راست خواهند داد یا بدست چپ یا از پس پشت پنجم حال

حساب نگاه است که از حساب چگونه گذرد ششم حال گذشتن

صراط است که تواند گذشتن یا نی هفتم حال مردوزان است

که او را کدام طرف خواهند خواهند بردن پس کسی را که اینچنین

مخاوف در پیش بود و از هیچ از این حال ها معلوم نی که چگونه خواهد

بود خندیدن در دنیا از گریستن در بهشت عجب تر باشد

پرسیدند که چکار کنیم که ما را فردا سود دارد شیخ قدس الله

روحه فرمود سه خصلت را که نگاه دارید فردا شما را سود دارد

یکی آنکه چون خواهید که معصیت کنید که از ملک و ملک خداوند

تعالی بیرون آئید و یکی آنکه چون معصیت کنید جائی روید که

خداوند شما را نه بیند و یکی آنکه معصیت کنید روزی خداوند

مخورید و چون میدانید که جز روزی او نیست و همه عالم

ملک و ملک اوست و آشکار و نهان مطلع است و بیناست پس

بی شرم آدمی بود که روزی خداوند خورد و از ملک و ملک او

وا ز دنیا بکلی آزاد باید واین کار دشوار بجز کسی آسان نشود که از
دوزخ ترسان بود و بهشت را جویان بود در رضای خداوند تعالی طالب بود
و هر که رضای خداوند باید ترک دنیا تواند گفتن زیرا که دنیا را اینجا دید
مقدار پر پشه مقدار نیست پس بچیزی که کمتر از پر پشه بود بهشت توان
حاصل کردن وجه دشوار بود مسئله پرسیدند که حقیقت بندگی چیست
شیخ قدس الله روحه فرمودند که حقیقت بندگی آن بود که اگر
هفت طبقه آسمان و زمین را در چشم راست او نهند جهان بر رضا
پیش آید که در خاطرش نگذرد که چرا در چشم چپ من نهاده اند یعنی که هر چه
از خداوند تعالی به بنده آید هر طریقه که آید آن بنده بحکم او بظاهر و باطن
اعتراض نکند حقیقت بندگی این بود مسئله پرسیدند که دل را
زنگ از چه پیدا میشود شیخ قدس الله روحه فرمودند که زنگ دل
از سه چیز است یکی آنکه لقمه با شبهه خورده بود دیگر آنکه اگر لقمه با شبهه
نبود بر خورده باشد دیگر آنکه اگر به نخورده باشد غافل خورده بود زیرا که

که شما از پیشینیان آمده اید و رفتید عبرت نمیگیرید و از کسانی
که از شما آمده بودند و رفتند پند نمیگیرید و با فرصت و با فراغت
از کسب سعادات فارغ می باشید و با چندین عیب که در وجود
هر یکی هست زبان بعیب مردمان میکشید و بغیبت برادر
مسلمان مشغول میباشید با چنین زندگانی دعای شما اجابت
شود پس چرا باید که دعا را اجابت شود از این خصلتها
توبه کنید تا خداوند تعالی دعای شما را اجابت کند و بر طاعت
باشید تا بدرجات بهشت برسید که در دنیا سیم در حمام که
خانه دوست راه نمیدهند بی عبادت در بوستان بهشت
چگونه راه یابید که آن مقام پیغمبران است و صدیقان و
صالحان است پرسیدند که چکار کنیم که فردا قیامت حساب
بر ما آسان بود شیخ قدس الله روحه فرمود که چرا باید
که فردا قیامت حساب بر شما آسان بود امروز ترک دنیا گویید

راضی بود از زحمت نجات یابد و از اندوه و غم خلاص یابد
و درویش آنکس است که با وجود نعمت عمر عزیز را در طلب زیادتی
ضایع نکند و از کسب خیرات محروم نماند و بخیل آنکس است
که حق از مال خود باز دارد و با مسکینان با مال خود مراضا نکند
مسئله پرسیدند که اصل راه خداوند تعالی چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که اصل راه خداوند چهار چیز است یکی چشمست
که بچشم جایی ننگرد که خلاف رضای خداوند بود و یکی آنست که بزبان
چیزی نگوید که در شریعت نشاید گفتن و یکی گوش است
که بگوش آوازی نشنود که شنودن در شریعت حرام بود
و یکی قدم است که بقدم جایی نرود که شریعت بروی خصم شود
که هر که این چهار چیز را چنانکه حق شرع است نگاه دارد راه
شناخته باشد پرسیدند که تواضع چیست شیخ
قدس الله سره العزیز میفرماید که تواضع آنست که بسخن حق را

اصل روش بر لقمه است هر که لقمه را پاس داشت سبق داشت بر نفس که

شیخ قدس الله روحه فرمودند که هیچ رونده قدمگاه مردان راه

نتواند یافتن به نماز بسیار و روزه بسیار و مجاهده و ریاضت بی‌شمار

مگر بیابد که داند که بحلق او چه میرود یعنی که لقمه را نگاه دارد که

اصل اینست [illegible] پرسیدند که عالم‌ترین مردمان کیست و جاهل

ترین مردمان کیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که عالم‌ترین

مردمان آنکس است که عبادات میکند و می‌ترسد و جاهل‌ترین مردمان

آنکس است که معصیت میکند و ایمن میباشد و از گرفتن حق نمی‌اندیشد

[illegible] پرسیدند که خردمند کیست و زیرک کیست و توانگر کیست

و درویش کیست و بخیل کیست شیخ قدس الله روحه فرمودند

که خردمند آنکسی است که دنیا را دوست ندارد و دوستی دنیا سر

همه خطاهاست و زیرک آنکسی است که دنیا نتواندش فریفتن

و توانگر آنکس است که بقسمت خدا تعالی راضی بود و هر که بقسمت حق

تعالی

روحه فرمودند که علامت سعادت آدمی آنست که او را بر
طاعات بجد و جهد آسان بود و متابعت سنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بروی گران نیاید و محبت اهل صلاح
در باطن او راه یابد و خلق با خلق خدا [illegible] نیکو بود و بر
مسلمانان محتاجان چیز نفقه کردن تواند و توفیق یابد و مهمات و کارهای
[illegible] پیوست قیام تواند نمودن و اوقات شریف را بخیرات تواند
صرف کردن و چون این همه کند بعد از آن خود را مفلس و بی نوا تواند
دیدن دلیل سعادت او باشد [illegible] پرسیدند که حلاوت طاعت
شیخ قدس الله روحه فرمودند که حالت حیرت یک است
چون برق ناگاه بر روی تابد و آن حال را بر سه نوع بود یکی از غایت
استغراق بود و استغراق آن بود که رونده راه بدیده دل بمقام
مشاهده رسیده بود و در آن مقام وارد بر وی بتابد که تحمل
آن نتواند کردن [illegible] یکی از غایت شوق خداوند تعالی بود

قبول کنند آنرا که بشنود و با فروتر از خود نکند و هرکه بروی
غضب راند اگرچه فروتر از وی بود او برآنکس غضب نراند قرآن
را مونس خود دارد و جز بقرآن انس نگیرد و عبادت را کار خود دارد
و جز بدین کار مشغول نباشد و موت دیگران عبرت خود دارد
و در کار بیفزاید و غم جان خود خورد با کرامات [illegible] پرسیدند
سخن طریقت کرا رسد که گوید شیخ قدس الله روحه
فرمودند که سخن از طریقت کسی را رسد گفتن که اگر هژده هزار
عالم را با بود و وجود او همه را بر طبقی نهند و برآنکس عرض کنند بگوشه
چشم بدان موجودات نظر نکند و در خاطرش هیچ بدان چیزها
پدید نیاید یعنی که کل دنیا را و آنچه را که در وی هست بکلی او دهند
او چنان بجلال خود مشغول بود که نه بظاهر باو نگرد و نه بباطن باو
التفات کند اینچنین کس را بود سخن طریقت گفتن مسلم بود
پس [illegible] پرسیدند که علامت سعادت آدمی چیست شیخ قدس الله

روحه

غیرت که از خداوندست باز بر دو نوع است یکی غیرت بر دل بنده است
و یکی غیرت بر تن بنده آن غیرتی که بر تن بنده است آنست که چون
بنده بصحبت غیری آرام یابد خداوند تعالی همان وجود را با او دشمن
گرداند تا بجز از خداوند تعالی آرام نگیرد و آن غیرت که بر دل بنده است
آنست که چون بنده را بچیزی یا بکسی گرایی شود و خاطر او بدان
میل کند خداوند تعالی باثر بی نیازی آن را العدم باز برد بنابرین معنی
شیخ میفرمودند که روندگان راه بفرزندان خود التفات زیادتی
نکرده اند تا نباید که از غیرت خداوند ایشان را ناچیز گرداند

پرسیدند که دیدن قوی ترست یا شناختن شیخ قدس الله
روحه گفت این مسئله بر چهار صورت می آید یکی آنست که مراد
از دیدن و شناختن خاطر بود چنانکه در زمانی که خاطری
پیدا شود آن خاطر دیده این مقام هر کسی را بود زیرا که هر کرا
خاطری پیدا شود هر آینه آن را ببیند ولیکن مرد شناختن خاطر هر کسی را نی

که راه بنده را بزمانی خداوند که شوق عبادت ازین سبب

پدید آید و دران حال بی آرام شود و بیش تحمل بزبانی نتواند

کردن نعره ازو پدید آید و یکی از غلبت خوف حق باشد که در

صفت قهاری و بی نیازی او فکرت کند چندان خوف خداوند

تعالی بجان او در آید و بیخود آید و از بی خودی نعره بزند هر چه

جز ازین بود آن حالت حقیقی نباشد زیرا که مر حالت را شرط

او همین است پرسیدند که غیرت چیست شیخ قدس الله

روحه فرمودند که غیرت دو نوع است یکی غیرتیست از خداوند

تعالی و یکی غیرتیست از بنده آن غیرت که از خداوندست آنست

که نمیخواهد که بنده او در خدمت او دیگری را شریک کند یعنی که

نمی پسندد که در عبادت بنده ریا رود و باطن بنده خود را از ریا

پاک نمیدارد و آن غیرت که از بنده است آنست که نمیخواهد که

هیچکس واقف شود بران حالتی که میان وی و حق است و یاران

یعنی که چون بنده در طاعات ثبات نماید جان منور گرداند نور
آن طاعات [illegible] پرسیدند که ولی ولایت خود داند که وی
ولی است یا نه واگر داند باید دانستن از مرتبهٔ ولایت افتد
بایزید شیخ قدس الله روحه فرمودند که اصل
ولایت و کرامت ایمان است و کرامت و ولایت فرع ایمان است
و مومن میداند که وی مومن است و این دانستن از مرتبهٔ
ایمان می افتد که اصل است پس بدانستن که ولایت و کرامت
که فرع است هم نیز نیفتد و بدانسته باید که ولایت و کرامت را
بداند زیرا که مرتبهٔ ولایت و کرامت را ندانند شکر نتوانند
گفتن لاجرم وی باید که هر آینه ولایت و کرامت خود
را داند و شکر گوید تا خداوند تعالی نعمت را بر وی زیاده گرداند
[illegible] پرسیدند که شکر نعمت ولایت چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که هر که بر وجود خود [illegible]

بشود و مراد از دیدن خاطر آنست که شناسد آنچه را که دید پس درینجا

صورت شناختن قوی تر از دیدن بود و باید اگر مراد از دیدن ایمان و شناختن

دیدن حق بود و شناختن همه مومنان را بود و لیکن دیدن که

مقام مشاهده است هر کسی را نبود پس درین صورت دیدن

قوی تر باشد مسئله پرسیدند که مرد در طریقت چه وقت بالغ شود

شیخ قدس الله روحه میفرمودند که علامت بلوغ در

شریعت آنست که از مرد آب منی بیرون آید و علامت بلوغ در

طریقت آنست که مرد از منی بیرون آید یعنی که بمجاهده و ریاضت

نفس را بجای رساند که از خودی و منی بیرون آید و در مرتبه نیستی قدم

زند و به تمامی هستی و خودی و منی از و دفع شود بمقام بلوغ رسیده بود

مسئله پرسیدند که نور تن چیست و نور جان چیست شیخ

قدس الله روحه که نور تن در طاعت است یعنی که چون تن را

تن در طاعت بود منور بود و نور جان استقامت است در طاعات

پرسیدند

فرمودند که نفس ایمان این بود که بزبان گوید که لا اله الا الله محمد
رسول الله و این کلمه را بدل تصدیق کند که خداوند یکیست
و محمد فرستاده خداوند است بخلق و راستی که رسول الله حق
فرموده است قال النبی علیه السلام الایمان اقرار باللسان
و تصدیق بالقلب یعنی که ایمان اقرار است بزبان و تصدیق
دل و این و این تصدیق باید که بی‌شک بود یعنی هیچ شکی
نباید که در باطن او راه یابد و جمیع حرامها را حرام دارد باعتقاد
و جمیع حلالها را حلال دارد باعتقاد و زکوة مال را بر خود
فریضه داند اگر استطاعت بودش خانه کعبه را زیارت
کردن بر خود فریضه داند و نماز را از وقت نبرد که فوت
نماز نیک قوی کفرست چنانکه رسول فرموده است قال
النبی صلی الله علیه وسلم من ترک الصلوة عمداً متعمداً
فقد کفر یعنی هر که نماز را بقصد ترک گوید نگذارد کفر بود در حق

باو نماند باید چنانکه ذره از ما سوی الله را در باطن خود راه

ندهد و سر او و از غیر حق فارغ کرده و ظاهر او در حد شریعت

ثابت بود و اینچنین کس ولی بود و قدم برین احوال ثابت

داشتن شکر نعمت ولایت بود — پرسیدند که حقیقت

ولایت چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند

که حقیقت ولایت استغفار است بر طاعات یعنی که دید تقصیرات

بر وجود او غالب آید تا هر چند طاعت کند مستغفری باشند

که هر چه از خداوند تعالی بوی برسد بران حکم او راضی باشد و اگر

از کسی رنجی یا آزاری بوی رسد بمکافات او مشغول نشود و اگر

بموجبی کشتن او مبتلا شود در خاطرش نگذرد که چرا چنین کاری

بمن رسید زیرا که بکلی تن و جان خود تسلیم حکم محبوب کرده باشد

و اینچنین صفت بنده بود که بحقیقت ولایت رسیده بود

و از وی پرسیدند که نفس ایمان چیست شیخ قدس الله روحه فرمود

فرمودند

وبی بیزار است با بخیلان و وعید مسلمان بودن کسانی را که نماز نمی کنند
دشوار است از اهل شرع بمسئله وی را مسلمان میدارند و آن
چه آنست که میگویند که این کسی که نماز نمی کند اگر نماز را بر وجود
نمی بیند انگاه کفر لازم آید ولیکن هر که مشاهده نشده باشد و وی
نماز نکرده است و نیز میکنند گمان بر وجود نادیدن بود که اگر بر وجود دیدی
بالیقین که یک وقتی بجود باز آمدی پس معلوم میشود که بر وجود قطعی نبینند

مسئله پرسیدند که صحت ایمان چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که اقرار زبان با تصدیق دل یار کردن صحت ایمان است
زیرا که جماعتی در وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه شهادت میگفتند
بزبان اقرار میکردند که خداوند تعالی یکیست و تو رسول خدا و بنده
حق تعالی است فرستاده و از حال آن قوم رسول الله را خبر کرده و در آن
آیت آن بی اعتقادی و تصدیق نا کردن ایشان را لفظ حق تعالی فرمود
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم

دیگر معلوم باید قال النبی صلی الله علیه وسلم بین الکفر وبین الاسلام
والایمان ترک الصلوة یعنی که میان ایمان و میان کفر
ماندن نماز است یعنی که فرق کننده میان مرد مومن و میان کافر
همین نماز است و در حدیث دیگر خبر فرموده است
قال النبی صلی الله علیه وسلم من ترک صلوة الفجر تبرا منه الایمان
ومن ترک صلوة الظهر تبرا منه القرآن ومن ترک صلوة
العصر تبرا منه الملائکة ومن ترک صلوة المغرب تبرا
منه الانبیاء ومن ترک صلوة العشاء تبری منه
الرحمن رسول الله علیه السلام خبر فرموده است که هر
نماز بامداد ترک کند بالقصد ایمان از وی بیزار است و هر که نماز پیشین را بالقصد
ترک کند قرآن از وی بیزار است و هر که نماز عصر را بالقصد ترک کند
فرشتگان از وی بیزار اند و هر که نماز شام را بالقصد ترک کند پیغامبران
از وی بیزار اند و هر که نماز خفتن را بالقصد ترک آرد خدا وند از

فی ماه فرزا ...

که ذلت مرد ما نزا با ویل صواب کند یعنی که هر کفت و فعل که از برادر مسلمان بیند و براه راست نبود آن قول و فعل و بر اصواب حمل کند و در حق آن مسلمان صرف نکند آنست یعنی آن بود که باطن او از صفات قبیح پاک شده باشد پرسیدند که کرامت اولیا چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که کرامت چیزی را می گویند که خلاف عادت پیدا میشود اما آنچ که پیدا شود که خلاف عادت بود آن چیز همه کرامت بود و همه مکر و استدراج بود و فرق میان کرامت و مکر آن بود و همه کرا اول باید که مومن بود و بعد از ایمان لقمه باید که پاک بود که اصل در کار اینست و زندگانی بر وجه سنت کند و باطن او از محبت دنیا پاک بود و ظاهر و باطن او از بدعت دور باشد و در نگاه داشتن شریعت مبالغت نماید بعد ازین اوصاف اگر چیزی خلاف عادت پدید آید آن کرامت بود اما اگر لقمه با شبهه بود و محبت دنیا باطن او را فرو گرفته باشد و در

که در دلهای ایشان یعنی که در دل این منافقان بیماری است و در
دلهای ایشان یعنی آن طایفه این بود که آنچه را که بزبان اقراری
کردند بدل تصدیق نمی‌کردند خداوند تعالی آن فعل ایشان را بیماری
فرمود پس هرکه را اقرار زبان بود و تصدیق دل با اقرار قرین بود
صحت ایمان او را حاصل باشد مسئله پرسیدند که تجرید چیست

شیخ قدس الله روحه فرمودند که تجرید بر دو نوع است یکی
تجرید ظاهری است و یکی تجرید باطنی است تجرید ظاهری آن بود
که خود را از علایق دنیا پاک گردانند و از اموال و اسباب دست کوتاه
کنند و از صحبت مردمان حذر کنند و از جمیع موجودات اعتماد
برگیرند و در همه کارها از بار گشت او بحق تعالی بود و تجرید باطنی
آن بود که محبت این عالم را بکلی از باطن محو کنند و جمیع صفات
ذمیمه نفس را زیر قدم آرند و کل صفات قبیح را از باطن پاک گردانند
و علامت آنکه این اوصاف از باطن او پاک شده باشد آن بود

کوذم

بسبب آن روشنائی در باطن خود بیند و چون مجاهده بیشتر کند
و ریاضت بیشتر بر خود نهد بجائی رسد که آن اندک روشنائی
زیاده شود همه باطن او نور گیرد آنگاه از عالم غیب واردات
ورود آمدن آغاز کند مقام روشنائی آشنائی روی نماید بعد
ازان بعیب خود بینا شود و از عیب دیگران فارغ آید و دیدن
عیبهای خود که کمال حال مرد آنست در وی پدید آید زبان از
تصرف کوتاه کند و در وی راه هیچ تقاضائی برابر آن نبود که
بتصرف برادر مومن مشغول شود زیرا که تصرف قطع راه بود پس
بدین معانی معلوم میشود که مقام آشنائی قویتر از مقام روشنائی
بود شیخ قدس الله روحه فرمودند که یکی تسلیم تقدیر دوست
و آن تفویض است که بنده باید که پیش از آمدن بلا حکم او را تسلیم
کرده باشد که دوستی این اقتضا میکند که هر چه از دوست رسد
بنده را بران اعتراض نبود و قول و فعل دوست راضی بود تا که

فکاه اشنان شریعت تقصیرات کنند و زندگانی در بدعت بود اگر خلاف

عادت چیزی پیدا شود آن همه مکر و استدراج بود از برای آنکه کرامت ولی

اثر معجزه نبی است و اثر معجزه نبی کسی را دهند که متابع پیغامبر بود

پس هرکه در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگانی کند و لقمه او

از حلال بود هر چیزی که از وی پیدا شود آن همه از کرامت بود و هرکه در

بدعت بود و لقمه او از وجه حلال نبود هر چیزی که از وی پیدا شود آن

همه مکر و استدراج باشد و هرکه از افعال وی را کرامت اعتقاد کند

کافر شود و هرکه کرامت اولیا را منکر شود کافر شود و [illegible]

پرسیدند که آشنائی و روشنائی کدام فاضل تر بود شیخ قدس الله

روحه فرمودند که چون رونده راه در ابتدای مجاهده و ریاضت

مشغول شود روزی در باطن او پدید آید که آن را مقام روشنائی گویند

چون رونده راه در خود روشنائی بیند خود را مرد می شایسته

داند و دیگران را ناتمام بیند و در حق دیگران زبان تصرف دراز کند

پس

از قصد قاصدان سخت‌تر است زیرا که هر دشمنی که قصد ملک شد
آن قصد او بر تن می‌زند یا بر مال اما قصد این دشمن که نفس است
بر ایمان می‌زند پس این عزیزان که او را و کار فرمای او را شناخته‌اند
بمخالفت گفت او و هوای او را مقهور کرده‌اند تا در آن
ساعتی که قابض ارواح ایشان بیاید کار ایشان ناساخته
نشوند نباشد زیرا که آن صدیقان محققان اند کاری را
که هرآینه خواهد آمدن اگرچه نیامده است ایشان آن کار را آمده
می انگارند و ساختگی آمدن آن کار می‌کنند پس روز رفتن ازین
عالم روزی است که هرآینه خواهد آمدن پس آن روز را ساخته
می‌باشند تا اگر ناگاه بیاید در زمان نمانند ایشان مستعد بوند
که هر که مرد او را قیامت آمد زیرا که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرموده است القبر روضة من ریاض
الجنة او حفرة من حفر النیران رسول مؤمن

با فتوح یکی بود با بلا نیز یکی باشد اگر دهندش ایثار کند و اگر ندهندش
اعتراض نکند و نفس خود را بر بلا او راضی دارد و هر سختی که
بوی رسد از برای رضای دوست تحمل کند این شد بدر اخیا که
شیخ قدس الله روحه فرمودند که خواجه سلیمان را قدس الله
روحه شبی احتلام افتاد و هوا در غایت سردی بود نفس ایشان
گفته است که هوا سرد است توقف کن تا آفتاب بر آید و هوا گرم شود
آنگاه غسل آرام شود خواجه سلیمان میفرمودند که چون آن کاهلی نفس را
دیدم برخاستم و خود را با خرقه در آب انداختم و غسل آوردم و خرقه
را تاب دادم و خشک ناشده پوشیدم و باوراد مشغول گشتم
تا دوران سرما نفس من از سرما بیهوش میشد و باز بهوش می آمد
همه زمستان در آن مشقت و رنج داشتم نفس را از برای آن
کاهلی که در کار کرد پس این صدیقان با نفس خود این معاملت
از برای آن کرده اند که او دشمن است مرد ونده را او قصد او با دی

ا فقد

میفرماید وما من دابة في الأرض إلا
على الله رزقها رب العزت تعالى وتقدس میفرماید
که ای فرزند آدم از خزاین ارزاق هر روز وظیفه رزق تو می
فرستم و تو غم روزی میخوری سالها هر روز تجربه کرده و هنوز
وظایف شما را نگه دارد و رزاق ضمان روزی کرده است و شما نه
بر ضمان او اعتقاد میکنید و نه بر امتحان دل می‌نهید و
كأين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها
وإياكم یعنی که میفرماید چه بسیار از هر جنبنده که بر روی زمین
که از ضعیفی نمیتوانستند که روزی خود را برگیرند ایشان را روزی
میرسانم و شما را که حاصل رزق خود باید و طریق کسب را سلوک میکنید
و عرق جبین اسباب معیشت خود مهیا سازید هم روزی ما میرسانیم
یعنی که در عجز قوی یا ضعیف برابر اید و چنانکه این جانوران را حاجت
روزی ما رسانم که ایشان را قوت و قدرت حاصل کردن نیست

آن معناى را كه شما كور ميكوئيد آن كور بوستانى ست از بو
ستانهاى بهشت يا كنده ست از كندهاى دوزخ پس هر كه مرده
وكارهاى او بصلاح بوده و اعمال صالح در زنده ابد دوره از خداوند
دريافته آن كور او را روضه از رياض جنت كرداشند و هر كه
مرده كارهاى او بصلاح نبوده باشد و در حيوة رضاء حق تعالى را
فوت كرده باشند آن كور او را كنده از دوزخ كرداشند شيخ
قدس الله روحه بفرمودند كه كرد مرد كرد مرد يعنى كه آدمى
هرچه ميكند از خيرات با خود ميكند ان احسنتم احسنتم
لانفسكم و هرچه ميكند از بديها آن نيز بنفس او باز ميكردد
و ان اساتم فلها پس عاقل آن بود كه چون داند كه
هرچه ميكند بوى باز ميكردد بايد كه نكوئى كند تا نكوئى بوى باز
ميكردد و طاعات و خيرات بيارد تا ثواب بوى رحابت يابد
دم عزيز را كه در دنيا يافته بطلب روزى ضايع مكن كه خداى عز و جل

بطاعات و عبادات و خیرات سبز گردد و آن خانه گور است پس مر
را
ازین خانه دنیا غمخوار گیند که در تیره ماه از برای زمستان خانه دنیا را
خانه را
عمارت میکنی و هیزم آرد اماده میکنی و از برای چند قطره باران
بی
استوار میکنی و پایگاه استواران را خراب نمی مانی پس چرا از برای
زمستان دوم آخر خانه گور را عمارت نمیکنی و از اعمال صالحه توشه
آنجا نه اماده میکنی نادران ساعت که زادران خانه خواب ببند
و همه بار گردند ترا سود دارد که این صاحب دولتان
که با نفس خود چنین منافقت از برای آن کرده اند تا این
نفس دشمن بر ایشان دست نیابد و از سعادات باز
نمانند شیخ قدس الله روحه فرموده اند که بر هر که نفس
استیلی آرد و امیر ولایت وجود او گردد آنکس را اسیر شهوات
گرداند و به سفر های ضلالت کند و در زندان مخالفت
فرمان خداوند تعالی محبوس گرداند حق تعالی دل آنکس را بچهار چیز

وشما را اگر قوت کسب کردن نیست همه روزی میدهیم

وشما با این ضعیفان هم برابرید زیرا که اگر قوت از دست

شما بر داریم یا اصل رزق که باران ست از شما بگیریم شما هیچ

تدبیری نتوانید که دانه را از زمین بر آرید پس روزی یا همه

بر ماست وما برسانیم شما چندین غم روزی مخورید وعمر خود را بطلب

او صرف مکنید وبذکر خداوند وخواندن قرآن مشغول باشید

وزبان از لغو وغیبت نگاه دارید که آنچه میگوئید می شنود

وآنچه می اندیشید میداند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۞

پس توکل بر خداوند کنید اگر بر رزاقی او ایمان میدارید

وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْ

مِنِينَ ۞ وغرامت آخرت بر خود روا مدارید وامروز

بجهت لعنت هوای نفس آخرت را معمور کردانید وخانه گور را

عمارت کنید که بسیار در آن خانه میباید بودن وتوشه آنجا نه

لطاعت

مشغول نشود و روز خود را در مخالفت نفس گذرانند چون ازین
عالم جسم فراز کنند بمنزل جنت نزول کنند میفرماید و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی
الماوی یعنی انهای که نفس خود را باز داشتند از آنچ
او را ایدان میل بودی و در آن کار رضا رضا نبودی و از برای
رضا رضا هوای نفس را منع کردند بهشت با همه نعمت جایگاه
آن صدیقان است و افضل عبادات ترک گناه است چنانکه
رسول الله صلی الله علیه فرموده است ترک ذرة
مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین رسول الله
علیه السلام فرموده که ترک گفتن ذره از گناه بهترست از عبادت
آدمیان و پریان پس برکار باشید و عمر عزیز را عزیز دارید
تا پشیمان نشوید و از درجات آخرت محروم نمانید و بنا ایمان توفیق
بازی ای دار فانی سعادت محروم کردان یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین

مبتلا گرداند اول آنکه از فواید راه خداوند تعالی او را محروم گرداند تا هرچند

که از راه خداوند باوی گویند هیچ اثر نکند دوم آنکه از صحبت

دوستان خود خداوند تعالی او را دور گرداند تا هرچند که خواهد

که بخدمت ایشان بود توفیق نیابد سیوم آنکه شناختن حرمت

ایشان را خداوند تعالی از دل او بیرون برد تا هرچند که در صحبت

ایشان بود از آن حق صحبت ایشان نشناسد چهارم آنکه از

متابعت اولیاء الله محروم بود و سبب آنکه کار او در دست

نفس و شیطان زبون آمده بود و لیکن آن صاحب دولت را

که لطف ازلی دست گیری کنندش صحبت دوستان خویش

کرامت کند و سعادت متابعت ایشان بار زانی دارد

تا بسبب متابعت آن برگزیدگان از فواید راه خداوند تعالی

نصیب تمام یابند و علم شناختن خاطر رحمانی و شیطانی

حاصل کنند و علم مخالفت نفس بدست آرند و بعمل بدین علوم

چندین هزار الطاف و اکرام ربوبیت خود را عطا فرمودیم تو نیز
چنان مکن که نعمتهای ما را یاد نکنی پس با آنکه رسول الله هم یک
طرفة العین از شکر او خالی نبودی باز بذکر صریح اشارت می
فرماید که اما بنعمة ربک فحدث یعنی
که اگرچه دل مبارک تو بدان نعمتها معمورست اما
بزبان نیز بگو از برای تعلیم ملازمان حضرت رسالت و
سایران امت از نعمتهای ما حکایت کن تا اهل ایمان
بدانند که چنانکه ایمان اقرار زبانست و تصدیق دل
شکر گفتن نیز زبانست و عقیدت دل چنانکه میفرماید
که واشکروا لی و لا تکفرون
یعنی که شکر بگوئید از نعمتهای ما و مپوشانید نعمتهای
ما را بجا موشید و این شکر حدیث رسول الله فرموده است
قال النبی صلی الله علیه و سلم افضل الذکر لا اله الا الله

بدانکه شکر نعمت آن بود که نعوت آن نعمت در فرمانهای او جای

شود و معنی آن شکر آن که نعوت آن نعمت او را پرستند که

وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ

یعنی که شکر گوئید نعمتهای خدا و نذرها اگر مرا و را شید یا کنند کال لیه

ولیکن شکر چنان بود که بزبان حمد گوید و دل او بشکر مشغول

باشد از دیدن غیر حق و جای دیگر میفرماید که لَئِنْ شَكَرْ

تُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ یعنی که اگر شکر گوئید نعمتهای

ما را هر آینه ما بر نعمت را بر شما زیادت کردانم و فرمان خداوند

این ست که حکایت کنید از پروردگاری ما و نعمتهای ما را الله

ببینید آنچه را بشما دادیم تا بر شما زیادت شود که رسول الله

را به بیان نعمت میفرماید و بدیگران آن نعمتها را زبان می

رسانید که اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

یعنی یا محمد ما در حق تو از عهد ابتدا و طفولیت تا غایت

بلوغ رسالت مِنَ الْمَهْدِ اِلَى الْعَهْدِ

میرسد و رسول الله است که آن سبب اشارت میفرماید. تا بدانی
که کل نعمت از خداوند است و به حکم و تقدیر او به تو چیزی میرسد
پس آن نگوئی که از غیر او میرسد آن بحکم و تقدیر او میرسد آن سبب را
شکر میباید گفتن تا معلوم شود که در شکر مواهب خداوند مبالغت
باید کردن و یکی از اسمای حسنی خداوند شکور است و معنی شکور آن است
که مبالغت کننده در شکر و شکر از خداوند مر بنده را رضا باشد
یعنی که باندک عمل خیر که از بنده در وجود آید خداوند تعالی مر آن بنده را
جزای بسیار دهد و ثواب بیشمار کرامت فرماید و آن معنی
از برای تعلیم بندگان است یعنی که باندک عملی که از شما در وجود
می آید و آن نیز بتوفیق ماست پس ما شما را شکر میگوییم یعنی که
جزای آن عمل و ثواب او بشما میرسانیم شما نیز بدین چندین
الطاف که از حضرت ما بشما میرسد شکر حضرت احدیت ما
بر خود لازم شمرید [illegible] پرسیدند که سر شکر چیست شیخ قدس الله

الا الله وافضل الدعاء الحمد لله یعنی که

فاضلترین ذکر لا اله الا الله ست و فاضلترین دعاها الحمد

یعنی که خواهش کردن از خداوند گفتن الحمد ست که این کلمه جامعست

هر نعمت دین و دنیا را که چون بنده بزبان گوید که الحمد لله

رب العالمین و دل بدین منعم مشغول بود خداوند تعالی

آن نعمت بروی زیاده کرداند زیرا که در گفتن شکر نعمت

وعدهٔ زیادتی فرموده است که در وعدهٔ خدای عز و جل خلاف

روا نیست پس چیزی که نعمت دین و دنیا از وی حاصل آید

این کلمه است که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

لا جرم بهترین دعاها این کلمه است و در حدیث دیگر میفرماید که

قال النبی صلی الله علیه وسلم من لم یشکر الناس

لم یشکر الله یعنی که هر که آدمیان را شکر نگوید خداوند را

نیز شکر نگوید زیرا که گفتن و نعمت که از خداوند است ولیکن بسبب او

دام

ابراهیم خلیل الله علیه السلام با امتان خود رسانید و فرمودند که ابراهیم

خلیل الله علیه السلام مر امتان مرا این سخن فرمود که در بهشت خاک

پاک است و آب خوش و زمین خالی درخت نشانید یکی از یاران

گفت که یا رسول الله ما در دنیا ایم در بهشت درخت را چگونه

نشانیم رسول الله فرمود که درخت بنشاندن در بهشت گفتن

این کلمات است که سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ

اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ

الْعَظِیْمِ باز رسول الله فرمود که هر آن مومنی که این کلمات را ده

بار بگوید خداوند تعالی در بهشت بنام آن بنده مومن هزار درخت

بیافریند پس شکر نعمت آورند کار این بود که روزگار خود ضایع

نکنی و بر کار باشی که این دنیا بر راه گذر سبیل و فناست و بر گذر

گاه لشکر حوادث شده است و عمارت اینچنین جای پایدار نبود

و هر که دل در وی بندد و آنرا جای داری بنا شد پس خود را رحمت

مدهید و عمر عزیز را از پی معماری این جهان ضایع مکنید و دست

در عمارات آن سرایی دارید که وطن اصلی شماست و لب یار

رحمه فرمودند که شکر کردن بود بزبان واز دیدن بغیر منعم
بودن بدل اما بنزدیک محققان شکر نعمت دیدن منعم است
یعنی که نظر باطن بدیدن منعم مشغول دارد و نه بنعمت و چون
روندهٔ راه در نعمت بدیدن منعم مشغول شود شکر نعمت خداوند را
ادا کرده باشد شیخ خلیل الله رحمه میفرمودند
که رسول الله فرموده است که دران شب سفر عالم
بالا در آسمان هفتم بمقام ابراهیم خلیل الله رسیدم و بر ابراهیم سلام
کفتم ابراهیم خلیل الله کفت که علیکم السلام ایها الولد
الصالح والنبی الصالح و چون جواب تمام کرد آنگاه کفت
که یا محمد چون بعالم دنیا روی امتان خود را از من سلام برسان
و بکو مر ایشانرا که در بهشت خاک پاکست و آب خوش و زمین خالی
بسیار است درخت نشانند رسول الله چون از آنجا باز آمد بامداد
نماز بجماعت کذاردند و پشت مبارک بمحراب باز آوردند و سلام

ابراهیم رضی الله

تا حق از اعمال خیر باید کوشد خیرات او را هیچ سودی و از عذاب
خداوند عز وجل خلاص نیابد آن مسلمان بگرد و صدقات برای
زن و فرزندان خود را پدر و مادر و برادر خود را از خیرات بلکه
مقدار به اینها اخلاص باید نماندش و هر یکی همین عذر گویند
که ما نیز محتاجیم و از تو فرو مانده و بر نشیم و بخیرات و طاعات
احتیاج بسیار داریم پس مطلب آنست که امروز که وقت
کسب سعادتست از برای ایشان در کار خود تقصیر نکنی
و از برای مصالح ایشان رضای خداوند فرو نگذاری و آن
کار خود را که فردا قیامت ترا دست گیری کند و مونس گور تو
خواهد بودن از برای کارهای ایشان پس مینداری که پشیمان
شوی و آن پشیمانی در آن روز سود مند نبود کار امروز می
باید کردن که وقت کارست چنانکه مرد دهقان که بزراعت
مشغول میشود و عقل او این تقاضا میکند که هر چه زمین ملک
اوست آنرا غم بیشتر میخورد و از آن زمینی که ملک او نیست از برای
آنکسی که این زمین او دارد نیست و هر چه از زمین ملک وی اید چهار دانگ

آنجا رخواهد بودن و اینجا رعاریتی است بمقدار عاریتجا عمارت

کنند و باقی روزگار را در ساختن راه آن عالم صرف کنند که آن

راه را بی زاد نمی توان رفتن و زاد آن راه تقوی است و توشه

آن راه عمل صالح است فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

پس شکر نعمت خداوند این شد که بسبب آن نعمت و قوت

آن نعمت کار آنجا را ساخته باشی و کار ملک ابد را ساخته کنی تا در آن

روزی که صفت آن روز اینست که يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ

أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ شما را

دستگیری کند که آن روز روزی است که مرد از برادر عزیز

خود گریزد که در دنیا صد هزار انفاس عزیز خود را از برای ایشان

ضایع کرده است و اوقات نماز را فوت کرده و نمازهای جماعت را

برای ایشان بباد داده و از حرام و حلال دنیا حاصل کرده و وبال

قیامت و حساب دشوار آن روز فزع اکبر محتاج می شود ایشان

دستگیری میکنند و از تو میگریزند تا [illegible] که فردا

قیامت همه مسلمانان را اعمال خیر و شر او را بسنجند بمقدار روی

در خودی شکر گفته شود و از عهده آن شکر تمامی بیرون آید
تا خداوند تعالی را بنده شاکر باشد و شکران اعضا را آن بود
که حق تعالی بنده را دست آفریده است و نعمت گیرای
در وی پیدا کرده و شکران نعمت گیرای دست آن باشد
که مصحف گیری و از مال خود بدست خود چیزی در راه
خداوند ایثار کنی و کفران این نعمت آن بود که نعمت
گیرای را بناجایگاه صرف کنی و چیزی را که نشاید گرفتن
بگیری و دیگر چشم آفرید و نعمت بینایی در وی تعبیه
کرد و شکران این نعمت بینایی آن باشد که در روی علما و پدر
و مادر نظر کنی و اگر این دولت بدست تو نبود در روی
علما و مشایخ نظر کنی و کفران این نعمت آن بود
که بنامحرمان نظر کنی و دیگر گوش آفریده در وی نعمت شنوایی
نهاد و شکران این نعمت شنوایی آن بود که سخن حق را
بشنوی و استماع احکام شریعت کنی و کفران این نعمت
آن بود که سخن حق را نشنوی و گوش با آوازهای حرام داری و دیگر

آن نفع دیگران میبرند پس برین قیاس هرچه طاعات و خیرات است
زمین ملک تست که نفع آن کلی و جزوی بتو باز میگردد و هرچه کار عمارت
دنیاست زمین ملکیست که یکی جزوی بتو میرسد باقی را اهل و فرزندان
می برند پس اگر عقل داری اندیش که عمر عزیز را در کجا صرف میکنی
که طاعات و خیرات است بادر زمین مملکه روزگاری بری که طلب
دنیاست اگر زمین ملک خود در اگر عبادت است بیشتر عمر را که
میکنی مبارک باد و اگر بطلب دنیا بیشتر مشغولی آن بقدری
بود که با جان خود میکنی نه بر این کار آنست که بجد او ز لکی
باز کردی و عمر را ضایع مکنی و جهد آن کن که آخرت را معمور کنی
که ناگاه بود که باید رفتن تا ناساخته کار نمانی که شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که بر کل وجود آدمی
شکر لازم است و بر هر عضوی از اعضاء آدمی شکری است
مناسب آن عضو و کفران نعمت از آن عضو که اگر آن
شکر را از آن عضو کرده نشود از عهده آن بیرون نیائی
فردا قیامت در مانی پس شکرانه اعضا را آن بود که هر عضوی را

رزق ضایع نکنی که هر بی فرمایی کرا آدمی در وجود می آید بسبب

طلب دنیاست و طلب دنیا آدمی را از برای نفس ست و فرزندان

پس تا در علم حکیم ضامن رزق شماست و روزی را ضمان کرده

و تو باور نمیداری و آنچه را که از برای تو آماده کرده ست از روزی

تو و بر تو نوشته بدیگری نخواهد دادن دل فارغ دار و آنچه را

که از برای دیگری پیدا کرده ست از روزی تو و بر روی تو نوشته

بتو نخواهد دادن زحمت مبین و آنچه را که از خیرات و طاعات

که بر تو فریضه کرده است غیر تو نتواند ادا کردن و آنچه را که از

طاعات و خیرات که دیگران می آرند ترا سود نخواهد داشتن بر کار باش

که استعمال این جوارح بطاعات سبب سعادتست و ارتکاب معصیت

باین اعضا سبب هلاکت و زیان ست پس شکرانه این نعمتها

آن بود که این اسباب را که سبب سعادات آدمی ست آلت شقاوت

نسازی بسبب طلب دنیا و کار خود را بزبان نیاری و جمله امور خود را بحق

گذاری که آنچه نصیب تو است از تو در نمی گذرد و آنچه قسمت تو نیست

بتو نمیرسد بکوشش تو کاری بر نمی آید قدم همت در توکل دار

زبان آوریده نعمت کویایی در وی پیدا کرد و شکر این نعمت

کویایی آن بود که دایم زبان خود را بذکر خداوند تعالی و بغیر

تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر کردان داری و کفران

این نعمت آن بود که زبان را بلغو و غیبت مسلمانان کردان

کنی و دیگر قدم آوریده نعمت روائی را در وی نهاد و شکر این

نعمت آن بود که بنماز و جماعت روی یا و عیادت بیماران

کنی و زیارت اقربا روی و کفران این نعمت آنست که

قدم از جماعت باز کشی و بیمار پرسی کسی نروی و از پرسید ن

عولت ن های باز کشی و دیگر در تن آدمی صحت داد و شکر

این نعمت صحت تن آن بود که خداوند تعالی را پرستی و بندگی

او کنی و این نعمت صحت را در عبادات صرف کنی و کفران

این نعمت آن بود که مخالفت فرمان خداوند کنند و صحت تن را در

ارتکاب معاصی صرف کند پس خداوند تعالی چندین نعمت در وجود

تو پیدا کرده است و بهر نعمتی بر تو شکری لازم کرده است باید که شکر

این نعمتها بجای آری و کفران این نعمتها دور باشی و عمر عزیز را در طلب

و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است قال النبی علیه السلام لو توکلتم
حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدوا
خماصا وتروح بطانا رسول فرموده میفرماید که اگر شما مصالح خود را
بخداوند گذارید چنانکه حق گذاشتن است بدرستی که روزی داده شوید
چنانکه داده میشوند مرغان که یاد داد او کار خود با ربک شکم پر و خالی
می آیند و چون شبانگاه باشیان خود می آیند شکم او پر باشند این مشبع
که بیان میفرماید یعنی که این طایران را کسبی نیست و هیچ ندارند که مایه
معنی اسباب رزق ایشان مهیا شود خداوند تعالی ایشان مرغان او طلب
رزق ایشان میرساند بی آلتی و اسبابی و اگر شما آدمیان اید از برای
طلب رضای خداوند بکسب خیر مشغول باشید و از برای اسباب
نفس و طلب و نیازها خداوند را فوت مکنید چه هیچ بنده را نگذارد که
خداوند شما را روزی یابد همچنان است که هر که توکل بر حضرت ما کند
و در کار آخرت سعی نماید و در اسباب رضای ما کوشیده آن اسباب
طاعت است که رضای ما در آن است پس هر آینه روزی او
بی اسباب باو رسانم شیخ قدس الله روحه میفرمودند

که خداوند تعالی میفرماید فتوکل علی الله وکفی
بالله وکیلا ۝ پرسیدند که توکل چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که توکل آن بود که بنده ترک تدبیر
گوید در همه کارها و مصلحت کارهای خود را بخداوند تعالی بازگذارد اگرچه
اصلح عباد بر خداوند واجب نیست ولیکن بآثار کرمت خود مصالح بندگان
را باهتمام میرساند که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شيء قدرا ۝ خداوند
میفرماید هر که کارهای خود را بهمین که خداوند سپارد و بنده بود
مر انگیختی را در بر آوردن کارها به نور ایمان نظر کند داند که هیچ کار
بی ارادت و خواست خداوند عزوجل بر نمی آید هر آینه مصالح خود را
بحق گذارد که خداوند عالم سازنده کار مومنان است که وعلی الله
فلیتوکل المؤمنین واین صفت که بنده خداوند توکل
بر خداوند کند در همه کارها این صفت نزدیک خداوند تعالی
نیک محبوب است که والله یحب المتوکلین یعنی که خداوند
دوست میدارد آنانی را که کارهای خود را بحضرت او می سپارند

کنی وجود را بطالت بحکم خداوند تعالی گردانی و روزگار لهو دنیایی
خود را بجای بسیاری قدم در کوی طلب آن عالم داری و صحبت
بدن را در عبادات خداوند تعالی صرف کنی که شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که چون بنده که در حال صحت و توانایی طریق خدمت را سلوک
کرده باشد و بر وظایف عبادات ملازمت کرده و اوقات را
بخیرات و طاعات صرف کرده و روزگار خود را ضایع نکرده باشد
و عمر عزیز خود را عزیز داشته بود و انفاس را بذکر و تسبیح و قرائت
قرآن معروف داشته بوده و وجود خود را بسجود و سجود مشغول داشته
باشد و خود را معطل و مهمل نگذاشته بود چون بیمار شود و علت
مرض قوت اعضاء او را ساقط گرداند پیش بدان وظایف نتواند
مشغول شدن و دل خواهش که بخدمت حق قیام نماید اما تن
بر دل نتواند کشیدن خداوند تعالی مر آن ملایکه را که حافظ و رقیب او
باشند و کاتب اول امر نماید که در آن اوقاتی که بنده من بخدمت
من مشغول بوده و بندگی من میکرد و وظایف عبادات و خیرات
بجای آورده و ثواب طاعات او در نامه عمل او می نوشتید اکنون نیز

هر کرا توکل درست شود بیش التفات نکند بآنکه نصیب او از دست او بیرون

رود یا فتوح بوی برسد یعنی کسانی را که مقام توکل داده باشند

باطن او بمنعم چنان مستغرق باشد که از رفتن دنیا و آمدن

او با و مشغول نشود و در هر دو حال یکی بود که نی بآمدن فتوح شاد

شود و نی برفتن او تا سعی خورد که حق توکل اینست که لقا و فنا

ماسوی الله نزدیک او یکسان باشد یعنی که توکل حقیقی آن بود

که هر چه جز خداوند تعالی است در باطن آن متوکل راه نیابد و هست

و نیست آن چیز نزدیک آن متوکل مقداری ندارد و بوجود

و عدم او شادمان و غمگین نشود و توکل اینچنین متوکل حقیقی

بود شیخ قدس الله روحه فرمود که توکل اعتماد دلست

بر خداوند تعالی و ماندن تدبیر خود و آرامیدن بتقدیر حق بی اعتراض

باطن پس بنده باید که حکم او بخصومت بیرون نیاید که زحمت

بسیار بتو رسد و عاقبت با حکم خداوند عز و جل برنیائی پس بهتر

آن بود که هم از اول کار بحکم خداوند رضا دهی امور خود را بحب

حواله کنی و دل در حب رضاء خداوند داری و امید از خلق منقطع

کنی

مقام معصیت نشمرد وگذاشتن از این مقام خالی جز بی نیاز نیاید و چون چشم بدان عالم کشاید منازل فردوس را ببیند مجال قدس را مشاهده کند و خود را ببیند که از مخلوق گذشته است و در ممالک خلاص یافته است زندان شکسته است واز دشمنان رسته و بدوست پیوسته زبان بحمد آورد کارکشاید

گوید که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُوْرٌ شَکُوْرٌ ربنا ما را و جمع مسلمانان را چنین مردن روزی گردان و در دار اسلام جمع گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

باب هفدهم در معرفت حق عز وجل بدانکه معرفت شناختن بود و این شناختن بر سه قسم است یکی معرفت عام است و یکی معرفت خاص است و یکی معرفت خاص است اما معرفت عام معرفت آن قوم است که فمنهم ظالم لنفسه اند و معرفت خاص معرفت آن طایفه است که و منهم مقتصد اند و معرفت خاص خاص

همان نویسند که دل این بنده من بخدمت من ست ولیکن
نمی تواند و شما اوقات طاعات وی عبادات در نامه اعمال او
می نویسید تا آنگاه که بیند مرض از وجود او بردارم باز او بوجود رسانم
که این بنده در حال صحت خود همه عمر عزیز را ضایع نکرده ست
و من دانای اسرارم میدانم که این بنده من تا در صحت بودی
روزگار خود را ضایع نکردی پس اکنون که بیمار شد وقت عبادت
نماند و دل او میخواهد و تن او نمیتواند از کرم من نسزد که او را مانم
بحسب نیت نکو او شما نیز در نامه عمل او نکو نویسید تا آنگاه که این
بنده نکو را ازین دنیا و محن او برهانم و ازین عالم کون و فساد
بخطائی دل کشائی و جنة عرضها السموات
والارض برسانم و بشارت یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة
بشنوانم و چون بحد در آید از بشارت غیب بشارت
لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة بگوش
جان او برسانم پس هرکه حاصل بود انتقال ازین مقام را بدان

مقو

میکنی این دنیا و هرچه در دنیا از آسمان و زمین و فلک و ملک
و ماه و آفتاب و ستارگان و حیوانات و نباتات و جن
و انس این جمله درکار می باید تا تخم دنیای بکمال رسد و ثمره
او بحاصل آید پس بحقیقت دنیا و آخرت و عرش و کرسی
و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و هرچه هست این همه بکار می
باید تا این تخم معرفت بکمال ثمر کی رسد و ازین تخم یکی
بمعرفت ذات بحاصل آید اما معرفت بر سه قسمت است
معرفت عقلی است و این معرفت عام است و درین نوع معرفت
کافر و مسلمان را شرکت است زیراکه بر ذات الوهیت او
جمله اقرار اند چنانکه میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ
و این نوع معرفت موجب نجات نیست مگر آنهارا که نظر عقل
ایشان موید بود بنور ایمان و مقر بوند بنبوت انبیاء و بامور
شرعی قیام نماید و از نواهی اجتناب کنند و درین نوع معرفت
عقلی مدرکات حواس ظاهری و قوای باطنی و نظر عقل حاجت است

خاص جمعیت آن گروه است که ورثه پیغمبر بحق باشند بصیرة

باذن الله اند و خداوند تعالی میفرماید وما

خلقت الجن والانس الا لیعبدون

ای لیعرفون میفرماید که آفریدیم ما آدمیان و پریان را

تا ما را شناسند و ما را که آفریدگار ایشانیم پرستند شیخ قدس الله

روحه میفرموده که از برای زراعت تخم دنیا بالکمال بر سیعی

پرسند چندین اسباب و آلات و ادوات مختلف می

باید چون زمین که تخم اندازند و چون آسمان که آفتاب

و آب از وی است و چون هوا که بسبب اعتدال گردد

میان سردی زمین و گرمی آفتاب و چون شخصی که تخم

اندازد و جفتی که حراثت کند و آهن و چوب و رسن که

آلت حراثت است و باز این آلات را چندین خلق دیگر بکار می

باید چون درودگر و آهنگر و رسن تاب و باز این خلق را چندین

کسی دیگر بکار می آید تا ایشان بدین کار پرسند پس اگر بتحقیق نظر

همی

در ملک و ملکوت هست از سپید و سیاه جدا از عالم به
مدرکات ظاهری و باطنی ادراک کنند و نقاب
حجاب از چهره او بر دارند و جمال آثار حق را بنظر او عرضه
دهند و از هر آیتی دلیلی بر یگانگی آفریدگار حاصل کنند که
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
و این آن مقام است که هر سالک را درین مقام این
صفت پیدا شود که در هر چیزی که نظر کند جلال و جمال
خداوند تعالی را مشاهده کند که ما نظرت فی شیء
الا و رایت الله فیه والرحمه این مرتبه بلند است
و این مقام بغایت شریف است اما این مخدره غیب
را هیچ مشاطه از انبیا و اولیا نقاب عزت از رخسار
او بر نینداخته اند و هیچ دیده ادراک بعزت و اسعاد
غبطت متواری داشته اند تا دیده نامحرمان اغیار بر کمال

تا هر کس ظاهر بعالم محسوسات نگرد و بقواي باطني بنظر
عقل استعمال کند و عقل او حکم کند که هر آينه اين مصنوعات
صانعي باشد و اين موجودات را خالق بود و قدرت قادر
در هر نوعي از موجودات مشاهده کند از انجا استدلال کند
که هر آينه اينچنين فعل از فعال لما يريد صادر شود و هر آينه
اينچنين کس قادر عليم حکيم بود پس هر کرا نظر عقل صافي تر بود
حجت کمتر باشد و هر کرا حجت کمتر باشد رياضت معرفت او
بيشتر بود و استدلالات او از انواع مصنوعات در اثبات
صانع زيادت باشد و دلايل او بر وحدانيت افريدگار واضح تر
بود و ليکن روح آدمي را از قالب او از براي حاصل کردن اين
نوع معرفت بفرستاده اند زيرا که اين نوع معرفت طلب
کردن دليلست و در ادله تفاوت بسيار مي افتد اما
معرفت دوم معرفت نظر عنايت خاص است که چون تخم
روح در زمين بشريت افتد آن تخم را برعايت خاص تربيت
پرورش دهند و آن تخم را که در ملک و ملکوت است از سعيد
دارد

از جایگاه او بیرون بر خداوند تعالی آن دعا را شمار اجابت
کنند و کوه را از جای او بیرون برد شیخ قدس الله روحه
میفرموده‌اند که چون سالک راه خداوند منازل راه قطع
کند و سالک راه چنانکه طریق استحباب است سیر و سلوک
کند و همت بر یافت درجات و مقامات ثابت دارد
و شب و روز در گذشتن راه ملازمت کند هر اینه بدین مقامات
رسد مسئله پرسیدند که علامت معرفت چیست
شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که علامت معرفت آنست
که چون رونده راه را معرفت که شناختن خداوندست
حاصل حصول آید این رونده از شناختن غیر او بتمامی اعراض
کند مگر از شناختن انبیا که شناختن ایشان از ایمانست
باز جمعی از عارفان را علامت ایشان آن بود که دنیا
رها نده شوند و عقبی را چون بند منزلها ایشان طاعات

جمال بیند و چشم ندارند اهل و نه اهل نشنود که العین حق

اما معرفت سیوم معرفت شهودی است و این معرفت

خاص الخاص است که خلاصه موجودات ایشان اند و

بس وخاصیت بیع وجود آن صاحب دولتان است و فنا

بده است تعلق روح بقالب بحقیقت این معرفت

بود که پیغمبر ما ید قال النبی علیه السلام من عرف

نفسه فقد عرف ربه و هر سالکی را که این نوع معرفت

حاصل آید علامت او آن بود که اگر بر روی آب رود

تواند چنانکه پیغمبر ما بد قال النبی علیه السلام لو عرفتم الله

لمشیتم علی البحور و الزالت بدعائکم الجبال یعنی که پیغمبر ما بد که

اگر کسی از شما شناسید خداوند را چنانکه حق شناختن است

بقدم صدق اگر بر روی دریا سیر و سلوک کنید قدم شما تر

نشود و اگر دعا کنید و از خداوند قادر درخواهید که این کوه را

از جا سفا

شود و بصفات حق باقی شود انگاه متصف بحق بر سر او غالب

شود و علامت این حال آن بود که تن او از خلق و صحبت

ایشان گریزان شود و دل او از خلق وحشی گردد و همت او

فارغ شود دنیا و آخرت را بگذارد و مقداری نماند پیش

بهر دو عالم صرفه و شمارد بجز از خداوند عز و جل الله بنده نگرد

و در طاعات و عبادات او طمع بهشت نباشد و از خوف

دوزخ نبود و مرادات او همه مراد حق شده بود و خداوند او

او را بکمند عنایت خود در خدمت خود می دارد و نگه دارد تا از مناهی

از حضرت او غافل نباشد و غلامانه پادشاه بود و در حق وی

رسیده که کمال معرفت هر سالک راحیث شیخ قدس

الله روحه فرموده اند که رونده را کمال معرفت او آن بود که

آن رونده آفتاب صفت شود که بر همه عالم یکسان بود و

و فرق نکند میان هیچ چیز و زمین صفت شود که بار کل

بود که از طاعتی بطاعتی می روند و رضا خداوند را می
طلبند تا انگاه که بسر امری که می دارند برسند و باز عارفان
بود که علامت معرفت ایشان آن بود که در بیشتر اوقات
ایشان بفکرت مشغول بوند و بیشتر شغل ایشان بطاعت
بود و بیشتر سخن ایشان ثنا خداوند تعالی بود و انفاس
ایشان بذکر معروف بود و دایم نظر در لطایف صنع خداوند بود
و باز طایفه بوند از عارفان که علامت معرفت ایشان آن
بود که در کل احوال باطن ایشان از میل بغیر خداوند فارغ
نگشته بود و بیشتر حالات ایشان مستغرق خداوند بود
و از ما سوی الله بر خاطر ایشان نگردد و در دل ایشان
از غیر او اثری نمانده شد برسیده که حقیقت معرفت
چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که حقیقت معرفت
آن بود که صفات عارف را از بشریت تا از صفات محو و فانی

اعوج ربي

گویی کاران را ازین [illegible] بسبب آن صدیقان قدم

می زنند و منزل قطع میکنند و می روند که هر این عارفان بقدم

همت بود و منزل ایشان بقرب و کرامات باشد و هر چند که

زاهدان بقدم طاعت روند این عارفان که بکمال معرفت رسیده

بودند بقدم افلاس و نیاز و شکستگی روند پس بدین دلیل عارفان

پیش قدم زاهدان باشند مثله رسیدند که رونده که بدین معارف

معارف مخصوص گشته بود صفت او چه باشد شیخ قدس الله روحه

فرمودند که چون سالک قدم در راه نهد و در سیر و سلوک راه را

تمام کند و گشاد این راه او را بتمامی حاصل آید و بدین معارف حق

مخصوص گردد علامت او آن بود که ذره از معرفت خداوند تعالی بر او

فردوس اعلا بر او بکنند و در مجاهده و ریاضت چندان کوشیده باشد

بود که نفس را بمقام فنا برده باشد و چون نفس او بفنا رسید در

وجود آن سالک این علامت پیدا شود که در هر که نظر کند

مستغنیه

موجودات کنند بی اعتراض و انش صفت شود که جمله بر

مهار از ولی دو همه خام او بصحبت او پخته شوند و اب صفت

شوند که رندی که همه چیز مهار در صحبت او بود و یا کی همه چیز کوه مهار

از و حاصل آید و هر چیزی که مکدر بود رسیدن بوی صافی گردد

و هر جا قدم ایشان عارف رسد تاریکیها مخالفت برو

شنای موافقت بدل شود و نظر باطن او بمشاهده حق و بدو جمال

مستغرق بود که او را پروای خود نبود چنانکه یکی از صحابه

هفت سال موی روی خود را شانه نکرده بود سبب او را

پرسیدند که چرا موی روی خود شانه نمی کنی این قصه

گفت سبب که هفت سال تمام شد که مرا پروای موی روی

خود نبوده است و شرم داشته ام که در نظر پادشاه از خدمت

پادشاه بشانه کردن موی روی خود مشغول شوم این عزیز

کرد کان نه که بر داشتن اوقات چنین عزیز داشتند

یعنی چنانکه حیوة تن بجان است که آدمی بدو مرده و نیست زنده
بود حیوت جان بذکر خداوند است که جان آدمی بذکر زنده
زنده بود که حیوة النفس بالروح وحیوة الروح بالذکر
یعنی که زندگی جان تن بجان است و زندگی جان بذکر
پس چون جان را که سبب زندگانی است از تو باز گیرند
تو فوت می شوی پس زندگانی جان را که ذکر است
در آن نفس که از جان باز گیری و بغفلت نفسی بر آری
یا فرو آری پس خونی بود که در طریقت کرده بود پس عباد
عارفان باید که این بود که دائم مراقب احوال خود کنند تا نفسی
از انفاس بی کار نکرده و نشنیده که نور معرفت حبیب
شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که در باطن هر مومنی چهار نور است
بسبب مخالفت حق آن انوار در حجابست یکی نور

او را بهتر از خود بیند نیاز رونده را نفس او تمام مقهور شود این بیان

در وی پدید نیاید و چون رونده را بدین مقام برسانند بعد از آن

چون خاموش کند نیت او از خاموشی این بود که جز حق نگوید

و چون چشم بر هم نهد مراد او آن بود که جز لقای خداوند باز نکند

و چون سر بر زانو نهد مقصود او این بود که جز بصور دمیدن اسرافیل

سر در وا نکند و این همه از آن بود که انس بسیار یافته بود با خدا

وند که صفت عارفان حقیقی این بود مسئله پرسیدند که عبادت

عارف چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که عبادت عارف

حقیقی آن بود که دائم بمراقبه احوال مشغول شود بعینی که نگاه داشتن

انفاس چنان مستغرق شود که در کل احوال و اوقات خود نگذارد

که هیچ نفسی از وی غافل برآید یا بی یاد دوست فرو آید زیرا که

محققان این راه چنین گفته اند که هر رونده که یک نفس از وی

بغفلت برآید یا بی یاد حق فرو آید خونی بود که تباهی کرده بود

کند نور معرفت بر باطن رونده غالب شود و القای شیطانی
را از رحمانی بنور معرفت شناسد که آن خاطر از شیطان است
یا از رحمان است بنور دیگر آن خاطر شیطانی را دفع کند چنانکه
بیش شیطان از ان رونده دست نماند که مراد از نور معرفت ایمانست
نشاید گفتن که همه مؤمنان که خداوند را شناختند و بوحدا
نیت او اقرار کردند ایشان عارف اند باز جماعتی را بخصوصی
گردانند و میگویند که ایشان عارفان اند این تخصیص را چه فایده است
شیخ قدس الله روحه فرمودند که در حروف معرفت در هر حرفی
معنی است که آن معنی در آن جماعت که ایشان عارفان
اند بوده و در باقی مؤمنان آن معنی نبوده و نباشد در حرف اول
که میم است در وی معنی انست که آن وجود ملامت کننده
بوده هر نفس خود را از هر کاری که خلاف فرمان خداوند و خلاف
شرع محمدی بوده صلی الله علیه وسلم و در حرف دوم که عین است

ایمانست و یکی نور اسلامست و یکی نور توحیدست و یکی نور
معرفتست و این انوار در حجاب عصیان مانده است چون
بنده مؤمن را پشیمانی پیدا شود و آتش ندامت در باطن
او پدید آید جمیع آن حجاب را بسوزد و ناچیز کند و این انوار
از حجاب بیرون آید بعد از آن نور ایمان و نور اسلام و نور
توحید که در باطن او شعله زند بدان روشنائی انوار
ببیند که چند گناه ورزیده بوده است توبه کند و قدم در راه
نهد و مجاهده و ریاضت مشغول شود آن زمان تمامی از حجاب
بیرون آیند نور ایمان و نور اسلام و نور توحید [illegible] او را امام
او شرح کرده اند و نکته از آنکه ظاهر او خلاف شریعت رود نه
قولی و نه فعلی آنگاه نور معرفت شعله زدن آغاز کند و چنانکه
و چون قدم بر جاده شریعت ثابت دارد و کوشش بسیار

حمیده را بدل کرده اند بصفات ذمیمه و حمیده این صفات

چنانکه در حرف میم یعنی آنست که ملامت کننده نفس بود عار

فان زمانه میم را از مراد گرفته اند و دایم مرام نفس قدم

می زنند و آنچه را که نفس ایشان فرماید برآن می روند بسبب

آنکه کار فرمای نفس را می شناسند و در حرف عین یعنی

آنست که نفس را دایم در عبادت دارند عارفان زمانه عین

را از عزت گرفته اند و دایم عزت و جاه نفس می طلبند

و اگر در جمعیتی روند که ایشانرا تعظیم نکنند چنان منفعل

شوند که از خودشان خبر نمانند و در حرف ری که یعنی در وی

آنست که نفس را ریاضت رام کنند عارفان زمانه ری از

ریا گرفته اند و هیچ عمل را نمی توانند که بی ریا بجا آرند از ترکه

خاطر نفس می از جهانی تمیز نمیدانند لاجرم در هیچ عمل

درویی معنی آنست که آن وجود که نام عارفی بر وی یافت دایم
نفس خود را در عبادت خداوند دارد که اگر نفس فارغ ماند
هر آینه آن نفس بی کار آدمی را در فساد می کند لاجرم دایم
نفس را در عبادت دارد و در حرف سیوم که ریست و در وی
معنی آنست که نفس را در ریاضت رام کند که او مرکبی چموش
است جز بریاضت رام نشود و حرف چهارم فاست و در این
حرف معنی آنست که نفس فانی نشود که تا نفس فانی نشود
راه کشاده نمی شود و مقصود از همه کارها اینست که نفس زنده
فانی نشود و حرف پنجم هاست و در این حرف معنی آن بود
که مخالفت نفس هوای نفس مقهور کند که مقصود جمله روندگان
کان راه اینست و آن جماعتی را که عارفان می گیند بسیار
می باید که بدین اوصاف موصوف باشند اما عارفان این
زمانه بر خلاف این اوصاف اختیار کرده اند و این صفات

بنگر زیرا که عارفان آن طایفه اند که در ازل حق تعالی با ارواح جمیع

خلایق خطاب فرمود که من سرای آفریدم که نام آن سرای دنیاست

بروید و بدان سرای نظر کنید ارواح بیامدند و دنیا را دیدند

که بنگ خرم و دلکش بود ارواح گفتند که خداوندا این سرای

دنیا بغایت خرم و خوش است این را بقا خواهد بود فرمان آمد که

نی این سرای فانی است اما سرای دیگری اول آفریده ایم

که نام آن سرای بهشت است و آن باقی خواهد بود بروید و بدان

سرا نظر کنید ارواح بهر دو فریق شدند نهصد و نود و نه فریق

بدنیا [illegible] بدنیا آرام گرفتند و آن یک فریق بار بهشت و سرای

بهشت فرود آمدند و نعیم بهشت را دیدند و حور اعینا را و قصور

و انهار و اشجار را و ولدان و غلمان را مشاهده کردند گفتند

خداوندا این سرای از آن سرای خوشتر و خرم تر دنیا بهشت

بهشت تو است این سرای را بقا خواهد بود فرمان آمد که هر سرای

اینست که اخلاص نبود و در حرف فا معنی آنست که نفس فانی گردد

عارفان زمانه مارا از فخر گرفته اند و بر همه خلق تفاخری کنند و هیچ

بندگان را از بندگان خداوند ز بالا خود نمی بینند در حرف نا معنی

آنست که نفس مشهور شود عارفان زمانه ما را از همت گرفته

اگر گفته اند و با این چند هنر ز همه خصال ناپسندیده و اخلاق

ناپسندیده در وجود ایشان ست همه جا در کشیده اند و در عالم

نمی گنجند که ما عارفانیم و یک قدم از نفس بیرون نمی توانند نهاد

و شب و روز در طلب دنیا عمر ضایع میکنند و محبت دنیا که سر همه

خطاهاست در باطن ایشان متمکن گشته که حب الدنیا رأس کل خطیئة

که از علم شناخت خاطری نصیب نبوده کارهای ایشان و اما

واعی ایشان بنشر شیطانی و نفسانی بود و در بیشتر اوقات

ایشان در دست نفس و شیطان اسیر شده اند بسیار که بدین

اوصاف موصوف شده اند و گویند که ما عارفیم هرگز بوی از در دلی

خداوند تعالی ارام ایشان فرستند و چون بعالم دنیا آمدند بهمان همت عالی

که می داشتند بدنیا مشغول نشدند و بظاهر امتثال فرمان حق کردند

و بباطن بطلب آن علم می بودند و همت با نتظام امور آخرت مصروف

می داشتند تا بدولت اصبحت مع الله رسیدند شیخ قدس الله روحه

می فرمودند که از عارفان بعضی عارف اند بالله و بعضی عارف اند لله

و بعضی عارف اند فی الله آنانی که عارف اند بالله صفت آن طائفه

اینست که هر نعمتی که بایشان رسد آن نعمت را از حق دانند و هم شکر

نعمت بتمامی بگویند و هم بدین غرض حق مشغول نشوند باطن ایشان منعم

حقیقی بود و آنانی [illegible] لله اند صفت ان طائفه اینست که تحت

اسباب را مطالعه کنند بعد از ان آثار توفیق را از حق مشاهده کنند باز

آنانی که عارف فی الله اند صفت آن طائفه اینست که تا بمقام مشاهده

می رسند هیچ چیزی و هیچ سببی نظر نکنند باطن ایشان تمام مستغرق

حق بود که چیزی دیگر در باطن آن طائفه را نشاید ایشان از ان جماعت شده اند

ست کراو را فنا نخواهد بود بار ان ارواح بجمله فریق شده بودند

فریق بهشت فرو آمدند و بنعیم آرام گرفتند و یک فریق از بهشت

نظر باز کشیدند و گفتند که با نعمت ارمیدن و بشمع ر اماندن نیکو

نبود فرمان خداوند عزوجل رسید که شما را بدان سرای دنیا

میل [illegible] میل نشد و بدین سرای عقبی سر فرو نمی آرید پس شما

چه میطلبید آن ارواح گفتند که خداوند ترا میطلبیم نه دنیا

سرای فانی ست و آخرت سرای باقی ست ولیکن با نعمت

آرام گرفتن و شمع حقیقی را ماندن نمی توانیم خطاب عزت رسید

که ای بندگان ما شما را و ما شما را که بعضی از شما [illegible] مشغول شدند

و بعضی بعقبی فرو آمدند و شما بهر دو سرای التفات نکردید

دیگر بار نخواستید آنچه را می طلبید بشما رسانم پس آنها جانها را در عالم فنا

بودند که هم از قدم اول بدنیا و عقبی نظر نکردند و از بهشت ملک

و بهشت ملکوت گذاشتند و همه و همه را که اند شدند و بجز بحق نرفت

في عينه خطر وللآخرة عليه اثر وليس على الله
بدل يعني كه عارف آن بود كه دنيا را در نظر او مقداري نباشد
و در آخرت درجات را در باطن او اثري نبود و حضرت خداوند را
نظير و يك او بدلي نبود و صورت ديگري نفرمودند والعارف من
نطق الحق عن سره وهو ساكت چون خداوند تعالى خواهد كه بنده را
بدين مراتب برساند او را توفيق اتباع سنت رسول الله كرامت كند
تا ببركت متابعت سنت رسول بمقام فاتبعوني يحببكم
الله برسد و باوصاف حميده در وجمع آيد و بتطفيل معاينه حضرت
رسالت صلوات [illegible] بمرتبت مشاهده مشرف گرداند ربنا ما را از سعادتي
كه بندگان خاص خود را عطا فرمودي نصيبه تمام بارزاني دار و از شفاعت آن
ايشان بي نصيب مگردان باب هژدهم در اخلاص و عجب و سمعه
بدانكه اخلاص پاك كردن چيزي بود از امر الشي يعني كه چون سالك
بندگي كند خداوند بايد كه عمل خود را پاك گرداند از شوائب نفسانی

رسول در حق آن طایفه این تشریف فرموده است که قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الزهاد ملوک الآخرة وهم فقرا
العارفین یعنی که رسول چنین فرمود که زاهدان پادشاه آخرت اند
وایشان درویشان عارفان اند زیراکه مدارج ومقامات بهشت
جز بعمل صالح نمی آید وزاهدان وعارفان دایم ایشان باقامت
خیرات وادراد حسنات می کوشند پس برآینه ایشان را در بهشت
مملکت باشد وچون سالک در طلب رضای خداوند بنهایت
حال برسد وبمعرفتی حقیقی که خاص الخاص است برسد در دنیا بهیچ چیز
سر فرو نیارد جز بمشاهده خداوند تعالی ودر عقبی بنعیم بهشت التفات
نکند جز بدولت معاینه پس ملک بهشت با درجات او در مقابله ملک
معاینه چرا در حسابی نبود که شیخ قدس الله روحه می فرمودند که چون
سالک راه این منازل وعقبات را بقدم صدق واخلاص
سپری کند بدین مرتبه برسد العارف ان لا یکون لک الدنیا

اخلص لله تعالی اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من

قلبه علی لسانه رسول فرمود که بصدق واخلاص چهل صباح

را دریابد یعنی چهل صباح را با اخلاص که خاص از برای خداوند تعالی

بود بیدار باشد خدای تعالی پیدا گرداند چشمهای حکمت در دل آن

بنده واز دل او بر زبان او روان گرداند شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که چهل صباح بیدار باشیدن آسان تر است ولیکن آن شرط

که فرموده است که اخلص لله تعالی آن شرط بغایت دشوار است ولکن هر

صاحب سعادتی را که اتباع روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق

رحمة الله علیه کرده اند هر آینه ازین سعادت که اخلاص است در عالم

بی نصیب نخواهد بود زیرا که اخلاص در اعمال شناختن خواطر تعلق میدارد

و بازگشت باز بسته است و این علوم که علم بازگشت است و علم خاطر

شناسی است و علم نگاه داشتن بغیب است از شوایب حظوظ نفسانی

بعینه
این همه علوم در روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه در معنا

عجب و ریا و سمعه و حقیقت اخلاص آنست که خداوند تعالی مر رسول را
فرموده قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له
الدین یعنی بگو یا محمد که بدرستی که من فرموده ام بآنکه بپرستم خدا
وند تعالی را پرستیدنی خالص و در آیت دیگری فرماید که انا انزلنا
الیک الکتاب بالحق فاعبد الله مخلصا له الدین
الا لله الدین الخالص یعنی که بدرستی که ما فرو فرستاده ایم بتو نامه
یعنی این قرآن را براستی بتو فرستاده ایم پس بپرست مر خداوند را
که سزای پرستش است پرستیدنی که پاک بود از شوایب
که عجب است و ریا و سمعه و در آیت دیگر میفرماید و ما امروا الا لیعبدوا
الله مخلصین له الدین این ذکر عام است یعنی که ما فرموده بندگان
ایم مگر بآنکه بندگی کنیم و پرستیم خدای سزای پرستش و در بندگی
او مخلص باشیم یعنی که خاص حضرت خداوند را پرستیم چنانکه در
پرستش هیچ شائبه راه نیابد و در حدیث رسول الله صلعم فرموده است که یوم

اند هر کدام از ایشان قصد اکنند راه راست و طریق مستقیم از روش

خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق قدس الله سره و حصه با حاصل شود

و این روش بر قانون شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم راست است

و جاده

و هیچ بدعتی و مخالفتی را درین روش خواجگان ما راه نداده اند و

هر که چیز

ابابکر صدیق رضی الله عنه با ایشان رسیده بود سلوک کردند و

در

به همت را در و همراه راست رفته شد و چون براه راست روند و

بعد

متابعت این روش تمامی کوشند هر آینه ازین علوم بهره یابد

را منبسی در عمل اعمال حاصل کنند پس سالک باید که درین کوشد

انگاه

که در هر طایفه [illegible] را اخلاص حاصل کند و این اخلاص

حاصل اید که رونده راه نیت عمل را تواند که از تشویش نفس

و شیطان نگاهدارد که اگر نیت را نتواند نگاهداشتن خلاصی

حاصل نیابد که شیخ قدس الله سره فرموده اند که رسول الله

صلی الله [illegible] دانسته اند شرط اخلاص فرموده است و اخلاص

ان قدوه رجال وان نقطه کمال وان افتاب بهانی وان در ظلمت

ونیاز بندکانی شیخ الشیوخ سعد الملة والدین که خدمه این خاندان

بودند وخلق این مخدوم مان بودند حاصل می شد زیرا که هر کرا سعادت

خدمت ایشان میسر شده بود بصدق ارادت در متابعت

ایشان کوشیدند درین زمان که بدعت وضلالت غالب کشته ست

ونفس وشیطان بر روندکان راه دست یافته ست هر یک از ان خاندان

ان مخدوم درین علوم مقتدای عالمی اند وهر که درین زمانه چنک در دامن

این صاحب دولتان زند که ایشان از ان مرد باز همی کویند که صفت

ایشان این بود که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله هر اینه

راه راست یابد واز ان سعادات ان عزیزان بی نصیب نماند بحکم این

حدیث که رسول فرموده ست قال النبی علیه السلام اصحابی کالنجوم

فبایهم اقتدیتم اهتدیتم نسب [illegible] وقتی که غفلت بر خلق غالب

و ظاهر کشته ست این عزیزانی که از خواجکان یادکار مانده اند همچو ستارکان

همی کویند

تمام می شمرد یا با گناه فرزند از نفس و شیطان زاده می نهد پس معلوم شد
که حاصل کردن اخلاص نیک دشوار است و نگاه داشتن اخلاص
از او دشوارتر که بی اخلاص هیچ کار بر نمی آید پس سالک باید که در کل
احوال رعایت این امر را بر خود واجب دارد و جهد آن کند که نیت
را از شائبه نفس و شیطان نگاه دارد تا اخلاص در عمل حاصل آید
که بنده مخلص از شر شیطان ایمن است و وسواس او در این بنده
مخلص اثری نیست که زیرا که در این روز که شیطان را داغ
لعنت بر پیشانی نامبارکش نهادند از حضرت عزت درخوا
ست کرد و گفت رب فانظرنی الی یوم یبعثون گفت که
ای پروردگار مرا زمان ده تا بروز قیامت خداوند تعالی در جواب
وی فرمود که فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی
ترا زمان دادم که تا بوقتی معین معلوم چون آن بدبخت زمان
یافت گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین

آن بود که آن عمل خاص از برای رضای خداوند تعالی بُوَد و هیچ نیت
دیگر در آن عمل نبود نه اگر مقصود کسی از چهل صباح رنج داشتن آن
بود که او را علم و حکمت حاصل شود این عمل خالص نبود و چون خالص
نبود اگر چهل سال ملازمت کند که اخلاص نبود مقصود بر نیاید که
حاصل کردن اخلاص امری بغایت صعب است که رسول الله صلعم
فرموده است که الدنیا کلها ظلمة الا العلم والعلم کلها حجة الا العمل
والعمل کلها هباء منثورا الا الاخلاص والاخلاص موقوف علی ما یختم به
رسول صلعم میفرماید که این دنیا همه تاریکی است مگر که جای
روشنائی علم است و هم علم بر آدمی حجت است مگر آن
علمی که وی عمل کرده بود و هم عمل غبار است بر گناه مگر آن
علمی که در وی اخلاص است و آن عمل با اخلاص موقوفست
تا بر چه تمام شود یعنی اگر چند در دنیا علم حاصل کرده و بدان علم عمل
کرده و در عمل اخلاص نیز بود اما موقوفست تا بر همین اخلاص

که عجب حجاب است شیخ قدس الله سره فرموده اند که عجب فریفته شدن بود
هر رونده را با اعمال خود و این آنگه چون رونده اعمال خود را معتمد رب
ببیند این خبر با لقای شیطان بود و چون رونده راه را اعمال العاصی
شیطانی راه یابد اخلاص را در آن اعمال وجود نباشد و علامت
آنکه شیطان در اعمال راه یافته بود آنست که بنده اعمال خود را
صلاحیت قبول حق داند و هیچکس را از قبول و رد او معلوم نیست پس
هر که گوید که این اعمال من مقبول است وی بخلاف ارادت خداوند
غره این تصور کرده باشد و هر که خبر از خوف خداوند تعالی اند ندید
این تمسک ناپسندیده بود و محققان این راه اینچنین فعل را شرک
خفی گفته اند و رسول الله این معنی اخبر فرموده که وحی فرستاد خدا
وند تعالی به داود فرستاد و پیغمبر را علیه السلام فرمود یا داود بشر المذ
نبین انا بوا وانذر الصدیقین ان لا یعجبوا یعنی که داود پیغامبر را
فرمودند که یا داود مژده مر آن گناهکاران را که چون توبه کنند

سوگند یاد کرده که بعزت تو که همه را گمراه کنم مگر آنان بندگانی که در

پرستش تو مخلصان بوند یعنی که استثنا کرده اظهار را که خداوند تعالی را

با اخلاص می پرستند پس هر که خواند که در اعمال خود این گوهر اخلاص

حاصل کردن وی بنده مخلصان باشد مر خداوند تعالی را و شیطان را

با ایشان که آن مخلصان کاری نیست و علم که اشرف صفات است نیز بوده

بعمل موقوف است و مرو عمل با اخلاص بازبسته است و باز اخلاص

بعمل است تا هرچه تمام شود پس در این باب جهد و دوام مجاهده و ثبات

قدم بر جاده شرع شروع کردن همین نیست زیرا که حاصل کردن از فرایض

روشن است و نیز ویکی اهل شرع این معنی گفته اند که آن عملی می دارد

سنت است با هر نفعی این از وی [illegible] بود و حضور چون حضور حاصل شود

او را اخلاص پدید شود و اهل طریقت گفته اند که هر عملی که از

نفس و شیطان اثری نبود آن عمل با اخلاص بود و دفع خاطر شیطانی

بعلم بازبسته تعلق می دارد تا اخلاص حاصل آید مسئله [illegible]

آن باشد که نظر اعتماد بنده در عمل خود نظر کند که ملائکه را خداوند تعالی
صفت خدمت ایشان را چنین فرموده است لا یعصون الله
ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون یعنی که ملائکه دایم
فرموده شده اند در امتثال امر خداوند تعالی هیچ بی فرمانی نمیکنند
و در عبادت عبودیت بغایتی مطیع اند که بهر وظیفه که فرموده شده اند
در کل حیوت ایشان را دران ترغیب نمی شوند و با چنین عبادت
داب ایشان آنست که دایم بعجز و بیچارگی و مسکنت و نیاز می گویند
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
یعنی که پاک تو از صفات حدوث ما ترا نمی توانیم پرستیم چنانکه
حق پرستیدن تست پس آدمی که عبادات و طاعات او بهزار
تقصیر آلوده شده و در دو رکعت نماز باطن خود را بی پریشانی
نیافته بود بر چنین اعمال و عبادات اعتماد کرده فخر عجب چه باشد
مسئله رسیدن الله بمحبت بنده که خفیست معنی گفته اند شیخ قدس الله روحه

ایشان را ابیا ملزم و بیم کن مر صدیقان را یعنی بترسان مر این صدیقان را

که عجب آرند در عمل علما ایشان را باطل کردانم شیخ قدس الله روحه

بیغمبر میفرماید که عاصی باعذر مطیع است و مطیع با عجب عاصی است یعنی

اگر چون عاصی پشیمان شود و توبه کند خداوند تعالی فرماید مر کرام الکاتبین

کاتبین را ان بنده را نامه اعمال او را که بد و سیئات او را محو

کنند و بجای هر بدی حسنات نویسند الا من تاب و امن و عمل

صالحا فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات

بس عاصی که بعذر و استغفار مشغول می شود خداوند تعالی کناهان

او را بطاعت بدل کرداند و اکر مردی شب و روز در عبادات

و طاعات بود که مر موی عجب در باطن او راه یابد خداوند تعالی همه

طاعات او را حبط کرداند لاجرم عاصی باعذر مطیع بود و مطیع

باعجب عاصی کردد که بدترین صفات ذمیمه مر بندکانرا

این صفت عجب است که مبطل اعمال بنده است و عمل ادنی را خود [illegible] محل

و عملی که بریا آورده باشد بسبب قبولیت خداوند تعالی بود و شیخ

قدس الله روحه فرموده که خداوند تعالی هفت آسمان آفریده است

تا اعمال بنده گان را نگاه دارد و هر آسمانی را دری پیدا کرده است و بر هر دری

فرشته نصب کرده است تا اعمال بنده گان را سره کنند چون از بنده مومن

عمل خیری بیاید فرشتگان که حفظه اعمال اند آن عمل خیر را با آسمان

دنیا رسانند آن صراف که بر در آسمان دنیاست آن عمل را سره

کند و گوید که این عمل شایسته حضرت خداوند تعالی نیست این

عمل را باز گردانید که آرنده این عمل نمام بود عمل نمام را نگذاری تا برآید

چون عمل دیگری برآرند که این عیب نبود از این آسمان گذرانند

تا آسمان دوم رسد آن صراف که بر در آسمان دوم است گوید که این

عمل را باز گردانید که شایسته حضرت حق نیست که بر خداوند تعالی

بازی امر فرموده است که هر عملی که بیارند آرنده آن عمل منفعت

فرموده اند که هر عمل که از وجود آدمی میاید توفیق آوردن

آن عمل از خداوند است بنده را و آن توفیق بر اعمال سابق است

زیرا که تا توفیق نه دهد بنده نتواند که عبادتی بجا آرد پس هر آن بنده

که اعمال خیر را که می آرد از خود بیند وی نفی توفیق کرده باشد و هر

توفیق طاعات از خداوند تعالی نداند این شرک بود پس بنا برین معنی

عجب را شرک خفی گفته اند پس رونده باید که ضمیر خود را پاک دارد از پی

شائبه عجب و عمل را بتوفیق خداوند داند و آن عمل را در نظر نیارد

یعنی بر آن اعمال اعتماد نکند و بعد از ادای آن [illegible] استغفار

مشغول شود و خود را در آوردن عمل مستغرق و نیت [illegible] بیند را از آنها غیر [illegible]

این شوائب نگاه دارد تا و آن [illegible] اعمال اخلاص بود آنگاه سبب

قبولیت حق تعالی شده بود و هر عملی که نظر اعتماد در آن عملی

کنی و آن عمل را قیمتی داری و نیت او با شوائب ملوث

شده بود آن عمل هرگز [illegible] یافته و دیدار آنرا شرک خفی گفته اند

عمل حضرت حق را می شاید حفظه اعمال گویند که چهار صراف سره کرده

کرده اند عیبی نیافته اند آن فرشته گوید که مرا خداوند تعالی بدین امر

فرموده است که هر عملی که بیاورند که آرنده آن عمل غیبت کننده باشد نگذارم

تا برآید چون عملی دیگر برآرند که آن عمل از هیچ نقصان خالی بود

با آسمان ششم برسند آن صراف که بر در آسمان ششم است گوید

که این عمل را باز گردانید که این عمل لایق حضرت نیست

کار آنکه مرا خداوند تعالی بدین امر فرموده است که هر عملی که بیارند که آرنده

آن عمل از خوف خداوندان بوده است نگذارم که آن عمل برآید

چون عمل دیگری بیاورند که از همه نقصهای صافی بود با آسمان هفتم

برسند فرشتگان آسمان هفتم همه حاضر شوند که گفته نیا عملی برآمد

آن صراف که بر در آسمان هفتم است گوید که این عمل را باز گردانید

که شایسته حضرت او نیست که کار نیست که مرا خداوند تعالی بدین امر فرموده است

از خلق باز دارنده بوده ثانی تا عمل او برآرند چون عمل دیگری بیارند

که این دو عیب در آن عمل نباشد از این دو صراف بگذرد با آسمان

سیوم برسد آن صراف که بود در آسمان سیوم است آن عمل را سیره کنند

و گوید که این عمل را باز گردانید که این عمل لایق حضرت احدیت

نیست که مرا خداوند تعالی باین امر فرموده است که هر عملی که بیارند

که آرنده آن عمل خورده بوده ثانی تا عمل او برآرند چون عمل دیگری

بیارند که ازین عملهای پاک بود با آسمان چهارم برسد آنجا صراف که

بر آسمان چهارم است گوید که عمل این شایسته نیست مر حضرت

آفریدگار را این عمل را باز گردانید که مرا خداوند تعالی باین امر فرموده است

که هر عمل که بیارند که آرنده آن عمل ربا خورده بوده ثانی تا برآید چون

عملی دیگری بیارند که ازین چهار عیب پاک بود با آسمان پنجم برسند

آن صراف که بود در آسمان پنجم است گوید که این عمل را باز گردانید که این

عمل

باخلاص که

که از ارباب می گویند عجب و ریا از بزرگ خفیه برین معنی گفته اند و این عمل

مهم ترین کارهاست و اشرف اوصاف سالک راه است شناختن خاطر

حاصل می آید و شناختن خاطر بطهارات باطن حاصل می آید

و طهارت باطن در متابعت روش خواجگان زود می نماید

پس کل راه خداوند بحقیقت درین روش خواجه بزرگ خواجه عبد

الخالق غجدوانی رحمة الله علیه است که پیران ترجیح داشته اند سلسله

بسته اند که ریا چیست و سمعه چیست شیخ قدس الله روحه

فرمودند که ریا را از رویت گرفته اند و رویت نمودن باشد

یعنی که هر عملی که کنند از آن عمل نیت مردمان بود تا در ایشان عمل را اعتبار

کنند دیگری دارند و گویند که مردی عابد است و سمعه آنست که چنانکه

در عمل نیت او رضای خداوند تعالی نیست و در رسانید این عمل

بخلق مقصود او رضای خلق بود و مقصود او نیست او از شنیدن علم

که هیچ کسی نیارند که آن زنده آن عمل از آن زنده به بود و هادر بود نالی
کز آن عمل او را برآرند چون عمل دیگری بیارند و همه حریفان مسخره
کنند و هیچ عیبی و نقصانی نیابند آن عمل از هفتم آسمان درگذرد
و بعرش رسد خطاب حضرت برسد که این عمل را باز آگردانید
و بروی آن زنده او بزنید این هفت حرف گویند که خداوندا بر آن
عیوبی که ما را مطلع کردانیدی ما هیچ از آن عیوب در این عمل
نیافتیم این عمل را چه نقصان رسید و حضرت عزت فرماید که
شما را اطلاع بر ظاهر اوست ولیکن من مطلع ام بر اسرار او و می
دانم که در وقت آوردن این عمل نیت او خالص از برای رضای
من نبوده است و این عمل را بریا آورده است این چنین عمل را رد کنید
آورده اند که در این عمل غیری را با من شریک کرده است اگرچه بظاهر
بخدمت من مشغول کرده است اما بنظر باطن بغیر التفات کرده است

کر اکه ا

اودی می فرماید که در دوزخ ایشان را ذلیل می کند
و آن ذلیل جای بازگشت ایشانست که در نماز ریا می کنند و علم اصلاح
آن نمی دانند با آنکه سعی در عمل خود را بهر نمایندگان نشیند و در ریا
نمودن مقصود ایشان غیر رضای خداوند تعالی باشد و بحکم حدیث
رسول این جماعت مرائیان فردا در دوزخ با منافقان باشند
که رسول می فرماید قال النبی علیه السلام من تشبه
بقوم فهو منهم پس چون جماعت مرائیان را مشابهت
به منافقان هر آینه فردا با ایشان باشند پس بنده را
باید که در آن کوشد که باطن او از این دو صفت ذمیمه پاک
شود تا آنگاه در عمل او اخلاص پدید آید اما بعضی از مشایخ
گفته اند که چون بنده مومن در خلوت باحتیاط عمل کند و در
جمعیت بطریق رخصت عمل کند این معنی نفی ریا بود و بعضی گویند
اگر کسی در خلوت بطریق احتیاط عمل کند و در جمع عمل کم کند و در ملاء احتیاط

این کود

اظهار فضل و طلب جاه بود و حاصل کردن دنیای بود و سمعه

نماید

علم از برای اظهار فضل و جاه خود کوید و بیان علم را دام

ساخته باشد و ریا آن بود که عملی را از برای مردمان ارد شیخ قد

س الله روحه فرموده اند که آرنده اعمال با ریا و سمعه را نسبت

ست با منافقان چنانکه منافقان نماز را از برای دیدن خلق

می آمدند بی عقیدت باطنی و چنانکه منافقان در خیرات و طا

عات موافقت مؤمنان ظاهر کردند با ایشان نه از سر دین الله واصحابه

نیکو دانند مرائی را نیز عبادات و خیرات که می از نیت او

آن بود که مردمان او را نیکو دانند و چنانکه خداوند تعالی منافقان را

جای بد کرده است که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ

النَّارِ مرائی را نیز جای معین شده است که فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ

الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُ

ون

بوده است از صفات ذمیمه بصفات حمیده نقل کرده و سفر

حقیقی اینست و خلوت در انجمن آن بود که باطن او بخداوند تعالی

چندان انس یافته بود و غلبات ذکر باطن او را چنان

مغلوب کرده باشد که هر چند در انجمن نشسته باشد او را

خلوت بود و از غلبات خلق و تشویش ایشان باطن او را نتواند

مشغول کردن چنانکه خواجه اولیا قدس سره در ده دو کرت

در صرافان بازار بخارا جهت خاطر بر او رده اند و این کار چنین

مردان است که باطن این جوان مردان را باین عالم

هیچ پیوندی نمانده بود و بکلی بدان حالتی که از امت هدیه

گویند مشغول می بودند پس ایشان را که بر دای بازار و خلق

با و شیخ قدس سره می فرمودند که علم سبب هدایت

است بندگان خداوند را و قوت راه است مروندگان

را که راه کن شرطا نیست که در بیا علم نیست صافی بود از همه

بجای نیارد این ریا بود اگر ریا بودی بایستی که بر روی خلق احتیاط
کردی تنهائی نکردی اما بنزدیک خواجگان ما قدس الله روحهم
وطیب اشباحهم این قول نامعقول است زیرا که بنده بچشم عمل
مامور است که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم
ایهم احسن عملا خداوند تعالی میفرماید که بدرستی که گردانیدیم ما بر زمین
زینتها را از شهوات و هواجس نفسانی تا بیازماییم آدمیان را
که کدام است از ایشان که نیکوتر باشد پس بنده را باید که چشم
عمل در خلا و ملا یکسان بود و در بندگی خداوند تعالی او را میان
تنهائی و جمعیت فرقی نباشد که کمال رونده آن بود که در هر دو حال
باطن او بغیر میل خداوند نکند و این صفت بر غایت نیت باشد
که نفی ریا جز باین وجه ممکن نباشد زیرا که سفر در وطن خلوت در
انجمن کار مردان است شیخ قدس الله روحه فرمودند
که سفر در وطن آن بود که بر سر سجاده نشسته نیکو نفس

ورسول الله فرموده است جمیع اعمال البر بمقابله او حلول المعری

فی قلب المؤمن کنفثة فی البحر یعنی مانند که جمله اعمال خیر در مقابله

اندیشه‌ی بد مسلمانی رسانیده همچو آب دهن بود در دریا

که خداوند تعالی او را بیامرزد که اگرچه آن خیر را بریا کرده بود

اما عجب خودبینی است و نقصان این صفت در عذاب زیاده از

کرده است که مردود باید شد پس عجب بدتر از ریا بود اما ریا اگرچه

مقبول نباشد ولکن غیر را بر سر او اطلاع نیست که مردمان برای

هر ایی گمان نکوئی برند و او را از برای خداوند تعالی تعظیم می

کنند و هر جا عجبی بجنبد عقیدت در حق او برخورداری یابند

و شاید که بسبب گمان نکو مسلمانان اعمال او با اخلاص آراسته شود

و بصلاح باز آید اما مرد معجب در حق مسلمانان بدگمان بود و طاعت

و خیرات خود را همه کس را زیاده انگارد و آن بسبب عجب باطن او بود پس

تا بیان علم شرع احکام از و سبب هدایت وارث شود

بزرگوار را و از آن گفتن علم مر عالم را این سعادات بحاصل آید

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که منه اکونه

العلم خیر من عبادت عشرة الاف سنة می فرماید که شرع

احکام شرح و رسانیدن علم یک ساعت [illegible] که از ثواب

شبها و صافی بود بهتر از عبادت ده هزار ساله بود سید

پرسیدند که ریا قبیح تر یا عجب شیخ قدس الله روحه

فرمودند که هر عملی که از دنیا در وجود می آید که بریا بود

آن عمل را خداوند تعالی قبول نمیکند ولیکن از آن عمل خیر که

بریا کرده بود و از آن عمل منفعت بمسلمانان رسد آن

عمل را بدعای آن مسلمانان امید رحمت بود شیخ قدس سره

فرمودند که هیچ عملی را بریا آوردن اجازت نیست

مگر که بر امر دینی را زیرا که در آن کار منفعت مسلمانان است

که این خطر عظیم را وجوهات بسیار است ولکن دو وجه را از خواجه
خود معدن حکمت ربانی و ساکن کعبه سبحانی خواجه سلیمان قدس
الله روحه شنوده بودم که چنین میفرمودند که یکی وجه آنست که
خطر عظیم مخلصان آن بود که دایم در خوف و نگاهداشتن این
باشند که نباید که دزد و شیطان از جایی درآید و شائبه در اعمال
ایشان درافتد که ایشان دران حال باخود نباشند و یکی وجه
دیگر آن بود که مخلصان را خوف و خطر آن بود که نباید که در مرتبه
اخلاص ایشان زوال افتد یعنی که خوف ایشان از زوال
آن مقام باشد زیرا که خداوند تعالی بی نیاز است باندک تقصیری
که از بندگان خاص بیاید شود ابیات را بگیرد و پس سالک باید که هر چند
مقام او بلندتر بود خوف او بیشتر بود زیرا که هر چند که بآفتاب
نزدیکتر شود حرارت آفتاب را در روی اثر بیشتر بود که دیگران

باید که در حق همه خلق نیکو بحضرت آفریدگار دارد و که پیغمبر فرماید انا عند بی

گمان بود مگر که در حق خود و بطاعات خود بدگمان باشد و گمان نیکو

باشد و گمان نیکو بحضرت آفریدگار دارد که پیغمبر فرماید انا عند

ظن عبدی بی خداوند تعالی پیغمبر فرماید که من نزد گمان بنده خودم یعنی که

اگر او در رحمت بر بنده نیست که بمن بدگمان بود و همان گمان او با او

کار کنم و آنکه در حق خود بدگمان بود بنا بر آن اخلاص باطن او بود

زیرا که این صفت که بنده خود را مخلص داند صفت مخلص نباشد که

خود را و طاعات خود را در این راه قدری ننهد و در هر کار این

صفت پیدا شود و آن از نور باطن او بود و اخلاص بدان نور

شد

حاصل آید که شناختن خواطر است و هر دو بنده را که اخلاص حاصل

است

وی بنده مخلص بود و رسول الله بر مخلصان را به خطر عظیم نشان داده

وند

که والمخلصون علی خطر عظیم شیخ قدس الله روحه همی فرمود

که بنده که قدم در راه دارد بمجاهده و ریاضت اوصاف خود را

بجائی رساند تا که بصفات خداوند عز و جل موصوف شود

و سالکان راه خداوند که اصحاب طریقت و ارباب

حقیقت اند باین معنی مامور اند شیخ قدس الله روحه

میفرمایند که صفات خداوند تعالی بر دو وجه است یک وجه

آنست که صفات خاص است که بر غیر او اطلاق نتواند کردن چنانکه

صفات الوهیت و وحدانیت و امثال این صفات که در این

صفات تخلق امکان نیست و در بعضی صفات حق بنده ببعضی

تواند تروح کردن و آن نیز با توفیق او بسته چون سالک درین

راه منازل قطع کند و در هر مقامی بعضی از صفات حق موصوف

شود و چنین رود تا بهمه مقامات رسد آن صفات تمامی

در وی جمع آید انعقاد معنی تخلقوا باخلاق الله در سالک راه ثابت

شود اما از آن صفات که بر غیر اطلاق توان کردن اول صفت

شوائب پس تا بجائی رسند که ایشان را حیرانی و [illegible] بیکار کرد

وقتی که در اعمال پدید می آید بسبب عجب و ریا و سمعه بود و اخلاص محض آن

باشد که عمل از این شوائب خالی بود و آن که اعمال از این شوائب

صافی بود آن بحسن نیت حاصل آید و حسن نیت باز بسته نگاه

داشتن نیت که نیت را تواند نگاه داشتن و این نگاه داشتن

نیت بدوام بازگشت حاصل می آید و دوام بازگشت باز بسته

است بطهارت باطن و این طهارت باطن موقوف است

بهفت جزو آن هفت جزو نباشد تا ده طهارت دیگر حاصل

نیاید و کل این شرائط را در این باب شناخت حاجت شرح کرده

شده است ربنا اعمال ما را از این شوائب نگاه دار و باخلاص

مزین گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین [illegible]

تخلقوا باخلاق الله بدانکه معنی تخلقوا باخلاق الله آن

دنیاوعقبی وعقوبات عقبی جمله رونده راه خود را آنجا پناه و بیابت
تواند که از مکر شیطان و نفس نگاهدارد و از شر این دشمنان سالم
ماند بدین صفت سلامی موصوف شده باشد و صفت دیگر المؤمن
است و معنی مؤمن آنست که امان دهنده و ایمان دهنده جمله سالک
در تزکیه ظاهر و تصفیه باطن کوشند تا بمقام فناء نفس برسد و جمله
نفس فانی صفت کرده از شر او ایمن شده بدین صفت مؤمنی
موصوف کرده و صفت دیگر المهیمن است و معنی مهیمن آگاه
بوده بر حال بندگان جمله رونده در اوقات خود آگاه بوده و دوام
مراقبه حاصل کرده بود بدین صفت مهیمنی موصوف شده بود و صفت
دیگر العزیز است و معنی عزیز غالب بوده جمله رونده بر ریاضت
بر نفس و هوای او غالب آید بدین صفت عزیزی موصوف شود
و صفت دیگر الخالق است و معنی خالق آنست که هر چه
نیست کند و نیست را هست کند و جمله رونده را توفیق یافته بود

رحمانی است و معنی رحمانی بخشاینده بود و چون بنده خدم

در راه نهد و بر تن ضعیف خود بخشاید چو داند که این تن او

تحمل آتش دوزخ نتواند کردن با توبه نصوح رجوع بخشاید

بدین صفت رحمانی موصوف شده باشد و صفت دیگر الرحیم است

که معنی الرحیم بخشایش کر بود چون بنده توبه کرد بعد از آن بر تن خود

بخشایش گری کند شتابات بر توبه بدین صفت که رحیم است موصوف

شده بود و صفت دیگر الملک است و معنی ملک آن بود که متصرف

بر جای چون بنده را بر نفس خود تصرف شود و نفس خود را تواند

که مقهور کند بدین صفت ملکی موصوف شود و صفت دیگر القدوس است

و معنی قدوس آنست که نیک پاک بس چون سالک را علم شناخت

خواطر حاصل شود و اعمال خود را تواند که از تعلق شیطانی پاک کرد

بدین صفت قدسی موصوف شده باشد و صفت دیگر السلام است

و معنی سلام آن بود که سلامت دارنده بنده کون را از آفات

موجه بر بنده که هر جنایات و گناهی که ازیشان در وجود آید

بسیار را درگذارد و از جهت خداوند تعالی نیز امرزش خواهد بران امرزنده

از بنده خود را بدین صفت غفاری موصوف شود و صفت دیگر القهار

و معنی قهار آن بود که قهر کننده چیزها بنده تواند که آرزوها را از نفس خود باز

دارد و با نفس قهر کند بدین صفت موصوف شده باشد و صفت دیگر الوهاب

و معنی وهاب آنست که بسیار بخشنده چیزهاست سالک را شفقت بر خلق غالب

آید و درم قدم و درم از برای رضای خداوند تعالی از بندگان او دریغ

ندارد و هیچ اگر نفعه کند بر خلق بی ریا بود و بی منت بدین صفت واهبی

موصوف شده بود و صفت دیگر الفتاح است و معنی فتاح آن بود

که گشاینده چیزهاست سالک را علوم راه بحاصل آید و تواند که مشکلات

راه را بر خلق گشاده کند و گره و بند بی ورعی بر بندگان

خداوند تعالی او اندک گشاده کند اشتغال بدین صفت فتاحی موصوف شده

گردد و صفت دیگر العلیم است و معنی علیم آنست که بغایت

وتوبه نصوح کرده باشد خداوند تعالی سیئات او را نیست کند

وموجود گشته از وی در کردار و بعد از آن بجای هر سیئه حسنه

در نامه اعمال او ثبت کرداند چنانکه میفرماید فاولئک یبدل

الله سیئاتهم حسنات پس هر بنده که توبه نصوح

سیئات هست شده را نیست کرداند و حسنات بدل کرداند

بدین صفت خالق موصوف شده باشد و صفت دیگر البارئ

ست ومعنی البارئ آن بود که نیکوکار چنین بنده را باعمال

صالح مشغول شود و نیکوی کار پیش کیرد هم در حق خود و هم

در حق خلق بدین صفت باری موصوف ست شد و صفت دیگر

المصور ومعنی مصور آن بود که صورت کننده چنین سالک

بقوت مجاهده نقوش صفات حمیده در باطن ثبت کرداند

بدین صفت مصوریه موصوف شده باشد و صفت دیگر الغفار

ست ومعنی غفار آن بود که بحل آمرزنده چنین سالک باشد

و معنی عدل نیست که راست کننده جهد سالک راه تواند که میان

نفس و روح راست کند یعنی که مخالفت نفس کند و موافقت روح

کند یعنی میان نفس و روح است که در رعایت تعدیل ارکان

بجای آرد و هر چیزی را بجایگاه وی بنهد بدین صفت عادلی موصوف

گردد و صفت دیگر الخبیر است و معنی خبیر آن بود که آگاه از

حال بندگان جهد رونده را با وقات خود آگاه شد و افعال

و اقوال خود را رعایت کند از مخالفت شرع در سر و علانیه

بدین صفت خبیری موصوف شود و صفت دیگر الحلیم است

و معنی حلیم آنست که بردبار بود جهد رونده راه را هر نامرادی که

از خلق بوی رسد و هر آزاری که از آزارنده گان بر وی رسد دهم

صبور باشد بحلم و بردباری پیش آید و آن آزارنده را در میان نه بیند تا به

صفت حلیمی موصوف شده باشد و صفت دیگر آنست که العلی

و معنی علی آن بود که بهمه قدر نه از روی همگان جهد سالک

خوانده حضرت سالک در این راه بمرتبه رسد که هیچ دقیقه از رموز

بروی پوشیده نماند و در شناختن خود بکمال رسیده بود و بدین

صفت علیمی موصوف شود و صفت دیگر المعز المذل است و معنی

معز و مذل آن بود که عزیز گرداننده و خوار کننده حضرت رود و ره راه را تمام

خواری نفس و هند بیچ نتواند که نفس خود را خوار کرد از برای

رضای خدا تعالی روح را عزیز کند بطاعات بدین صفت مذلی و معز

موصوف شده بود و صفت دیگر السمیع است و معنی سمیع

آنست که شنونده راه را سخن حق شنودن از هر که گوید مانع نیاید

یعنی بزرگی و بزرگی نبود شنی که مانع شود از شنودن سخن حق از هر که

باشد بدین صفت سمیعی موصوف شده باشد و صفت دیگر البصیر

است و معنی بصیر آن بود که بینا حضرت سالک را صفت و همه محو شود

و بصیر بصیرت او منور فراست منور گردد و بینای عیوب خود شود

بدین صفت بصیری موصوف شود و صفت دیگر العدل است

آراسته بود بدین صفت حکیمی موصوف شده باشد و صفت
دیگر الولی است و معنی الولی آن بود که دوست مومنان
باشد چون سالک بکوشش در راه محبت دنیا را و غیر او را بتمامی از باطن
محو کرده باشد و محبت حق در دل او متمکن گشته بود بدین صفت
الولی موصوف شده باشد و صفت دیگر المحصی است و معنی
محصی آنست که شمار کننده انفاس باشد کانی چون سالک انفاس خود
مشغول شود بدین صفت محصی موصوف شده باشد و صفت
دیگر المحیی است و معنی محیی آنست که زنده کننده چون سالک
باقامت سنت رسول قیام نماید و زندگانی او بر وجه سنت
رسول بود بدین صفت محیی موصوف شود و صفت دیگر
الممیت است و معنی ممیت آن بود که میراننده چون سالک قدم در محاربه
نفس اماره و هوای نفس و مرادات او را زیر قدم آرد و نفس را
بقلعی فانی گرداند بدین صفت ممیتی موصوف شده باشد و صفت

در طلب رضای خداوند تعالی همت عالی دارد و بهر مرتبه سرعت

فرو نیارد بدین صفت ذو العلی موصوف گردد و صفت دیگر

المقیت است و معنی مقیت آن بود که قوت دهنده جمیع

سالک تواند که شکر روح را که صفات حمیده است

قوت دهد باقامت حسنات بدین صفت مقیتی

موصوف گردد و صفت دیگر الحسیب است و معنی

حسیب آن است که حساب کننده جمیع زونده را که مرتبه محاسبه

را رعایت کند بدین صفت حسیبی موصوف شده باشد و صفت

دیگر الرقیب است و معنی رقیب آن است که نگاهبان جمیع سالک

را مقام نگاه داشتنی حاصل آید که دائم خاطر را از بیرون رفتن

نگاه تواند نگاه داشتن بدین صفت رقیبی موصوف گردد و صفت

دیگر الحکیم است و معنی حکیم آن بود که صواب کار جمیع

سالک را مقام اخلاص حاصل آید و اعمال او با خلاص

الصبور دمعنی صبور آن بود که باز دارنده عقوبات از بند
گان تجنب سالک دست ازازار خلق کوتاه کنند و مسارلی
را قطع کنند و این نعت او صاف ذاتی اهل دل اهتمام و کمال حاصل کنند
تا در تحمل بار خلق نفس او بصبر پیش آید و نصیح صبر یا کم هو حسب
آزار بود آزاده بود او بود وجود او میباید و اگر ناگاه از راه
بشریت خواهد که قولی یا فعلی از وجود وی مشهود گردد در آن قول
یا در آن فعل آزاری بخاطر مسلمانی برسد وی بقوت
ربانی هم از اول آن قول یا فعل را چنان باز دارد که بهیچ
غباری بخاطر مسلمانی نرسد بدین صفت صبوری
موصوف شده باشد ربنا ما را از سعادات بهره تمام روزی گردان
و بشفاعت ایشان برسان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

باب بیستم در شناختن بهره و مطالعه به انک معنی مشاهده
آن بود که بنده به دیده سرشته مرحق تعالی را و دیدن حق بر دو نوع

دیگر المحیی ست و معنی محیی آن بود که زنده کننده جمیع سالک را

ذکر او بجان رسد و جان او ذکر شود بدین صفت محیی موصوف شود

وصفت دیگر المنتقم است و معنی منتقم آن بود که کینه

کشنده جمیع رونده راه مجاهده کینه مخالفات از نفس تواند

کشیدن بدین صفت منتقم موصوف شود وصفت دیگر

الهادی ست و معنی هادی آنست که راه نماینده جمیع

سالک را بمقام دعوت برسد و خلق را تواند راه بری

کردن و راه راست نمودن بدین صفت هادی موصوف

گردد وصفت دیگر الباقی ست و معنی باقی آن بود که پاینده

همیشه جمیع سالک از کل صفات ذمیمه فانی شود و بصفات

حمیده باقی گردد و آن مرتبه نهایت حال اوست که مقام مشاهده

ستر است بدین صفت باقی موصوف شود وصفت دیگر الظاهر

است

میکنید و راه دراز است توشهٔ راه کنید و منزل نامعین نیست
حذر کنید و از بی غباری کوتاه [illegible] و توبه و انابت مهیا سازید
پیش از آنکه اجل ناگاه بیاید ولی استعداد او روان کنید
و آن ساعت زمانی زمان ندهند زیرا که ما خلف آن گذشتگانیم
و بقیت آن پیش رفتگانیم که برین بساط پیش از ما جمع جمع
نشستند و هم برخاستند و درین رباط فانی و دنیا پیش
از ما قافله نزول کردند و هم بگذشتند و این جهان را گذاشتند
و برین مائده قوم حاضر آمدند و از آن قوم بسیار بی فائده
رفتند و درین طریق فریق فریق آمدند و هم فرو شدند که
از ایشان در جهان نشانی نماند و بعضی از ایشان که مغرور
شده بودند در نعمت و ثروت و اسباب و اموال و انتظام
احوال بیش از شما بودند چنانکه عاد ارم در طول قامت و قوت
بازو در عالم کسی مثل ایشان نبود چگونه بازیچه باد شدند که دیگر [illegible]

آن بود که بخواب بینند و یکی نوع آنست که در بیداری بینند
و این وجه که در بیداری بینند بر دو نوع است یکی نوع
را مشاهده گویند و یکی نوع را معاینه و آن نوع را که مشاهده
گویند آن بود که بدیده روح بینند ولیکن دولت معاینه در
دنیا جز مر حضرت رسالت را ممکن نشده است زیرا که اگر دولت
وصول بدان مقام کسی دیگر را ممکن بودی مر موسی پیغامبر را علیه السلام
بودی و در سوال ارنی انظر الیک جواب لن ترانی نیامدی
پس محققان این راه را معلوم شد که درین جهان فانی این دولت
باقی میسر نخواهد شد و امکان این زمان که می‌توانید وقت
تدارک است بر کار باشید و تقصیر مکنید و امل دراز را بمانید و غبار
غفلت را بدید که اجل نزدیک از صحیفه دل دور کنید و روی بکسب
خیرات آرید و فرصت غنیمت دارید که وقت عزیز است ضایع

و در اشتغال امر خدای تعالی کوشیدند و جهد بر بیان جان جانب
و از کار خود را ضایع نکردند بلکه تمامی اوقات عمر خود را
بکسب خیرات صرف کردند و زمینه عالم آخرت را مهیا شدند
و انفاس خود را به ذکر خداوند تعالی و خواندن قران و بگفتن تسبیح
و تهلیل و تحمید و تکبیر صرف کردند و خود را بتوبه مطهر کردا
نند و هوای دل ایشان بدان عالم مایل شده بود مردن را
طالب بودند و از روی آن جهان باطن ایشان افروخته و شکفته
شدند و دنیا بر ایشان تنگ شود و زندان و منتظران شوند
که قضاء اجل برسد و ایشان را از زندان دنیا به محنت برهاند و اینکه
در این احوال آن طایفه بود که بجد و جهد بسیار از صفات ذمیمه
بیرون آمدند و بجای هر یکی از صفات ذمیمه نفسانی صفات
حمیده روحانی حاصل کردند تا آنگاه باطن او چنان شود دل

اعمار کرده ضیاع و عقار مفروز رشته - و از هر خرده بها جا نهاده بر نخشیده

ان بناها محکم ایشان و قصرهای برم عمارات منیع بنا مدان ناسر

افرازان بصیحه از پای در افتادند و آن بادیه پیمایان را با خاک

یکی کردند فرعون متجبر متکبر جز از جمیع ملک را در زمین طغیان و عدوان

محکم کرده بود و طناب ز طناب کشیده بمقراض اجل عاقبت

طناب عمرش بریدند و اگرچه در زمین دنیا بامل و از بیخ با ب

فرو برده بود او را نیز باب فرو بردند و از زاده آب بانشش

فرستادند بسی از بیان حال این بدبختان مقصود انست که

تا شما بدانید که درین جهان ازین جباران فراوان بوده

اند و از بین کردن کشان درین عالم بی شمار تا تو نیز عقل

خود را کار فرمای و دران احوال ایشان فکر فی کنی و خود را از

خلاف فرمان چنین پادشاهی که واحد قهار است نگاه داری

ودانشما

الفقراء وحلیة الصلحاء و بی خیر الثیاب یعنی که خرقه صورت

درویشی است و پوشش درویشان است و خلعت عارفان

است و پیرایه اهل اصلاح است و این خرقه بهترین جامهاست

و نکوترین سترهاست و بعضی گفته اند که خرقه را از خرق گرفته

اند و خرق جامه دریده بود و بعضی گفته اند که خرقه مشتق از

از خلقان است یعنی که جامه کهنه و بعضی گفته اند که در کوه خرقه پاره

شد بی اصل یعنی ژنده پارهای کهنه شده که بهم دوخته شد

که خرقه عبارت ازان بود اما اصل خرقه درویشی خواجه بزرگ

خواجه عبد الغنی قدس الله روحه ازانجاست که چون این آیه یا

ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی

الحمید نازل شد که میفرماید ای آدمیان ای خوب

بندهایان فراموش کار شما درویشید بخداوند تعالی یعنی که

شما محتاج اید بخداوند تعالی و خداوند تعالی از شما توانگر و اطلاق است

رفتن بدان عالم را ازو بر و پذیرا که اینجا قوی باهمچنین ان عالم آبادان

باشد که عالم آخرت را بطاعات و عبادات معمور کرده باشد و عبادات

و خیرات باخلاص او برده لاجرم چنان ان عالم بود و اینچنین عبادات

که باخلاص آراسته باشد و از صفات ذمیمه خلاص یافته و بصفات

حمیده رسیدن در متابعت درویشان خواجگان که از خاندان خواجه

بزرگ خواجه عبد الخالق است که سر ارادت بقدم خلیفه این خاندان

و خلیفه این مخدومان و بتبعیه این مخدومان مردان این سابق

راه معنی خود آراسته کرده اند و باطن او را بمعرفت خود منور

کرده اند و دل او را بمحبت خود معمور کرده اند و سر او را بانجام

برسانند و روح او را مقام معاینه کرامت فرماید ربنا یا رب

روی این مردان با کرامت و سعادت که ما را این سعادت

برسان یا اله العالمین و یا ناصر الناصرین یا

خرقه که الخرقة صورة الفقر و کسوة الفقراء لبس

فقر فخر کرد که الفقر فخری مسئله رسیده که فقر چیست

شیخ قدس الله روحه فرمود بدانکه فقر بر سه نوع است چنانکه

رسول الله فرموده است الفقر سواد الوجه فی الدارین

یعنی درویشی است که سیاه رویی هر دو سرای است و باز فرمود

کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی نزدیک است درویشی که بکفر رسد دیگر است

باز رسول الله فرموده است که الفقر فخری یعنی درویشی

فخر و ناز منست پس در این سه حدیث لفظ درویشی

را ذکر کرد و معنی متفاوت چگونه باشد شیخ قدس الله روحه

فرمودند که آن درویشی را که سیاه رویی هر دو جهان فرمود

آنست که بجوری بنده را بی نوایی پدید شود ولیکن بخشنده بخواست حاجت

افتد آن درویش بسبب حرص و هوا بسجده ناامید گردد و از خداوند تعالی

و ستوده است وصفت جلال او است که وهو المحمود بکل
لسان یعنی وی ستوده است به هر زبانها و پس محمد اینست
که نام رسول الله تا ملتی کرده به الهام ربانی رسول الله را معلوم شد
که این آدمی را در وی بنشیم وصفت است حقیقی خداوند مر آدمی
را باید صفت وصفی کرده که انتم الفقراء الی الله و رسول
الله جمیع صفات حمیده انبیا و رسل جامع بود که اولئک الذین هدیهم
الله فبهدیهم اقتده و از اینجا که ملک مجتمع است خداوند
تعالی ذکر انبیا و رسل پیغمبر ما بید که ایشان بندگانی خاص ما اند هر یکی را
یکی از صفت خاص کرامت فرموده ایم و تو ای محمد علیه السلام که ...
ترین ایشانی پیغمبر مایم که آن همه اوصاف و شمایل بسنده بید را
که در کل ایشان بوده در وجود خود جمع آری تا بجمیع آن انوار
شرف و منزلت تو بر همه ایشان پیدا شود و رسول الله این
جمیع صفات را جمع کرده بود و هیچ صفتی فخر نکرد مگر بدین صفت
فقر

و نیز همه در باطن او هیچ نمانده بود که عبارت از درویشی است که هیچ نبود بس
نور [illegible] ظاهر و در باطن نیز از صفات ذمیمه هیچ نمانده باشد و نور
از ذکر و مد نور هیچ چیزی از وی باطن او اثری نمانده باشد
که الفقر فخری اینست و هیچ طاعتی را بحضرت خداوند تعالی
آن قربت نیست که این فقر فخر رسول الله است صلعم رسید که سالکی
که بدین فقر موصوف شده باشد علامت سالک آن [illegible] چه باشد
شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون سالک را این فقر که فخر
رسول است حاصل آید علامت او این باشد که با هیچ [illegible]
هیچ کس اعتماد نکند جز حق و با حال درویشی که انکسری نماید
و با کرشکی [illegible] سیری نماید ظاهر کند و با ضعیفی خود در طاعت قوت
نماید و در عبادات سستی نکند و در خدمت خداوند عز و جل
ملالت بطبع خود راه ندهد و تا چیزی نیابد شکر گوید هر چه
و نیز تعالی [illegible] چیزی یابد هم از برای رزاق خداوند را ایثار کند

پس حق بندگان او گفته است وآن حضرت سوال کرد سیاه رویی دنیا

بر خود نهادنی حاجت وجمیع صحابت [illegible] آمدند حضرت عزت جل

فرمایند که این جماعت اند آنانی که در دنیا در همه حالتی بندگان ما از ما گله میکردند از

نهایت این خطاب چنان [illegible] شنودند که گویا روی ایشان سیاه [illegible]

پس آن فقر که سیاه رویی هر دو عالم است بنیت وآن درویشی که بفقر نزد

آنست که وی بی برگی و بی نوائی و مسکنت و فقر شده اند بعبارت حضرت

بدین بیت مبتلا شود و سبب فوتی حال خود و سبب [illegible] برآن [illegible]

و درجات که [illegible] درویشی [illegible] خواهد بود که گاه لفظی که نقصان ایمان او

بگوید وآن الفاظ [illegible] را که بر زبان رانند خوار دارند و از دایره

بیرون رفته باشد واو را خبر نبود [illegible] که در نفس آخر معلوم شود [illegible]

پس این درویش که بفقر نزدیک است اینست وآن درویشی که رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان

درویشی فخر کرده است آنست که اگرچه دست از مال دنیا تهی بود ولیکن دل از محبت

مولی پر بود واگرچه از دنیا هیچ چیزی ندارد ولیکن عبادات که با خلاص [illegible] بسیار

بشیطان از صحابه او کرده و بس دوستی درویشی بجهد تا این
صفات در وی بود تا این مهابت از وی بر شیطان زند و اگر
سالک بدین اوصاف موصوف نباشد در دست نفس و شیطان
اسیر شود و در همه کارها متابع شیطان بود و بسبب ناشناختن
خاطر شیطانی را رحمانی اعتقاد کند چون صورت خیر بیند و بسبب آن
اعتقاد فاسد که در باطن او پیدا شود بدین صفت موصوف گردد
که کاد الفقر ان یکون کفرا شیخ قدس الله روحه می
فرمودند که هر درویشی که بی مقتدای سلوک راه کند و نتواند
که میان خاطر تمییز کند هر آینه دیو بن جدا رانند که کار نه صوابست
و خود کار او بر زبان آید و خداوند تعالی شرف و منزلت درویشان را
بر رسول الله کشف گردانیده بود و بنابران معنی می فرمودند که
الفقر فخری و لا فخری غنیا یعنی که مرا درویشی پیران
خوانند پیران تا انسان روح فی درویشی بودند و مرا دعیه طاعه

زیرا که هر که درویشی تاج دولت منتهیان است و جمال مطلعان

است و پیرایه مصلحان است و قبله نیاز طرف رسولان است

و باطن او خندان از شوق و محبت آفریدگار بود که اگر تو

انگری باطن ایشان را به همه درویشان جهان قسمت کنند

همه توانگر شوند و اگر درویشی ظاهر ایشان را به همه توانگران

جهان قسمت کنند همه درویش شوند و اگر حاجتی افتد شان

با خلق نگویند و اگر دهند شان قبول نکنند و دل ایشان از

همه دنیا فارغ گشته بود و سر ایشان از غیر خداوند تعالی

پاک گشته باشد و نظر ایشان جز در لطایف صنع آفریدگار نبود پس

چون سالک با این جمیع اوصاف موصوف گردد آنگاه الفقر

فخری او را مسلم شود و رسول الله در حدیث بمحبت این فقر

اشارت فرموده است که فرمود احب الفقر و الفقراء فقر السلطان

فی ظله میفرماید که هر که دوست دارد درویشی و درویشان را

بیان آنکه شیخ قدس الله روحه فرموده که اصل خرقه این خاندان

ازان پیر خانقاه صفا ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و آن حال

چنان بوده است که چون بتوفیق ربانی چهل هزار دینار در راه رضاء

خداوند تعالی آشکارا داد و چهل هزار دینار دیگر در نهان داد و گلیمی

پوشیده و نزدیک رسول الله آمد و بنشست رسول الله پرسید که یا ابوبکر

اهل و فرزندان را چه ماندی ابوبکر گفت الله و رسول یعنی فرزندان

را خداوند و رسول او مانده م در حال جبرائیل امین علیه السلام

بیامد خرقه پوشیده و خرقه دیگر آورد و پیش رسول علیه السلام نهاد رسول

فرمود که یا برادر این چه جامه است جبرئیل علیه السلام گفت که الله یقرئک

السلام یا محمد خداوند تعالی ترا سلام گفت و با سلام درود

فرمود یا محمد ابد آنکه در ازل خداوند تعالی خانه پیدا کرده بود بر دست

راست عرش و در آن خانه را مهر کرده بودند که هیچ فرشته

را نمی دانست در آن خانه چیست جز ابوبکر صدیق رضی الله عنه

خود می فرمودند که اللهم احینی مسکینا وامتنی

مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی ای

بارخدایا مرا مسکین زیان و مسکین میران و در شمار مسکینان

برانگیزان و این همه از آن می گفتند که در آن شب معراج عالم بالا درجات

درویشان را مشاهده کرده بودند و این دعا از رسول الله از آن

بود که درجات درویشان از درجه رسول عالی تر است و لیکن

این الفاظ از رسول از غایت تواضع و حسن خلق ایشان بود

که گاه گاه بودی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به در خانه

پیرزنان رفتی و گفتی که محمد را به دعا یاد دارید و هر بلال

فرمودند اذکرنی فی صالح دعائک یعنی که یا بلال مرا در دعای خیر

خود یاد کن پس این همه از تواضع ایشان بود و از آن خلق

عظیم که مر ایشان را بود چنانکه می فرماید که وانک لعلی

خلق عظیم مسئله پرسیده شد که اصل خرقه درویشان از کجا

رسید و چون جعفر صادق رضی الله عنه بعالم آخرت می رفتند آن جامه
نشانی خرقه را بسلطان العارفین سلطان ابو یزید بسطامی قدس
الله روحه دادند از برای آنکه اگر سلطان بایزید بسطامی رحمة الله علیه
از مقامات هفتاد و شیخ گذشته بودند و بهر پیری اقتدای کرده اند و چند
گاه مجاهده و ریاضت می کشیده و بکوشش بسیار ایشان عنایت
ازلی قرین می گشته است و بایزید را از مقام آن پیری گذرانیده آن
پیر او را بشیخی که مقدم تر از او بودی می سپرده اند تا از هفتاد و
پیر گذشتند و پیر آخرین سلطان بایزید جعفر صادق است رضی الله عنه
که خرقه از جعفر صادق رضی الله عنه بسلطان بایزید بسطامی رسید
و چون سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه بسفر آخرت
مسافر می شده اند اصحاب ایشان در انتظار می بودند که این تشریف
خرقه بکه می رسد که ناگاه سلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی
قدس الله روحه چشم گشاده اند و فرموده اند که ای یاران فرزندی

از سر مال آزاد آمده و در رضای خداوند تعالی درباخت و بنجی وکلیمی

اختیار کرد خداوند تعالی فرمود که در آن خانه را گشایید و ملائکه آسمانها را نهاد و

فرمودند که همه بر موافقت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خرقها پوشیدند

و مر خداوند تعالی فرمود که یکی خرقه را نیز دیگر محمد برنا او نیز بپوشد در سلوک

الله آن خرقه را پوشید و مدتی با آن جامه ملازمت فرمود چون وقت

خرامیدن بآن عالم رسید بحکم این فرمان که ان تودوا الامانات

الی اهلها امانت خرقه را با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تفویض کرد و لباس

فقر خرقه ست با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه رسید و بتشریف

خرقه مشرف شد و بعد از آن که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بحضرت

خداوند رفت آن نشانی خرقه بجعفر صادق رضی الله عنه سپردند

از برای آنکه ذکر کرده شد که از رسول الله صلی الله علیه و سلم با بوبکر صدیق

رضی الله عنه رسیده بود محرم آن سر جعفر صادق رضی الله عنهم شده

بود و اسم فقر بر وجست آمده بود لاجرم تشریف خرقه بایشان

بسطام سه فرسنگ است دران ده سال که در ملازمت تربت

بوده اند هر شبی از خرقان می آمده اند و در صومعه تربت تهجد

می گزارده اند و باز می گشته اند و آن سه فرسنگ راه را پس پای

می رفته اند تا پشت بسوی تربت نشود زیرا که بنای راه بر اد

ب است جز ملازمت بدین طریق که کردند کشف در راه بتمامی حاصل شد

و شبی بعد از ادای وظایف از تربت سلطان العارفین

سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه آوازی شنود که

یا ابوالحسن کار تو تمام شد باز گرد و خرقه ها را بپوش و خلق را

بحق دعوت کن ابوالحسن گفته است که اگر این آواز رحمانی است

مرا نشانی می باید باز آواز آمده است که چه می طلبی بگو ابوالحسن گفته

است که بدین آوازی که بر آمده که کار تو تمام شد دو برهان می خواهم

یکم زیرا که بر هر دعوی دو گواهی باید فتنه نیز دو گواه می طلبیم بدین

آواز که رحمانی هست یا نی یکی گواه این می خواهیم که [illegible]

ست در خرقان که وی را ابو الحسن خرقانی میگویند خرقه مرا بود دادند
و بر سجاده من او را نشانند خادم گفت که ما چه نشانی او را معلوم کنیم سلطان
بایزید گفت شما خرقه مرا بر میخ نهید چون وی بیاید نشانی آن
بود که خرقه من بی واسطه دستی بسر او در آید و چون سلطان بایزید بعالم
آخرت رفتند در همان روز ابو الحسن خرقانی را رحمة الله علیه تولد
یافته پیدا شد در خرقان و از آن کارهای شنیع باز آمد و روی به بیابان
نهاد و سی سال در بیابان مجاهده میکشید و ریاضات بی شمار
بر نفس خود نهاد چنانکه در آن مدت سی سال طعام او سبزه و علف
بود چون سی سال تمام شد آوازی شنوده اند که یا ابو
الحسن بسر تربت بایزید بسطامی رو که گشت و دوستی ما از انجا
خواهد بود ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه از بیابان بتربت سلطان
بایزید آمده دو سال دیگر بر آن بسر تربت سلطان بایزید بسطامی
رحمة الله علیه خدمت کرد و گشت ها بسیار یافت و از خرقان تا

که بر ایشان کذشته است در قلم نمی توان اورد و چند کسی

ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه در بنمای که هویت عبارت از ان

حال است رسیده و از اصحاب خود دیکر مریدان و متابعان ایشان بوده

اند شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه در فقر حقیقی یافتند

خرقه سلطان بایزید را شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه بشیخ

یوسف همدانی قدس الله روحه تسلیم کرده اند از برای انکه

ایشان در مقام دعوت بوده اند و پوشیدن خرقه را استحقاق

یافته لاجرم تشریف آن خرقه بایشان رسید و چون شیخ

یوسف همدانی رحمة الله علیه بدار باقی رحلت نمود ان نشانی

خرقه سلطان بایزید را رحمة الله علیه بخواجه بزرک خواجه عبد الخالق غجد

وانی قدس الله روحه سپرده اند از جای انکه خواجه بزرک خواجه عبد

الخالق را رحمة الله علیه سبق ذکر دل از حضرت خواجه خضر علیه الصلوة و السلام

رسیده بود بعدهم ان طریق که درباب مراتب متعدد ای کفته شده است

دبیرستان نرفتیم و قرآن را بغایت دولت می دارم می باید

مرا قرآن حفظ شود ولیکن کواه دیگران می خواهیم که مرا ذکر

دل ملک شود و باز آواز شنوده اند که این هر دو برهان را که تواد

خواستی نیوردان کردیم بر کار باش نه چنین نه کفتی یا فتی ابو

الحسن خرقانی رحمة الله علیه از انجا بیرون آمده اند و بخانقاه سلطان

بایزید بسطامی قدس الله روحه امده اند چون ابو الحسن قدم در آستانه

نهاد ند خرقه سلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی قدس الله

روحه از سر میخ در روان شده است و در سر ابو الحسن در آمده ابو الحسن

از بسطام بیرون امده اند و قرآن خواندن اغاز کرده اند تا بخرقان

رسیده اند قرآن را ختم کرده اند و ذکر اغاز کرده اند چنین نقل

کرده اند که در همان نفس اول که نفس را کرفته اند و بذکر مشغول

کشته اند هزار بار در ان یک نفس خداوند تعالی یاد کرده اند و بعد از ان

که بکوشش دعوة خلق مشغول شده اند حالات واوقات

غجدوانی رحمه الله علیه از گذشت وآن فریضه را بانجام وی

باز رسانیده وبعد ازان که خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق رحمه

الله علیه ازین دنیا بر وحشت روی کردانیدند وبعالم آخرت

بر روح وراحت رفتند خرقه را در میان سه یار منتهی یافتند

یکی خواجه احمد صدیق رحمه الله علیه ویکی خواجه اولیا رحمه الله علیه

که هر سه یار را اجازت کرده بودند بدعوت خلق وجمع خواجه

بزرگ خواجه عبد الخالق قدس الله روحه رفتند خرقه را خواجه

احمد صدیق پوشیدند از برای آنکه ایشان پیش قدم ازین

دو یار بوده اند وبعد ازیشان خواجه عارف ریوگری پوشیدند

بهمان اجازت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه از برای

آنکه خواجه عارف از خواجه اولیا بسال کلان تر بوده اند وبعد ازیشان

خرقه بخواجه اولیا رسید بهمان اجازت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق

بعضی چون کتبی را که سبق ذکر از خواجه خضر علیه السلام یافته
بوده اینه که خرقه خود به وجود او جست آید و چون خواجه بزرگ
خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه آن نشانی خرقه سلطان بایزید
را رحمة الله علیه با عزاز و اکرام در پوشیدند و با آن خرقه
کوشیدند تا بدرجه رسیدند که فرشته را از آسمان چهارم
بسبب تقصیری که بروی رفته بود خداوند تعالی او را با آسمان
دنیا فرستاده بود آن فرشته بخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
قدس الله روحه نشان داد و بنو که بدعا او خداوند تعالی تقصیرات
او در گذارد و بمقام خود رساند آن فرشته بنزدیک خواجه
بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه آمد و زیارت
کرد که مرا دعایی کنید تا خداوند تعالی مرا باز بمقام خود رساند
خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق قدس الله روحه دعا کفته اند خدا
وند تعالی تقصیرات فرشته را بدعای خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق

اولیا قدس الله روحه بعد از انکه خواجه سوکمان از دنیا درگذ
شتند ان نشانی خرقه بخواجه غریب رسید آن نیز باجازت
خواجه اولیا قدس الله روحه ان خرقه را پوشیدند و جمعی ایشان
از پس دنیا گذشتند ان خرقه را بخواجه سلمان سپردند و خواجه
سلمان باجازت خواجه اولیا قدس الله روحه ان خرقه
را پوشیدند و بسیاری کوشیدند تا مریدان ایشان بمقامی
رسیدند که مقتدای عالمی شدند و در صحبت ایشان بدر
جات عالی رسیدند و چون خواجه سلیمان قدس الله روحه
دنیا را پس انداخت و روی بمیدان عالم اورد سر بحضرت
خداوند فرستاد و گفت خداوندا امانتی از امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه قرنا بعد قرن بمن رسیده بود مرا بحضرت خود میخوانی این
امانت را بکه تسلیم کنم اشارت از حضرت بدو کس
از مریدان ایشان شد و خواجه سلمان قدس الله روحه

سوکری

رحمة الله علیه خواجه اولیا خرقه پوشیدند و مدتی مدید بر طریق مستقیم بس بود

کردند ناگاه فرمان کل نفس ذائقة الموت نازل شد خواجه اولیا قدس سره

روحه بموافقت پیر خود و اصحاب خود نظر کرده اند چهار یار را در مقام

دعوت یافته اند هر چهار یار را اجازتی که از خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق

رحمة الله علیه یافته بودند آن چهار یار را اجازت کردند و خرقه

را بامانت درمیان ایشان مانده اند و بحضرت رفته اند

ازین چهار یار که از خواجه اولیا قدس الله روحه ماندند یکی

خواجه دهقان قلتی بود و یکی خواجه سوکان بود و یکی خواجه حبیب

بود و یکی خواجه سلیمان بود قدس الله ارواحهم و ازین چهار یار

عزیز بموافقت آن یاران پیش قدم زندگانی کردند که چون خواجه

اولیا قدس الله روحه از میان ایشان بیرون رفت خرقه را خواجه

دهقان قلتی پوشید باجازت خواجه اولیا و بعد از خواجه اولیا

دهقان قلتی خرقه را خواجه سوکان پوشیده هم باجازت خواجه

عبد الخالق غجدوانی قدس سره گوش نهادند و بتمامی راه سلوک

کردند و هر که بایشان اقتدا کرده بود ازین اوصاف حمیده و خصال

پسندیده بهره تمام حاصل کردند و چون خطاب حضرت عزت رسید

که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك آن مرد کار

دان پیر بیدار جواب سمعا و اطعنا گفتند و این دنیا فانی را گذاشتند

و روی بعالم آخرت آوردند و سر در خلوة خانه عشق کشیدند

و بوصال حقیقی مخصوص گشتند و نشانی خرقه را و اجازت مر آن که از آن

مشایخ متقدم معظم بایشان رسیده بود و بدین ضعیف مسکین

حزین غمگین گذاشتند درین باب روی که این جمیع مرد از حضرت

توصیت که ما را با جمله مسلمانان در آن نفس آخرین از آب روی

ایمان جدا مکن و آن مسئله برسیدند که رونده راه را صفت

باید که بود و نه او را خرقه نبود شاید بوشیدن شیخ قدس الله روحه فرموده اند

که رونده راه را که خرقه بوشیده [illegible] ل خرقه نبود بوشیدا برای [illegible]

بالهام ربانی آن اشارت را فهم کردند و خرقه را واجازت بدو

خلق را بدین دو مرد بالغ روان کردند یکی خواجه پارسا بود و باجازت

خواجه سلیمان رحمة الله علیه مدتی مدید خلق را براه راست می خواندند و

راه می کوشیدند و چون عمر ایشان باخر رسید در همین راه جان

بحق تسلیم کردند و فرزندان ایشان نیز بهمان راه می روند توفیق

رفیق باد و دیگر خلیفه که ازین جمع خواجگان قدس الله روحهم

باقی مانده بودند و خرقه که شجره این خاندان است و یادگار این عزیزان

است بآن مقرب حضرت و مقدس سیرت و صاحب مقام استغراق

و علامت امامت و آن مقبول با مانات و آن مخصوص بکرامات

شیخ سعد الملة والدین رحمة الله علیه رسید و ایشان در جمیع این

صفات که در شرح انواع خرقه است در وجود مبارک ایشان جمع بود و تمامی

آن اوصاف موصوف بودند و ان خرقه را باجازت خواجه سلیمان

قدس الله سره پوشیدند و بهمانجا بیست سال در درویشی خواجه بزرگ [illegible]

از صفات روح بمکنت تسبیح مستغرق شد الکاه او را باید که رنگ

سبز پوشد بمقام برسیدند که روندہ راه را چه صفت باید که بود

تا او را خرقه سرخ شاید پوشیدن شیخ قدس الله روحه فرمودند

که چون روندہ راه مجاهده بسیار و ریاضت بی شمار صفت ذمیمه را از

باطن محو کند و بصفات روحانی موصوف گردد و از صفات نفس

صافی شود نوری در باطن او ظاهر گردد که نورانی بمنزله شمعی بود و عود روندہ

جهنی از خلق بی ادبی آید که بسبب آزار خاطر ایشان غمناک بود و نور باطن

او بران بیچ رکانند آن نور زایل و پروانه وار آن بی ادب را بسوزد

و نا چیز گرداند و بعد ما باز بره که عبادت او از آن حال اینست که

اینچنین روندہ را قتال صفت میگویند پس هرگاه این صفت برو روندہ

غالب شد او را باید که رنگ سرخ پوشد مقام برسیدند

که روندہ راه را چه صفت باید که بود تا او را خرقه سفید شاید پوشیدن

شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون روندہ راه بآن مقام رسیده

این رنگ کبود در کسی می پوشند که او را مصیبتی رسیده و در پوشیدن راه

اوقات فوت شده است باید که رونده را در پوشیدن خرقه

کبود نیت این بود که مصیبت اوقات فوت شده را و انفاس

ضایع شده می دارم چون درین صفت بود او را رنگ کبود شاید

پوشیدن رسیده که رونده را چه صفت باید که

بود تا او را خرقه سبز شاید پوشیدن شیخ قدس الله روحه فرموده اند

که چون رونده قدم در راه نهد و مصیبت اوقات ضایع شده پیش

گرفت بعد از اینکه اوقات شبانروز را بجا کار نماند و انفاس

خود را ضایع نکند و دایم بگفتن تسبیح و تهلیل و تحمید مشغول

شد و گفتن تسبیحات بر وجود او غالب شود از برای آنکه

رنگ سبز پوشیدن صفت فرشتگان است و صفت فرشتگان

اینست که گفتن تسبیح بر ایشان غالب است پس

هر رونده که صفت تسبیح بر وجود او غالب آید پوشیدن

هزار میخی میمی شاید پوشیدن شیخ قدس الله روحه فرموده اند
که هر رونده که نفس رشد رسید و داند که این نفس او دشمن اوست
بعد از ان بقهر این دشمن مشغول شود و هر که نبیند دشمن او را که نفس
اوست خوار دارد و بباطن با نفس خصومت نکند و اگر بعد از هر بخیم
که بران جامه بست از خلق آزاری بوی رسد تحمل آن آزارها دشوار
تواند کردن بی آنکه تغیری در ظاهر و باطن او راه یابد و آن آزار
تحمل کند و از خداوند تعالی آمرزش خواهد پس هر رونده که درین صفت
بود او را شاید که خرقه هزار میخی پوشد مطلقا سفید نمد و مدد داده
و صفت [illegible] که بود تا خرقه سیاه شاید پوشیدن شیخ قدس الله روحه
فرموده اند که رونده باید که در سیر و سلوک راه چندان کوشیده بود و [illegible]
بسیار نفس را درین راه بجایی رسانیده بود که اگر از همه عالم دو ملت
آدمی با و رسند نفس او نتواند که سر موی او را از راه بیرون برند
بلکه او را قوت آن شده باشد که از هر ملتی که باو رسد همه را هم رنگ خود [illegible]

که آن فرشته که بر دست چپ وی است که سیئات می نویسد آنکه

فرشته از نوشتن باز ایستاده که نفس خویش شد و همه اعضاء او را

از نقوش فاسده صاف گشته بود و نامه اعمال او را از سیئات

پاک کرده بودند پس اینچنین رونده را که بدین صفت بود او را

شاید که خرقه سپید پوشد مسئله پرسیده‌اند که رونده راه خدا را

صفت باید که بود تا او را خرقه پاره‌ها از هر رنگی شاید پوشید جواب

شیخ قدس سره فرموده‌اند که رونده باید که در سیر و سلوک راه خدا

کوشیده بود و ریاضت بسیار نفس را درین راه بجای رسانیده بود

که اگر از هفتاد و دو ملت آدمی با او رسند هیچکس نخواهند که سر

او را از راه برون برند بلکه او را دوستان شمرند که او از هر ملتی که باشد

همه را هم رنگ خود کند یا گرداند و او هم رنگ کسی نشود پس اینچنین

رونده را که درین صفت بود شاید که خرقه پاره‌ها را از هر رنگی بپوشد

مسئله پرسیده‌اند که رونده را چه صفت باید که بود تا خرقه

پس جفای خلق در رونده اثر نکند و مدح و ذم خلقان

در وجود او یکسان بود نه از مدح خلق در باطن او نشاط

مانی پدید شود و نه از اشتمام خلق در باطن او اندوهی پدید آید

و این صفت بدان معنی بود که از عالم نفسانی در وجود

او اثری باقی نمانده باشد پس چون رونده بدین صفت موصوف

گشته باشد خرقه سیاه او را شاید که بپوشد شیخ قدس الله روحه

می فرمودند که شیخ باید که مریدان را در تزیین اوصاف صبر و سلوک

فرماید و در تزیین اوصاف مرید را پرورش کند تا جمیع صفات

ذمیمه نفسانی از باطن مریدان محو شود و بجای هر صفات ذمیمه

نفسانی صفات حمیده روحانی پدید آید و حقیقت تخلقوا

باخلاق الله در مریدان او ظاهر گردد و صلاحیت آنکه طایفه

را توانند پرداخت مستوای گردد تا در ایشان پدید آید آنکه

شیخ مریدی را که بدین مرتبه رسیده بود خرقه پوشاند از برای آنکه

و واهم ذلکه پیش شود بس اینچنین روند در کار این صفت بود شاید که

بود شاید که خرقه با بار نهاد از هر زنگی پوشه عظم برسیدند که روند را

چه صفت باید که بود تا خرقه هزار میخی تاید پوشیدن شیخ قدس الله

روحه فرمودند که هر روندهٔ که نفس را شناسد و اوصاف ایمی

نفس او دشمن اوست بعد از آن بقهر این دشمن مشغول شود

و هرکه غیر دشمن او را کرد نفس اوست خوار دارد و با جانی با کسی

خصومت نکند و اگر بعد و هر بخچه دیگر را جامه ست از خلق از اری

الحال ای الم

بوی یار رسید لی شیخ قدس سره فرمودند که چون روندهٔ که بوی

راست بر قانون صراط مستقیم که راه شرع ست [illegible] تو گفته جواز

منازل آن راه گذر رو بمخالفت نفس مشغول بود و بتدریج هوای

نفس را قدم زیر قدم آرد و نفس را بکلی مقهور کرداند تا نفس

فانی گردد و پیش نفس را بر روندهٔ راه تصرفی نماند و آنها روندهٔ

از آن

بسر حد فنا و نفس برسد که منتهاء مقام روندگان است بعد

وراثت آمد وان وجود او در عالم غیب آمد و عالم ظاهر او

بامور شرعی از همه بود در نگاه داشتن اوامر شرع بکمال بود و در باطن

او باوصاف روحانی مزین شده بود و در نگاه داشتن سنت رسول

بغایت مبالغت کند این چنین رونده را خرقه شاید پوشانیدن

دنیا بعزت وجود آن مردان راه که وجود ما را از آتش دوزخ حرام گردان

وبعزت نبوت جمله پیغامبران که ما را توفیق متابعت اینچنین مردان

کرامت فرمای یا اله العالمین یا خیر الناصرین باب [illegible]

دوم در اوراد شب و روز بدانکه سنت الهی ابتدا اوراد از شب

کرده شد چنانکه میفرماید یولج اللیل فی النهار در ذکر شب و روز

شب را تقدیم فرمود و امثال این معنی در قرآن بسیارست که هر

کجا ذکر شب و روز رفت شب را بر روز تقدیم کرده است زیرا که در شب

بعبادت خداوند تعالی جز مردان نتوانند خاستن و بسیار زنان

غیرت تو بمقام مردان قدم زده اند درین راه اعتبار آگاهی دل راست

مريد را خرقه پوشانيدن نزديک اهل تحقيق اجازت
کردن است شيخ را پس بايد که تا مريد را نوبت دعوت خلق بدو
نيايد شيخ او را خرقه نپوشاند که بعضي از مشايخ مريد را خرقه
پوشانند باز چيزي بي ادبي از ايشان در وجود مي آيد خرقه
را از ايشان مي کشند شيخ قدس الله روحه مي فرمودند
که شيخ بايد که با احوال مريدان بينا بود و داند که مريد را نوبت
خرقه پوشانيدن شده است يا ني اگر ناشناختگي خرقه شده بود
آن مريد را خرقه پوشانند تا باز به بيرون کشيدن حاجت
نيايد که آن پوشانيدن اول نابينائي بوده است شيخ قد
قدس الله روحه مي فرمودند که تا اول و آخر مريد را به شيخ نما
نيند شيخ مريد را قبول نکند چه شيخ را آن بينائي بود که داند
که وقت خرقه پوشانيدن شده است آنگاه مريد را خرقه پوشانند
نيد اگر خرقه جامه فقر است که ايشان خرقه پوشانيدن نه رسم فقر و

نیست چنانکه می فرماید قلیلا من اللیل ما یهجعون وبا
لاسحار هم یستغفرون وفی اموالهم حق معلوم
للسائل والمحروم طائفه از بندگان خود می ستاید باین صفات
حمیده یعنی که بعضی از بندگان ما درین صفت بودند که از شب اندکی
نمی خفتند وجای خواب شان از برای رضای ما بدرود کرده بودند و همه
شب را در عبادات می گذرانیدند و چون سحر می شد باستغفار جان
خود مشغول می شدند و در مال خود نصیبه نهاده بودند از برای محتاج
را اگر می خواستند یا نمی خواستند خیر ایشان بهمه می رسید و رسول
الله یا [illegible] امور بودند که در شب برخیزند و عبادت کنند و نماز
تهجد برسول الله صلی الله علیه وسلم فرضیه بود چنانکه میفرماید یا ایها
المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد
علیه ورتل القرآن ترتیلا یعنی که ای جامه در سر درکشیده
برخیز از شب اندکی [illegible] آن اندک را نیمه آن میفرماید او نقص

وعمل باخلاص را چنانکه میفرماید فمن عمل صالحا من ذکر او

انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و خداون

تعالی میفرماید که هرگز دانا با نادان برابر نبود یعنی دانایان با نادان

برابر نبوند ولیکن آن دانایانی که در شب از برای ما ساجد و قایم بوند

از بیم عذاب فراق ما بامید رحمت و لقای ما چنانکه میفرماید امّن

هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر

الآخرة ویرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین

یعلمون والذین لا یعلمون و حق بنده دانست که

در جمیع وقت طرفة العین از بندگی کردن خداوند را

غافل نشود و کل اوقات شب و روز را در بندگی او صرف

دارند ولیکن آدمی را قوت آن قدر نیست که همی بود یا او

ازین سبب اهل راه را هر روندگان راه را چاره نیست و این او را دکا

هلاک است و ازین فرموده است که نبودا ما نمیند ترا ازین رهایست

ایات شمرا و رسول الله دست اما انبیا نسبت رسول بر امتان داخلیست

پس روندگان راه بحکم این حدیث قال النبی علیه السلام که فرموده

النوم یمیت القلب میفرماید که بسیاری خواب دل را بمیراند

بنابرین معنی سالکان راه در شب جای از برای رفع ملالت

سر بر بالین می نهند و باز از برای خدمت خداوند تعالی بر می خیزند

و ادای [illegible] شب کردن رونده باید که بر پهلوی راست برجهد که خداوند

تعالی در همه چیزها دست راست دوست میدارد تا بجائی که کفش یا موزه را

که پوشیدن باید که بیشتر قدم راست را بپوشید که رسول الله چنین فرموده

است ان الله تعالی یحب التیامن فی کل شیء حتی النعل

و الترحم و چون برخیزد نخست زبان بنام خداوند تعالی گشاید

و گوید که بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن حمد گوید مر خداوند تعالی را که زنده

کرده مرا بعد از آنکه میرانیده بود که رسول الله خواب را برادر مرگ فرموده است

قال النبی علیه السلام النوم اخ الموت پس حمد از

منه قلیلا او زد علیه یعنی که نیمه شب برخیز یا کمتر از نیمه شب
یا بیشتر از نیمه شب شیخ قدس الله روحه می فرمودند که اگر بر نصف
اختصار کردی شاید که نگاه داشتن نیمه شب بر رسول الله دشوار
شدی و بر صحابیان او نیز گران شدی پس کمتر از نیمه یا زیادت
از نیمه فرمود تا هر چگونه که بندگان او برخیزند بفرمان خداوند تعالی
خواسته باشد و چون برخیزی قرآن خوان که ورتل القرآن ترتیلا و رسول
الله فرموده است قال النبي عليه السلام اشراف امتي حملة القرآن
حافظان قرآن اند یعنی کسانی که بجاه بسیار بر تعظیم خود نهادند
و قرآن یاد گرفتند و بابی از معنی قرآن که معلوم کردند بعمل رسانیدند
داد برای رضای خداوند تعالی شب بنماز خاستند در حدیث
دیگر پیغمبر فرماید افضل العبادة قراءة القرآن پیغمبر فرماید که
فاضل ترین عبادات خواندن قرآنست و باز رسول الله تسبیح
گفتن مامور بودند که ومن اللیل فسبحه والرکع از این

که خداوند تعالی مرین طایفه را دوست می دارد و بعد ازان که از

استنجا فارغ شود این دعا را بخواند اللهم طهر قلبي من النفاق

وحصن فرجي من الفواحش الحمد لله الذي جعل الماء طهورا والا

سلام نورا انگاه مسواک کند که در مسواک کردن رسول چنین فرموده است

قال النبي عليه السلام السواك مطهرة للفم ومفرحة

للملائكة ومرضات للرب رسول پیغمبر باید

که درست مسواک پاکی دندانست و شادمانی فرشتگان است

وخشنودی خداوند تعالی است پس نگاه داشتن سنت مسواک

بغایت مبالغت باید کردن و بعد از مسواک این دعا را بخواند

اللهم اجعل تسوكي هذا تمحيصا لذنوبي ومرضاة

لك يا سيدي وسنت بعد ازان بوضو ساختن

مشغول شود چون دست راست را بشوید این دعا را بخواند که بسم الله

العظيم والحمد لله على الاسلام اللهم ثبتني

خواب بیدار شود چنین گوید که الحمد لله الذی احیانی بعد ما امات
نی و الیه النشور آنگاه با شتاب و وضو بیرون آید و از انجا بیاید
عقیب سه سنگ اندازد و خود را بکلوخ پاک کرده و بآب استنجا کند
که این فعل بهتر است و نیز خداوند تعالی محبوب است چنانکه در حق آن جماعت
قبا می فرماید که فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب
المتطهرین یعنی قبیله ایست در عرب که آن قبیله را قبا می گویند روزی
رسول الله باین قبیله رسید جبرائیل علیه السلام بیامد و این آیه آورد
که خداوند تعالی می فرماید که درین جای مردانند که دوست می دارند پاکی را
و خداوند تعالی دوست می دارد پاک کنندگان را رسول الله فرمود که یا
جبرائیل علیه السلام این قوم را چه صفت است که خداوند تعالی ایشان را
مردان خواند و چنین تشریف حق ایشان فرمود جبرائیل
گفت که صفت این قوم اینست که چون قضاء انسانی بیرون کنند
و از انجا که بیرون می آیند خود را بکلوخ پاک می کنند و بار دیگر بآب

و اگر زنی نظر [illegible] و شرف [illegible] حج [illegible] شود این

دعا را بخواند که اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا من وراء

ظهري [illegible] در حق مسح سر کرده این دعا را بخواند که اللهم غشني برحمتك

[illegible] علي من بركاتك [illegible] در حق مسح گردن کند این دعا را بخواند

که اللهم اعتق رقبتي من النار والسلاسل والاغلال در حق مسح

[illegible] این دعا را بخواند که اللهم اجعلني من الذين يستمعون القول

فيتبعون احسنه و در حق قدم راست شوید این دعا را بخواند که اللهم

ثبت قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام و در حق

قدم چپ شوید این دعا را بخواند که اللهم اجعل سعيي مشكورا

و ذنبي مغفورا و عملي مقبولا و تجارتي لن تبور برحمتك

يا عزيز يا غفار بعد از آن روی سوی آسمان کند و این دعا

سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت

رسول

على دينك الاسلام وعلى سنة نبيك محمد

صلى الله عليه والسلام وجول دمائيكن اسنو يد ابي

دمائيكن انجو اندكر اللهم اعني على ذكرك وشكرك

وحسن عبادتك وتلاوة كتابك الكريم

دجن بيچار شو يد ابي دمائيكن انجو ندكر اللهم ارحمني

رائحة الجنة وارزقني نعيم اهل الجنة وجون

روري شتن اعاركن دمت كسند وجنن كوبه كرنوبت

ان توعنا للباحة الصلوة ولنا اله الحدث

واستلام الله تعالى وابن دمائيكن انجو ندكر اللهم

بيض وجهي بنورك يوم تبيض وجوه وتسود

وجوه بكبريائك ورحمتك

[illegible]

خواندن مشغول شود چهل بار این تسبیح را بخواند که سبحان

الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده که رسول الله در

این تسبیح چنین فرموده است قال النبی علیه السلام کلمتان

خفیفتان علی اللسان و ثقیلتان فی المیزان حبیبتان

عند الرحمن یعنی رسول الله فرموده که دو کلمه است که گفتن این دو

بغایت سبک است بر زبان و لیکن ثواب این دو کلمه فردا در ترازو

بغایت گران است و این دو کلمه نزد خدا و ند تعالی دوست

داشته است و بعد ازین تبیح ۳ بار این دعا را بخواند که اللهم

لک الحمد لا اله الا انت ربی انا عبدک امنت بک

مخلصا لک دینی اصبحت علی عهدک و وعدک

ما استطعت و اتوب الیک من سئ عملی

و استغفرک لذنوبی انه لا یغفر الذنوب

الا انت بار چهل بار این دعا را بخواند که اللهم

وحدک لا شریک لک واشهد ان

محمدا عبدک ورسولک باز روی بسوی زمین

کند و چنین گوید اشهد ان شهد ان لا اله الا الله

واشهد ان محمدا عبده ورسوله انگاه

این دعا بخواند که اللهم اجعلنی من التوابین

واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک

الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف

علیهم ولا هم یحزنون باز سه بار سورت انا انزلناه

بخواند انگاه دو رکعت نماز شکرانه وضو بگزارد و بعد از این

دو رکعت هر دعائی که میگوید بی شک اجابت شود

و چون صبح بدمد برخیزد و سنت نماز بامداد انجا بگزارد و در رکعت

اول سورت قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت

دوم سورت قل هو الله احد بخواند و بعد از ان بود

بخواند

دو رکعت نماز گزارد و با اشتغال معنیست غیر از آن که در صحه

مشغول شود تا بوقت نماز پیشین و بعد آن گفته ام

از حاجت باز گشته و بهر شغلی که بود و بعد چندانکه پیش از نماز

دیگر شود از فارغ گردانید تا جمع نماز دیگر گزارد و از جای نماز برود

آمدن حاجت نباشد و جمع نماز دیگر بجماعت گزارد و سورت

عم یتساءلون بخواند که رسول الله فرموده است هر که سورت

النبأ بعد العصر سقاه الله تعالی من نهر فی الکبر قبل ان یموت

بی فرماید که هر که بعد از نماز دیگر سورت عم یتساءلون

بخواند خداوند تعالی او را حالتی نیکو از کوثر سیراب گرداند بعد

از این باستغفار و تفکر مشغول شود یا تسبیح مشغول شود تا نماز شام

و از آن جای نماز برخیزد و جمع نماز شام گزارد و بعد که

بیکبار صد رکعت نماز گزارد و انگاه بخوابگاه آید و جمع نماز

خفتن متوجه برخیزد و بجماعت حاضر شود ...

نشهدك ونشهد حملة عرشك وملائكتك

وجميع خلقك فانك انت الله لا اله الا انت

وحدك لا شريك لك واشهد ان محمدا

عبدك ورسولك انكاه [illegible]

[illegible] اللهم انا عبيدك

ببابك فقيرك ببابك مسكينك ببابك انت

[illegible] يا رحيم ويا غفور انكاه

[illegible] بسم الله والسلام على رسول الله اللهم

افتح لي ابواب رحمتك وابواب مغفرتك [illegible] وادخلني

[illegible]

[illegible] سلطانا نصيرا [illegible]

مباركا وانت خير المنزلين [illegible]

[illegible]

باید سه بار بگوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة و
الروح و سر از سجده بردارد و یکبار آیة الکرسی بخواند و باز
بسجده باید رفت و سه بار بگوید سبوح قدوس ربنا و رب
الملائکة والروح و سر از سجده بردارد و سه بار بگوید توکلت
علی الحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد لله رب
العالمین پس این دعا بخواند اللهم ان دخل السنة
فی ایامی ذنبک و لم اعلم به تبت عنه و اقول لا اله الا الله
محمد رسول الله اللهم ان دخل الشرک فی
جمیع ایامی و لم اعلم به تبت عنه و اقول
لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان
دخل الذنب الغیبة فی العمر ولا اعلم به تبت
عنه اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
ان دخل العجب الکبر فی جسدی و لم اعلم به تبت

که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است که

بشّر المشّائین فی ظلم اللیل الی المساجد بالنور التام

یوم القیمة می فرماید کسی که در آن شب قدم زند که او نیکو

شب بسوی مسجد که ایشان را روز قیامت در روشنائی تمام

بوند و در حدیث دیگر می فرماید من صلی العشاء بالجماعة

کتب الله له بکل رکعة ثواب عتق نسمة رقبة من اولاد

اسمعیل و لو مات الی وقت الفجر مات شهیدا رسول

الله صلی می فرماید که هر آن بنده که کاهلی نکند و نماز خفتن را بجماعت

گزارد خداوند تعالی فرماید تا ... ثواب

... که از هر فرزندان اسماعیل ...

در نامه اعمال او بنویسند و اگر در آن شب بمیرد ...

شهید ... نماز خفتن گزارد و ... گزارد ...

گزارد ... بار بگوید سبحان الملک القدوس ...

رکعت که گفته شد تعقیبات نمازند و شکر از دعوات که از بعد بجهت

دیگر از نماز بعد مشغول شوند و نماز تهجد دوازده رکعت است

بجا آرد بسلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و سه بار سورت قل هو الله

احد بخواند و بعد از هر سلامی یکبار این آیت بخواند که و من اللیل

فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمو

دا و هر بار بعد از تمام کند این دعا بخواند که اللهم

نور ظاهرنا بخدمتک و باطننا بمعرفتک و قلو

بنا بمحبتک و اسرارنا بمشاهدتک و ارواحنا

بمعاینتک اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا

الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه یا عظیم الرجاء ویا واسع

العطاء یا من لا یتعاظمه شیء ان تؤتینا خیر الدنیا

وخیر الاخرة وان تصرف عنا شر الدنیا ابد

ت واقول لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم ان دخل الريا والسمعة في عملي ولم

اعلم به تبت عنه لا واقول لا اله الا الله

محمد رسول الله اللهم اني اسلمت نفسي

واهلي ومالي واولادي وازواجي اليك

ووجهت وجهي اليك وفوضت امري

اليك رغبة ورهبة لا ملجا ولا منجا

ولا منجى منك الا اليك امنت بكتابك

الذي انزلت ونبيك الذي ارسلت

انگاه سر بر بالین نهد و همت بدان دارد که صورت

یا بر خیزد بار دیگر وظایف مشغول شود و اثری [illegible] آمده

را ورد خود سازد که این ورد کاهلان نیست اما ورد

[illegible] کیمیا [illegible] انداخت که [illegible] سحر [illegible] و بر

زنند

ربی الاعلی گوید و بار ده بار همین تسبیح را گوید و سر از سجده دویم
بار بنشیند و ده بار همین تسبیح را گوید آنگاه بقیام دوم برخیزد
و فاتحه و سوره بخواند و ده بار همین تسبیح را گوید در باقی ارکان بهمان
ترتیب ده بار همین تسبیح را گوید چون بقعده بنشیند ده بار همین تسبیح را گوید آنگاه
التحیات را بخواند و دو رکعت دیگر را بر همین ترتیب بجا آرد
و تمام کند و بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم اغفر لی
ذنوبی و خطایای کلها و انعشنی و اجبرنی
واهدنی لصالح الاعمال فانه لا یهدی لصالحها
ولا یصرف سیئها الا انت اللهم اغفر لی ذنبی
کله دقه و جله اوله و آخره علانیته و سره
یا غفار الذنوب اغفر ذنوبی یا عفو یا رحیم
بار برخیزد و چهار رکعت دیگر با تسبیح را ده ده در قنوت اول بار

و رحمتك يا ارحم الراحمين انگاه خيزد

و چهار ركعت نماز تسبيح شروع كنند و ثنا بخوانند اعوذ بالله

من الشيطان الرجيم گويد و بسم الله الرحمن

الرحيم و فاتحه بخوانند و سورت خواند

بيست انديشه بود انگاه پانزده بار گويد سبحان الله

و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر انگاه بركوع

رود و سه بار گويد سبحان ربي العظيم و ده بار همين

تسبيح را گويد و چون از ركوع بر آيد سمع الله لمن حمده

ربنا لك الحمد گويد و دستها بنشيند و ده بار ديگر

همين تسبيح را گويد انگاه سر بسجده نهد و سه بار گويد سبحان

ربي الاعلى و باز همين تسبيح را ده بار بگويد و سر از سجده بردارد

سبحان

بنشيند و همين تسبيح را ده بار گويد و باز سر بسجده نهد و سه بار

یازده بار گوید که استغفر الله ذا الجلال و الاکرام و [illegible]

دو بار گوید و دیگر اوقات نماز بعد از فاتحه یک بار سورت اذا جاء نصر

الله بخواند و بعد از نماز ده بار گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو

الحی القیوم غفار الذنوب ستار العیوب علام الغیوب

کشاف القلوب و اتوب الیه [illegible]

نماز بامداد دیگر از دو صد بار گوید سبحان الله و بحمده سبحان الله

العظیم و بحمده استغفر الله لا حول و لا قوة الا بالله

الاول و الآخر و الظاهر و الباطن بیدک الخیر یحیی و یمیت

و هو علی کل شیء قدیر و سه بار گوید اللهم لا تشمت

بی عدوی و لا تسالی صدیقی و بار چهل یک بار گوید یا حی

یا قیوم یا لا اله الا انت و بار این دعا بخواند که اللهم انی

اسعی الیک فقیرا خائفا مستجیرا فلا تبدل جسمی و لا

تغیر اسمی و لا تجهد بالبلاء انک علی کل شیء قدیر

خواند و سورت الحکم التکاثر و یکبار این تسبیح را بگوید

که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا

حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ملأ المیزان و منتهی

العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش و در کل ارکان این

چهار رکعت نماز این تسبیح را یکبار بگوید به همان ترتیب که

در آن چهار رکعت گفته شد و چون نماز تمام شود این دعا را بخواند

دعا بسم الله افتتحت و علیه توکلت و فوضت امری

الیه بسم الله ما شاء الله من نعمة فمن الله بسم الله

ما شاء الله لا یأتی بالخیر الا الله بسم الله ما شاء الله

لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله لا یسوق

الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله لا حول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن بخسبد و دو رکعت

دیگر بگزارد نماز استغفار بر همین ترتیب نماز تسبیح در هر دو قیام

گزارد خداوند تعالی عطا دهد مر آن بنده را صد هزار شهید و پاک گرداند
از نامه عمل او صد هزار بدی و بنا فرماید مر آن بنده را صد هزار
درجه در بهشت و هر که توقف کند تا آفتاب برآید ثواب صد هزار بنده
آزاد کردن در نامه اعمال او ثابت کرده اند آنگاه برخیزد و دو رکعت
نماز اشراق بگزارد در هر رکعتی فاتحه خواند و یکبار این آیه بخواند که
واشرقت الارض بنور ربها ووضع الکتاب
وجیئ بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق وهم
لا یظلمون ووفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم
بما یفعلون باز برخیزد و دو رکعت نماز امان گزارد از شر
آدمیان و پریان و در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ
برب الفلق یکبار خواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ
برب الناس یکبار بخواند بعد از نماز این دعا بخواند که اللهم
انی اسئلک العفو والعافیة فی الدین والمعافاة فی الدنیا والآ

فبيدك

اللهم انا اصبحنا في عافية منك ونعمة وستر فاتم علينا نعمتك

ونعمتك وسترك في الدنيا والاخرة اللهم اصبحنا نشهدك

ونشهد حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك

بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك

لك واشهد ان محمدا عبدك ورسولك آنگاه

سوی مسجد روان شود آهسته و نرم و در راه کلمه لا حول ولا

قوة الا بالله العلي العظيم را بسیار گوید و چون بدر مسجد رسید

آستانه مسجد را بوسه کند و بهمان ترتیب که گفته شده بمسجد

درآید و بذکر و تسبیح گفتن مشغول شود تا آنگاه که جماعت برپای

شود برخیزد و فرض نماز بامداد را با جماعت بگزارد که رسول

علیه السلام فرموده است که من صلی صلوة الفجر بالجماعة

يكتب له مائة الف حسنة ويمحى عنه مائة الف سيئة ويرفع الله

له مائة الف درجة یعنی هر که آن نماز بامداد با جماعت

بخواند و بعد از آن این دعا بخواند اللهم افتح لی
کل خیر بابا و اجعل بیننا و بین کل
شر حجابا اللهم اجعل الهدی امورنا و اجعل
التقوی زادنا و اجعل الجنة مابنا و هب لنا
رضاک عنا و المعافیة فی الدنیا و الاخرة
برحمتک یا ارحم الراحمین انگاه یا رب قرآن
خواند و بعد از آن بنشیند مشغول شود تا وقت نماز ضحی انگاه
برخیزد و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه
یکبار سورة و الضحی خواند و بعد از نماز این دعا
بخواند اللهم انت ربی کما احب فاجعلنی
عبدا کما تحب یا رحمن الدنیا و الاخرة ارحم
علی فی لبسوله الدنیا و الاخرة اللهم یا مقلب
القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینکم و طا

بار بخیر و دو دو رکعت نماز گزارد از برای امان از رنج

بلاها و آفتها و در هر دو رکعت بعد از فاتحه شش بار قل هو

الله احد یا یکبار فاتحه بعد از نماز این دعا بخواند

اللهم احفظنا و لا تفضحنا اللهم انصرنا

علی اعدائنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا و لا

تسلط علینا فی دیننا و اللهم عافنا من کل

بلاء الدنیا و عذاب الآخرة بعد از این بخانه آید

و چون بخانه درآید بر اهل خانه سلام گوید که رسول الله

چنین فرموده است سلموا علی اهل بیتکم یکثر خیر بیتکم

یعنی فرماید که چون بخانه آیید سلام بر اهل خانه کنید تا خیر

و برکت در خانه شما بیفزاید آنگاه دو رکعت نماز در خانه

گزارد از برای آنکه خدا او را از فتنهها و بلاها در امان باشد

دارد و چون ... هفت بار انا اعطیناک الکوثر

العظیم والمسلمین کلهم اجمعین رحمتین و جعلها
مع الاحباب امین و حشر مع الذین انعمت علیهم
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن مشغول شود تا نماز پیشین
پس چون وقت نماز پیشین شود بانگ گویند پیش از بانگ
نماز بمسجد جامع آید و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعتی آیة الکرسی
یکبار و سه بار سورة قل هو الله احد بخواند آنگاه برخیزد
و سنت نماز پیشین گزارد و بعد از تسبیح مشغول شود تا اقامه گو
جماعت بر پای شود و نماز پیشین بجماعت گزارد و سنت گزارد
و بعد دو رکعت نماز گزارد و در رکعت اول این آیت بخواند
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام ثم استوی علی العرش تا من المحسنین و در رکعت دوم
این آیت بخواند قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا

طاعتك واحسن عاقبة امورى شب چهاردهم

و چهار رکعت نماز گذارد و در رکعت اول سورة والشمس خواند

بعد از فاتحه و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورة

والليل بخواند و در رکعت سیوم بعد از فاتحه سورة والضحی

بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه سورة الم نشرح بخواند

بعد از نماز این دعا بخواند اللهم اغننی بحلالك عن حرامك

وبطاعتك عن معصيتك وبفضلك عمن سواك

احيينا على الاسلام والسنة وامتنا على الايمان

والتوبة والمعرفة والشهادة پانزدهم چهار رکعت

نماز بگذارد و در هر رکعتی آیت قل اللهم مالك الملك

تؤتى الملك یکبار بخواند و بعد از نماز این دعا بخواند

العظيم يا هادى المضلين يا راحم المذنبين

عثرات [illegible] ارحم عبدك [illegible]

گزارد و شش رکعت دیگر بسه تسلیم گزارد و در رکعت اول الحمد

این آیت بخواند الحمد لله الذی خلق السموات والا

رض تا فسوف یأتیهم انبؤا ما کانوا به یستهزءون

بخواند و در رکعت دوم این آیات بخواند الم یروا کم

اهلکنا من قبلهم من القرن مکناهم فی

الارض تا سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون بعد از

نماز این دعا بخواند اللهم یا ذا المعروف الذی لا

ینقطع معروفه ابدا و لا یحصیه احد ابدا اعطنی

مما انا فیه و اجعل لی فرجا و مخرجا [illegible] و دو رکعت

دیگر گزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد

و یک بار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس

بخواند بعد از نماز این دعا بخواند اللهم یا ذا الفضل

و الغفران اسالک ان لا تدع لی [illegible]

والسماء العلية ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت

بها وابتغ بين ذلك سبيلا وقل الحمد لله الذي

لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم

يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا لعبد ... و ... اجعلنا

اللهم اني اسالك الصحة والعفة والامانة وحسن

الخلق والرضا بالقدر والتوكل في قلوب الناس

اللهم يا ذا العفو والغفران اسالك الامن دائما

والثبات على الايمان برحمتك يا ارحم

الي هميشه بار ... ابر و بكت مشغول بود با وقت ... دوكم

شود و بر غير دو ... جاحت روز و دو چهار ركعت ... نماز ... كذا

... بعد سورت والعصر خوانده فرنصيبه ... نماز

وبعد ... نماز ... واية الكرسي خوانده وسورت ... تشتا

... مشغول شود ... با ... شود ولادت ...

سر بر بالین نهاده و بعد از آن پیش شمس با حاجت نگوید خواجی ترتیب

را وظیفه دارد و در کل حیوت بندگان ایشان مجد آورده

جاری نبود و ایشان که بندگان خاص اند یک طرفة العین از حضرت

خداوند تعالی غافل نشوند شیخ قدس الله روحه [illegible] فرموده

بوده بند که چون آن دولت هر کسی نمی تواند که دریابند بارے

پیشتر از روند کار از این شغل از تربیت پس به کار باشند

و هم [illegible] در [illegible] دارند گشتن مشغول این پادشاه

و صحبت این پادشاه آن گشت که درین سرای [illegible] و [illegible]

رباط [illegible] گشت غافل نشوند و از [illegible] آن عالم با خبر باشند

زیرا که [illegible] آن عاقل گشت که از نوایب [illegible] بشنید

و بنده بود از [illegible] اندوه [illegible] و بندگان [illegible]

و بنده [illegible] از احوال [illegible] سرای [illegible]

[illegible] ایشان می [illegible]

علی الایمان اختم لنا بخاتمة الایمان یا ذا الاسلام مرباذ

الجلال والاکرام و چون نماز خفتن گزارد دو رکعت گزارد و میان

سنت و دیگر چهار رکعت نماز گزارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سه بار

آیة الکرسی خواند و در رکعت دوم سه بار قل هو الله احد خواند و در رکعت

سیوم سه بار آیة الکرسی خواند و در رکعت چهارم سه بار

قل هو الله احد خواند آنگاه و تکبیر گزارد و بعد از آن و

سه بار دیگر سبحان الملک القدوس و سه بار سر بسجده نهد و سه بار

بگوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح سر از سجده

بردارد و آیة الکرسی یکبار بخواند باز سر بسجده نهد و سه بار بگوید سبوح قدوس

ربنا ورب الملائکة والروح و سر از سجده بردارد و سه بار بگوید که

بالعلی [illegible] سبحان الله والحمد لله ورب العالمین

آنگاه یک بار سوره [illegible] قنوت بخواند و یک بار سورهٔ تبارک

الملک [illegible] بخواند آنگاه صد بار صلوات دهد و بعد از

بالاتر از بحث این مردان را دهی نیست چه اگر بحث نیست این از جمله کار

و حال است نه از راه حفظ و قال و از عیان است نه از بیان و از اثر است

نه از تکرار و از جوشیدنی است نه از کوشیدنی و از علم لدنی است نه از علم

کسبی و از علم وهبی است نه از جهت علمی که ایشان را در شأن ایشان آمده

علیهم السلام که رسول الله در حق این طایفه این سخن فرموده که قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء می فرماید که علمای امت

وارثان پیغامبران اند یعنی که عالم بحقیقت این طایفه اند

علامت ایشان با حق بست فرمان است که می فرماید که انما یخشی الله

من عباده العلماء و علما سه طایفه اند یکی طایفه اند که بعلم ظاهر عالم

و یکی طایفه اند که بعلم باطن عالم اند و یکی طایفه اند که بعلم ظاهر و باطن

از اینها بوده و اینچنین مردمان کم بود و اگر در یک عصر یک مرد چنین است

و اگر یکی بود در هر زمانه از مشرق و مغرب ...

و رسیده و ان یار جانی که با جان پیوند داشته [illegible] از [illegible]

ابیات [illegible] جدا کرده و ... [illegible] و ... [illegible] و شما را

نیز همین احوال [illegible] بعد از ان حالی که [illegible] ابدا من

بیند شنیده و به کار باشید که خداوند تعالی مزد نیکوکاران ضایع نمیکند

که انا لا نضیع اجر من احسن عملا [illegible] که [illegible] خداوند

جهانیان ضایع نمیکند نیکوکاران البته [illegible] که [illegible]

امیر ... [illegible] کرده [illegible] با خلق [illegible] خداوند [illegible] کرده [illegible] و احوال

[illegible] بصلاح [illegible] و [illegible] از [illegible] کرده [illegible]

[illegible] این خصال حمیده و اخلاق مرضیه دلیل [illegible] مقبول خداوند

[illegible] دولت [illegible] کرده و [illegible] سعادت [illegible] باید

[illegible] خصال [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] ما النصر [illegible] الناصر [illegible]

[illegible] از قرآن و [illegible]

جز این اشارت [illegible] بالعلم

[illegible] الحمد [illegible] در سخن گفتن ایشان طمع [illegible] لاجرم

[illegible] گفتن [illegible] می آید گفتن [illegible]

[illegible] در دل [illegible] الکلام [illegible] القلب [illegible] علی

[illegible] در دل [illegible]

[illegible]

[illegible] مشغول [illegible] عبادت

[illegible] بندگان خدا [illegible] سخن خلق [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

[illegible] حاصل [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] ایشان [illegible] بوده و [illegible] صحبت او باشند و با مجلس ایشان [illegible]

حضرت ایشان [illegible] و [illegible] آن [illegible]

دارند [illegible] و لا تخافوا [illegible] لا [illegible] المالکین

[illegible] مسعود الملة والدین رحمة الله علیه بود [illegible] بعلم ظاهر [illegible]

بود و هم بعلم باطن بکمال بودند و هم ظاهر ایشان [illegible]

بود و در باطن خوف و خشیت داشتند و با علم عمل [illegible]

[illegible] از [illegible] رضا [illegible] و از [illegible] ثواب [illegible]

باشند [illegible] رجات [illegible] گفتند و از [illegible]

[illegible] داشتند [illegible]

[illegible] ایشان از تفسیر قرآن [illegible] داشتند [illegible]

[illegible]

[illegible] داشتند [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

زیادت مردانند دوم [illegible] از طاعات [illegible]

ریاضات [illegible] نظر [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] رسول [illegible] قال النبی علیه السلام لا تزن الخلق بمیزانک

و زن نفسک بمیزان الموقنین لتعلم فضلهم و افلاسک [illegible]

[illegible] خلوت [illegible] یعنی که مرد [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] مردان [illegible] یعنی عبادات [illegible]

و ریاضات مردان راه [illegible]

[illegible] مجاهدات [illegible]

عبادات [illegible]

مردان [illegible] مردان [illegible] مردان [illegible]

[illegible] اهل [illegible] اهل [illegible] مردان [illegible]

[illegible] موافقت [illegible] مردان [illegible]

[illegible] شیخ قدس الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان [illegible]

يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ عَلَى نَعْمَائِي فَلْيَخْرُجْ
مِنْ أَرْضِي وَسَمَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي يعني ميفرمايد
كه هر كه بقضا از من خشنود نشود و در بلا از من صابر نباشد و بر نعمتهاي
من شكر نگويد پس از زمينها و آسمانها از من بيرون آيد و خداي ديگر
طلب كن يعني بنده كه صبر و شكر نيست و رضا ... پرسيدند كه علامت
بنده صابر چيست شيخ قدس الله سره فرمودند كه علامت بنده صابر سه چيز است
اول آنست اگر خبري رسيدش كه خلق را از آن معلوم نشود او نيز با كسي نگويد
كه آن گفتن با خلقي شكايت بود از حق تعالى دوم آنست كه بباطن نيز اعتراض نكند
اگر كسي را خبر شنود از آن حال و غم خوار كنندش زبان نگاه دارد و اگر
خبري نگويد كه صبر را زيان دارد سيوم آنست كه بدان بلاي چنان فخر كند
كه تو نگري اين جمال فخر گشته بود آن زمان كه نعمت او در بلاي بود و نفس او بر رضا بود
و زبانش حمد و ثنا و رضا و بدر جان بود و دل از حمد و ثنا و او را امید عطا بود از
خداوند تعالى شيخ قدس الله روحه فرمودند كه مردي را رونده راه بود بدرجه
مردان این راه نشود و نرسید تا آنگاه كه صحبت شش را نگيرد و عقبه اول آنست
كه هر راحت و آسايش را برخود ببندد و در مشقت بر خود بگشايد عقبه
دوم